۲۲۸۴۰۷

صناع و مکافضل خلایز وز ما
به عون ع مکین ن و ل ف مین ن

پوزش خامه بسپاس گذاری آلاء نامتناهی بارگاه شاهنشاهی گزین خلاصهٔ شعر خود رقم زده

خف علائی

از بدائع روزگار تصانیف نبیل ارسطو مدیل حکیم اسمعیل بن احمد الحسینی الجرجانی نور الله مرقده

در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور به زیور طبع مزین طبع شد

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین

اما بعد چون خادم وحاگوی اسمعیل بن احمد بن الحسین الجرجانی از جمع کتاب ذخیره خوارزمشاهی فارغ شده بزبان معالی خداوندزاده امیر الاصفیاء الاجل السید العالم العادل بهاء الدین عمدة الاسلام علاء الدولة ضیاء الملة نجم الامة مؤید الملک تاج الملوک والسلاطین نظام المعالی قزل ارسلان ابو المظفر اتسز بن خوارزمشاه حسام امیر المؤمنین حرس الله دولته رفت که کتاب ذخیره کتابی بزرگ است کتابی بایستی مختصر که هر وقت در دست توان گرفتن و مطالعه کردن و در سفر و حضر با خود داشتن بحکم فرمان و مبارکی لفظ عالی زید علوه این مختصر آغاز کرده شد چنانچه همه یا بهار آن مختصری مشتمل است بر نکتهای بسیار و فوائدی که بیشتر کتابها بزرگ از آن خالی است و اهل فضل و ارباب صنعت را مقصود آن نکتها باشد و از بهر آنکه علم طب دو بخش است

علمی و عملی و بخش علمی را فروع بسیار است اما آنچه از یاد کردن چاره نیست در مختصر و نوع است یکی تدبیر حفظ الصحة یعنی نگاه داشتن تندرستی دوم تقدم المعرفة یعنی شناختن احوال که بر بیماری پدید آید و بدان درازی و کوتاهی و امیدواری و نومیدی از و معلوم شود و بدین سبب این کتاب دو بخش کرده شد علمی و عملی ازین کتاب دو مقاله نهاده آید یکی در تدبیر حفظ الصحة دوم در تقدمة المعرفة

مقاله اول در تدبیر حفظ صحت و آن شانزده باب است باب اول در تدبیر هوا باب دوم در تدبیر فصلهای سال باب سوم در تدبیر شهر و مسکن باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن باب پنجم در تدبیر غذا باب ششم در تدبیر آب باب هفتم در تدبیر شراب باب هشتم در تدبیر خواب و بیدارگی باب نهم در تدبیر حرکات و سکنات باب دهم در تدبیر استفراغ بداروی مسهل باب یازدهم در تدبیر استفراغ بداروی قی باب دوازدهم در تدبیر فصد و حجامت باب سیزدهم در تدبیر استفراغ اعضای دیگر باب چهاردهم در تدبیر اعراض نفسانی باب پانزدهم در تدبیر پیران باب شانزدهم در تدبیر مسافران

مقاله دوم در تقدمة المعرفة

و آن هفت باب است باب اول در شناختن بیماری باب دوم در شناختن نضج باب سوم در شناختن بحران باب چهارم در شناختن نشانهای سلامت باب پنجم در شناختن علتها که بعلت دیگر زائل شود باب ششم در حالها که پدید آید و نشان بیماری باشد باب هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریها و بخش علمی هفت مقاله آمد اول در وصیتها که طبیب را در علاج گوش بدان باید داشت دوم در علاج بیماریهای اندامها از سر تا پا سوم در علاج تب و جدری و آبله و مانند آن چهارم در علاج آماسها و ریشها پنجم در علاج شکستگی استخوان و از جای بیرون آمدن بند ها ششم اندر پاگذاشتن کشیده و ظاهر تن که اطبا آنرا زینت خوانند هفتم در علاج زهرها و این مختصر در دو مجلد نهاده شد بر قطع مطول تا پیوسته در هر موزه توان داشتن و بدین سبب

این مختصر را اخف علائی نام کرده شد و از ایزد تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته آمد

مقاله اول از بخش نخستین اندر تدبیر حفظ الصحة

و این شانزده باب است **باب اول اندر تدبیر هوا** اسباب تندرستی و بیماری شش نوع است که طبیبان آنرا اسباب الستة گویند و آن هوا است و حرکت و سکون و نواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ و احتقان و اعراض نفسانی **نوع اندر تدبیر حفظ الصحة** تدبیر این سبب بواجب است از بهر آنکه هرگاه این سبب ها چنان باشد که شدید چند آنکه باید و آنوقت باید که سبب تندرستی باشد و هرگاه بخلاف این باشد سبب بیماری گردد و از این سبب هیچ سببی نیست بمردم نزدیکتر و با او ملازمتر و تن او بدان محتاج تر که هوا است از بهر آنکه قوام همه تن بسته قوت است طبعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش نتواند گرد مگر بمیانجی روح و ماده روح هوا است که مردم آنرا تنفس میگیرد و بدین سبب نزدیکتر از همه چیزها که بیرون تن حیوانست هوا است که باندرون و بیرون او رسنده تر است و اگرچه هوا گرم و تر است این هوا که نزدیک ماست بقیاس با مزاج روح و حرارت غریزی سرد است و آن هوا که بدم زدن ما بحرارت غریزی رسد و با روح بیامیزد گرم شود و بسوزد و اگر بدم زدن دیگر از روح جدا نگردد مزاج روح از اعتدال بگردد و هرگاه که بدم زدن دیگر از روح جدا شود مزاج راست بود و هوا تازه اندر آید و مدد روح گردد و راحتی از آن هوا تازه بروح رسد بدین سبب روح را از هوا منفعت عظیم حاصل شود و دلیل بر آنکه آن هوا که نزدیک ماست بقیاس از مزاج روح سرد است آنست که هرگاه از گرمای گرم هوا را بجنبانیم خنکی هوا بیابیم از بهر آنکه آن هوا که مماس پوست ماست و ساکن است اندر مدت سکون از پوست ما حرارتی یافته است و کیفیت آن همچون کیفیت پوست ما گشته و حس لمس را از چیزی خبر نباشد که مانند دست و هرگاه که هوا را بجنبانند آن هوای تازه خبر یابد و بباید دانست که این هوا که نزدیک ماست

هوای محض نیست لیکن بدخار ماده و دود و ماده و غیر آن آمیخته است و از همه چیزها اثرهای پذیرفته و همچنین در هر فصلی از فصلهای سال از طبع خویش بگردد و طبع آن فصل گیرد و بهتر آن باشد که هر فصل بطبع خاصه خویش باشد و هرگاه که فصلها از طبع خاصه خویش بگردد سبب بیماریها گردد و بهترین هوا هوائی باشد که از بخار دریا و دیگر آبها و بخار مرغزارها و بیشها و نباتها و از درختان بید چون بید انجیر و انجیر و جوز و چون بخار پالیز تره که در وی کرنب و باقلا و سیر و جز آن باشد و از بوی آنک و گلنار و عفونتها دور باشد و در میان درختان انبوه و دیوارهای بلند نباشد و از جانب شمال گشاده باشد و اندر تابستان غبارناک و اندر زمستان نمناک نباشد و حرکاتش معتدل بود و بباید دانست که هوای گرم تن را لاغر کند و رنگ روی را زرد کند و تشنگی آرد و دل را گرم کند و قوتها را ضعیف کند و اندر رطوبتهای فزونی عفونت پدید آید و مردم سرد مزاج و خداوند بیماریهای سرد را سود دارد و رطوبتها را تحلیل کند و مسام بگشاید و هوای سرد اندر بیشتر حالها مردم تندرست را سود دارد و ماده تنها غلیظ کند و فرو آراند بدین سبب آماسها و جراحتها کمتر باشد لیکن زکام و نزله بسیار افتد و مسام بسته شود و سینه درشت گردد و هوای تر مردم لاغر را سود دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک بضد این باشد و هوای غلیظ هوائی باشد که اندر وی ستارهای خورد اندر شب های تاریک پدید نباشد و دم زدن در وی بس خوش نباشد و هوائی نمناک زیان کارتر از هوای غلیظ باشد و هوای خانه گران تر باشد از هوای صحرا و هرگاه که هوا بد شود و بخارها بد با او بیامیزد آنوقت هوای خانه بهتر باشد از هوای صحرا و هرگاه و با تولد کند بخار خبیث و دود کند رو مصطگی و صندل و سعد و لادن و قسط و لاجورد و چوب سیر و چوب کز و بادام تلخ سود دارد و اصلاح هوا کند و سرکه اندر خانه و حوالی خانه بپاشند سود دارد و خاصیت که اندکی انگور در وی حل کنند **باب دوم اندر تدبیر فصلهای سال و طریق اصلاح هوای وبائی** اما در فصل بهار ماه تا که در زمستان

در تن مردم گرد آمده باشد و فرو ده پیش از آنکه بحرارت تابستان گداخته شود و بنسط گرد و کم باید
کردن بدو وجه یکی آنکه طعام کمتر و لطیف تر خورد و معده را از طعام لطیف پر نکند و هر بار پیش
از طعام اندکی ریاضت کند و از طعام های گرم و تر چون رشته و تیماج و گوشت بسیار و از
شراب و طعامهای تلخ و شور پرهیز کند وجه دوم آنکه استفراغ کند تا ماده کمتر شود و او الیتر
استفراغی در فصل بهار استفراغ خون باشد و در فصل تابستان ریاضت و طعام و شراب
و جماع کمتر کردن و آسودگی گزیدن و شربت و غذا را میل بخنکی داشتن و کسانیکه قی توانند کردن
قی کردن چند نوبت خوب است و مسهل قوی نشاید خوردن آب میوه ها و آب لبلاب و خیار شنبر
و شراب بنفشه و سفوف بنفشه کفایت باشد صفت شربت بنفشه بگیرند بنفشه خشک هفت درم
تا ده درم کوفته بیخته با همچندان شکر سوده بیامیزند و با آب سرد بخورند و فصل خزان از گوشت
صید و گوشت قدید و از جماع و از چیزی که خشکی فزاید دور باشند و شب ها بر امتلاء معده نباید خفتن
و در جایگاه خنک نشاید خفتن و از گرمای نیمروز خنکی باید داد و خود را نگاه باید داشتن و اندر
آب سرد نشاید نشستن و در آخر فصل خزان استفراغ کردن بداروی مسهل صواب باشد
و قی نباید کرد و شراب کهن را ممزوج باید خوردن و در فصل زمستان بریاضت بسیارتر
و غذا بسیارتر میل باید کرد و اگر زمستان طبع زمستانی ندارد غذا باندازه باید خوردن و ریاضت
بیشتر علی الجمله در زمستان اسفیدباجات و قلیهای خشک و کباب و مانند آن باید خورد
و بدارچینی و کرویا و غیر آن و شراب صرف باید خوردن و هر کس در زمستان بیمار شود زود
استفراغ باید کردن از بهر آنکه تا سبب قوی نباشد در زمستان عارضی بدید نیاید و استفراغ
در زمستان باسهال صواب ترست از آنکه قی باب سوم اندر تدبیر شهر و مسکن هر مسکنی که
افراشته تر باشد هوا و نسیم آن خنک تر و بهتر و دم زدن در هوای آن آسان تر و هر مسکن که نشیب
باشد هوای آن گرم تر و گرفته تر و بخارهای آن بدبو و دم زدن در وی ناخوشتر و هر مسکن
که از یک جانب آن کوه باشد و از یکجانب دریا هوای آن تر باشد و زیانها بسیار دارد پس اگر

زمین آن صلب و خشک باشد و کوه آن سنگ باشد مضرت آن کمتر بود و اگر کوه گل بود و زمین
او خوب باشد تری آن زیانکارتر باشد و اگر مزاج ولایت گرم باشد عفونتها و بیماریهای او عفونی باشد
خاصه اگر مسکن در نشیب باشد و اگر با این حالها جانب شمال بسته باشد و دریا از جانب جنوب بود
و باد و بیماریها در آن شهر بسیار شود و مسکنی که در میان شوره و گوگرد باشد و نفط و بانند آن همه از
اعتدال دور باشد و مسکنهای بیابانی درشت و خشک باشد و مسکن دریائی تر باشد و مسکن کوهی
خاصه کوهی که مقابل مشرق باشد هوای آن درشت و مردم قوی و دراز عمر و درشت سخن بود
و مسکنی که زمین آن گل پاکیزه باشد هوای آن خوش و معتدل بود و مسکنی که در میان لطیفها و بیشها
باشد بدبو و خاصه که حشرات آبی و غیره بسیار تولد کند و مسکنی که بر ساحل دریا بود هوای آن تندرست
تر باشد از بهر آنکه دریا عفونت نه پذیرد و اگر نهاد شهر بد افتاده باشد و کسی خواهد که مسکن و نهاد خویش را
بر نهاد نیک نهد تواند نهاد و آنچنان باشد که خانه را بلند و هر خانه که در وی باشد روی سوی مشرق کند
و گذر سوی شمال را و روی کشاده کند و چنان سازد که شعاع آفتاب در بیشتر خانها افتد و سقف خانه
بلند کند و دریچه های فراخ باز گذارد باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن هر جامه که مردم
پوشد نخست جامه از تن مردم گرم شود پس مردم گرم شوند و جامه گرم جامه را گویند که مردم را گرمی
بسیارتر از آن کند که از تن وی گرمی پذیرد چون جامه پشمین و پوستین و جامه خنک جامه را گویند
که گرمی کم از آن باز دهد که پذیرفته باشد و این جامه باشد متخلخل که بخار تن مردم در وی جمع نشود
بدین سبب گرمی بیش از آن پذیرد که باز دهد چون جامه نوری و کتان و مانند آن و جامه پنبه
میان این و آن باشد و ابریشم از کتان گرمتر و از پنبه خنکتر و جامه نرم خاصه آنکه خمل و پرز دارد
و تن را گرم کند و جامه زمستان باشد و آنچه به تن بار گیرد چون کتان و آنچه قصارت کاغذ دارد
جامه تابستان بود و جامه درشت تن را لاغر کند و پوست را صلب کند و جامه نرم خداین باشد
و سموم و رو باه و مرغزی بیشتر گرم کند پوست بره نیز گرم بود و حرارت سنجاب کمتر بود و از بره و روباه
و قاقم و سنجاب نزدیک باشد بهم و حواصل کمتر از هر دو باشد بالجمله هر سه جامه بهاریست باب

پنجم اندر تدبیر غذا و معرفت آن

غذای نیک چیزی باشد که در وی هیچ معنی وارد نباشد چون تره و میوه و هرچه ازین نوع باشد اعنی از انواع میوه و تره آنرا غذای دوای خوانند و ازین نوع چیزها جز بر سبیل علاج نباید خورد و از بهر آنکه هرچه لطیف کننده است خون را سوزد و صفرا زیاده کند و هرچه غلیظ است تری و بلغم را افزاید لیکن غذای نیک نان پاکیزه باشد از گندم آفت مار رسیده و گوشت گوسفند پخته تندرست و آسوده باشد و شیرینی هاکه در خورد مزاج هر شخصی باشد و بهتر میوه بغذا انگور است و انجیر که تمام رسیده باشد و خشک شده اما انگور رسیده باید و چند روز آونگ کرده و آنجا که خرما عاوتست رطب باید و هرگاه از غذای نیک فضله از تن پدید آید و استفراغ باید کردن بطریقیکه سهلتر باشد و عادت دارد و هرگاه که از غذاهای دوای چیزی خورد باید بر عقب آن چیزی که ضد آن بود باید خوردن تا مضرت آن باز دارد چنانکه اگر خیار و کدو و مانند آن خورند و اگر سیر و گندنا و مانند آن خورده شود چیزی چون کدو و برگ خرفه و کوک و خیار بر عقب او بخورند و اگر طعام غلیظ خورده شود که از آن سده تولد کند چون هریسه و پاچه و نان فطیره و حلوای نشاسته بر عقب آن چیزی سده کشاینده خورند و لطیف کنند چون آبکامه و کبر بسرکه و ترب بسرکه و چقندر پخته و بخردل خشک کرده و دیگر روز سکنجبین خورد و طعام اندک خورد و اگر چیزهای تیز و شور خورده شود بر عقب آن چیز تر و نفه خورد چون خیار و کدو و مانند آن و نفه چیزی باشد که طعمی قوی ندارد و اندر زمستان گوشت یخنی و بوآرد و مانند آن نباید و اندر تابستان بوارد و اولیتر و طعام شهوت صادق پدید آید و در طعام خوردن تاخیر نباید کردن و چنان باید که دست از طعام باز دارد که هنوز شهوت باشد و پس از آنکه طعام تمام خورده باشد طعام دیگر خوردن و معده را گران کردن نخست بد باشد و اگر روزی چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار نباید خوردن و بسیار ریاضت کردن باید و پس از آنکه از خواب برخیزد اندکی جوارش معتدل موافق مزاج یا اندکی شراب صرف بباید خوردن و اندر طعام ترتیب نگاه باید داشت هرچه نازکتر و لطیفتر بود و آشامیدنی باشد نخست باید خوردن مثلا نخست شوربا باید آشامیدن پس ثرید پس گوشت و از پس تعب و رنج چیزهای نازک

چون تیر و ماهی تازه و مانند آن نشاید خوردن از بهر آنکه معده گرم شده باشد و چیزی نازکتر در اندر معدهٔ گرم تباه شود و آنگاه اخلاط را تباه کند و کسی را که غذاهای بدسیگوارد و بهان اعتماد نباید کردن از بهر آنکه بر روزگار خلط باید تولد کند و بسیار شود و بسیار غذاها باشد که دران نوعی مضرت باشد و گروهی بآن خو کرده باشند آن غذا ایشانرا بهتر از غذای باشد که در وی هیچ مضرت نبود و بآن خو نکرده باشد و بسیار کسان باشند که غذای ایشان اگرچه نیک باشد ایشانرا زیان دارد ایشانرا از آن غذا پرهیز باید کردن و چندگونه طعام مخالف در یکنوبت خوردن سخت بد باشد و مدت دراز در یکنوبت طعام بودن هم بد باشد از بهر آنکه لقمهٔ نخستین هضم پذیرد و لقمهٔ بازپسین از آن دور افتد و هضم ناهموار شود و بهترین نوبتها اندر طعام خوردن آنست که در روز دو بار طعام خورند یکروز بامداد و شبانگاه و دیگر روز نماز پیشین و هرکه در یکروز دو بار طعام خوردن عادت دارد و اگر یکبار اندازد ضعیف شود و اگر یکبار عادت دارد پس دو بار خوردن آغاز کند هم ضعیف شود و کسلانی و امثلا تولد کند و کسی را که معده گرم باشد بهترین آن باشد که بامداد چند لقمه نان با شراب غوره یا شراب انار یا شراب آلو و مانند آن چیزی بخورد پس بریاضت و حرکت مشغول شود و طعام باید که باندازه خورد اندک اندک و چنین مردم چون گرسنه شوند صفرا در معده بسیار گرد آید و چون طعام خورند طعام در معده ایشان تباه شود و هرگاه طعام تباه شود طعام نباید خورد و زود طبع را نرم باید کرد و معده را از آن پاک کردن بآب گرم یا شراب آلو یا مانند آن چیزی و هرکه از پس طعام بخواند خفت نخستی چند قدم بباید رفتن یا آهستگی تا طعام از قسم معده فرود آید پس بخسپد و هرکه اندر تندرستی چون طعام خورد گرم شود و ویرا چندان طعام که کفایت باشد یکبار نشاید خورد بتفاریق باید خورد و هرکه ریاضت کمتر کند و مردم پیر که قوت ایشان ضعیف شده باشد طعام کمتر و لطیف تر باید خوردن و از جرم گوشت دست کشیده باید داشتن و بر قناعت باید کردن و خداوند صفرا را غذاهای سرد و تر باید خوردن چون کشک جو و قلیه کدو و خیار و ماش مقشر با کدو و کوک و اشیای ترش چون خورد با آلو یا دوغ با وزیر یا دوغ غذاهای خداوند سودا باید که میل با تری دارد و اندک مایه گرم باشد چون رشته و سفیدباد و شوربای گوشت بره فربه و خایه مرغ نیمبرشت و مرغ فربه و کبر و مرطوب را غذای

لطیف و گوهر باید و ردن چون نخود و آب و سفید با خاصه بگوشت گنجشک و کبک و تذرو و بط فربه و توابل
او دارچینی و زیره کرمانی و کرد باد صعتر باشد و مرطوب را خاصه قلیه آبکامه بصعتر و اندکی سیر و مغز خورد قلیه
خشک از سرخی گوشت که سفیدی از وی جدا کرده باشند و بروغن خوربریان کرده یا بروغن زیت و روغن مغز
زرد آلو و غذاهای لطیف تندرستی را بهتر نگاه دارد و فضول از آن کمتر افزاید و قوه بیشتر دهد و غذاهای
غلیظ قوت بیشتر دهد و هر که غذای غلیظ از برای قوه خورد و بر اشتهای صادق باید خوردن و کمتر باید
خوردن تا نیک هضم پذیرد و قوه افزاید و غذاهای خشک چون کادرس و عدس و گوشت نمکسود شهوة
طعام ببرد و لون بشره تباه کند و طبع خشک دارد و غذاهای چرب کسلانی و سستی آرد و ترشی با اعراض
پیری پدید آرد و نیز هشم را زیان دارد و مضرت ناگواریدن گوشت نان کمتر باشد از مضرت ناگواریدن
گوشت و بسیار غذاها باشد که در یکروز و یکشب بهم نشاید خورد چون دوغ با غوره با بیخ و ارد پس از آنار
ترش و شفتالو و آلو و زرد آلو نشاید خوردن و کرنج با چیزی که از سرکه سازند نشاید خوردن و سکباج و
غوره با ماهی شور و گوشت نمکسود نشاید خوردن و کبوتر بچه و سیر و پیاز و خردل بهم نشاید خوردن
و گوشت نمکسود و سرکه و شیر بهم نشاید پختن و گوشت مرغ بجغراب نشاید پختن و از پس بیخ میوه تر آب
یخ نشاید خوردن و انگبین و خربزه از پس یکدیگر نشاید خوردن و شیر و پیاز یکجا نباید خوردن و گوشت
بریان که از تنور برآید نشاید پوشیده و اگر پوشیده باشد نشاید خوردن و بسیار خوردن پیاز کیف
و سرگشتن آرد و شیر و شراب خوردن اندر یکروز نقرس رود و از پس فصد و حجامت چیزهای شور خوردن
کروبهق آرد و سرکه اندر چیزی که مس و ارزیز باشد نشاید داشتن و روغن و شیر در ظرف مسان و
روئین نشاید داشتن و ماهی تازه و شیر و پنیر و خایه مرغ یکجا نشاید خوردن و باقلا و جغرات یکجا نباید
خوردن **باب ششم اندر تدبیر آب** آب خالص سرد و تر است و باشد که بسبب نزدیکی با آتش یا گرمی هوا
گرمی عرضی در وی پدید آید بی آنکه چیزی گرم با وی بیامیزد و همچنین بسبب سردی هوا سردی عرضی
پذیرد بی آنکه چیزی سرد با وی بیامیزد و هرگز گوهر آب خشکی نپذیرد مگر آنوقت که بفرود و هرگز گوهر آب
تری و فرد نپذیرد از بهر آنکه ممکن نیست که آب تر تر گردد چه فعل خاصه آب تر کردن است

و اگر گرمی کند با خشکی کند بسبب چیزی زمینی کند که با وی بیامیزد یا بسبب کیفیتی عارضی که پذیرفته باشد
و آب باران تری فزون تر از آبهای دیگر کند و باران زمستانی خالص تر از باران تابستانی باشد از
بهر آنکه حرارت هوا اندر زمستان ضعیف باشد و بخارهای غلیظ نتواند کشیدن و بخارهای سوخته و غبارها
نباشد یا کمتر باشد و باران تابستان برضد باران زمستان بود و باران بهاری میان این دو آن بود
و آب باران اگرچه بخت نیک بود زود متعفن شود از بهر آنکه لطیف زود تر اثر پذیرد و اگر بپزند دیرتر
اثر پذیرد و یخ که از آب نیک فسرده باشد و بزمین پاک آمده باشد فرقی نیست میان یخ و برف که این را
در آب افگنند و یا از بیرون آب را بدو سرد کنند و آب سرد خداوند درد عصب و بندها را زیان دارد
و آب دریا و آب شور مردم را لاغر کند و خداوند بیماریهای سرد و تر و خداوند نقرس و رعشه و استسقا
و فالج را سود دارد و خداوند دلها و نقرس بلغمی را و روی نشستن سود دارد و اگر آب خوش را نمک در افگنند
و در آفتاب نهند یا بآتش بپزند فائده آب دریا دهد و اندر چشمه گوگرد نشستن و آب آن خوردن
خداوند ریش گرده و مثانه را سود دارد و اگر بیخ اشنار گوگرد فارسی کوفته اندر صره بسته و مقدار
سی من آب بپزند تا یک سیر از وی برود و بیالایند فائده آب گوگرد بدهد و آب شور خوردن
خون را تباه کند و خارش آورد و نخست اسهال آورد و پس طبع را خشک گرداند و آب تلخ هم اسهال
آورد و از آب تیره شده سنگ مثانه و گرده تولد کند و آب گرم طعام را بر سر معده آورد و تشنه را
هیچ خورسندی ندهد و آب سرد با اعتدال همه تندرستانرا سود دارد و معده را گرم کند همچون
گوارش باشد و دل گرم را بجای هوای خنک باشد و بخارها از دماغ باز دارد و عفونتها را دفع کند
و نگذارد که خون تباه شود لیکن آنرا که باید که ماده پخته شود زیان دارد و آب گرم سرگشتن آرد و اگر
سخت گرم باشد دهان را بشکند و قولنج را سود دارد و تشنگی و دروغ را باطل کند و معده را بشوید و خداوند
نزله و مالیخولیا و درد چشم را سود دارد و اورا روحیض براند و آب چاه و کاریز قیاس با آب جوی
بد باشد و آب جوی با آب چاه بهم نشاید خوردن و آمیختن و آب ایستاده خاصه که در میان
درختان باشد یا نیستان سخت بد باشد بسر زرا بزرگ کند و همه اشنار از زیان دارد و باشد که باستسقا کشد

وخصلتهای بد بسیار دارد و آبهای بد را باصلاح توان آوردن تدبیرهای بسیار و آسان تر
و بهتر آنست که آبرا با خاک پاکیزه بیامیزند و بجنبانند و بنشانند و کمتر آنست که بپزند و بنشانند
و آب غلیظ با شراب نشاید خوردن و با شیر نیز نباید خورد و آب شور با سرکه و سکنجبین و اگر چیزی
قابض چون خرنوب و حب الآس و زعرور و روی افکنند یکشبانه روز مضرت آن باز دارد و آب
زاک با شراب یا چیزی چرب خورند طبع را نرم گرداند و آب تلخ با چیزی شیرین یا چیزی چرب خورند
و آب تیره با سیر باید خوردن و تریاق همه آبهای مخالف پیاز ست خاصه که پرورده باشد و با آب ایستاده
هیچ چیز نشاید خوردن چیزهای خشک باید خورد و آنجا که آب اندک باشد و روزگار گرم باشد
آب را با سرکه بیامیزد و تشنگی کمتر آورد و اگر تخم خرفه بکوبند و با سرکه بیامیزند با آب کمتر حاجت آید و بر سر
طعام آب بسیار نشاید خوردن و اگر کسی را صبر نباشد اندکی آب سرد بمزه و هر چند سرد و تر تشنگی
بهتر بنشاند و صبر کردن بر تشنگی مرطوب و سرد را سود دارد و محرور را زیان آورد و آب خوردن
بناشتا و از پس گرمابه سخت زیان دارد و اگر کسی را آب خوردن بناشتا صبر نباشد آب با شراب
ممزوج کند تا زیان کمتر آورد و اندر زمستان آن شراب که با آب ممزوج کنند و بناشتا بخورند گرم باید کرد
و اندر تابستان سرد باید و آب خوردن بشب که از خواب بیدار شوند زیان دارد خاصه اگر حاجت
صادق نباشد لیکن محرور و مخمور را زیان کمتر دارد و از پس طعام گرم آب سرد زیان دارد و اگر
چاره نباشد لختی و در دهان نگاه باید داشت پس فرو بردن و اگر تشنگی و روغی غلبه دارد صبر باید
کردن و تخفیف تا طبیعت اندر خواب آن ماده را که تشنگی می آرد بپزاند و تحلیل کند و اگر به تشنگی
و روغی آب خورده شود تشنگی زیاده کند از بهر آنکه ماده مدد یابد و قوی تر شود و تخم بادیان و آب
بادیان این تشنگی را زائل کند باب هفتم اندر تدبیر شراب اگرچه دین اسلام شراب را حرام
کرده است لیکن چون در ملت های دیگر مباح بوده است و طبیبان سود و زیان آن در کتب
آورده اند و بعضی مخالفان دین لذت و ضرر و منفعت آن میطلبند و از آنجا که طریق طب است
منفعت و مضرت آن باز نموده می آید اما منافع شراب آنست که مزاج و حرارت آدمی

مناسب حرارت غریزی است که تن مردم بدان زنده است بدانجهت حرارت غریزی را
بیفزاید و طعام را نیکو هضم کند و خلطهای خام بپزاند و بگدازد پس بعضی باسهال و بعضی باد را
و بعضی بعرق و بعضی بقی دفع کند و بدین سبب ست که هر که شراب خوردن عادت دارد هرگاه
که دست از آن کوتاه کند هضم او تباه شود و حرارت غریزی ضعیف شود و همه قوت ها و اندامهای
او ناقص شود و خلطهای که بعرق و اسهال و قی و ادرار دفع شدی اندر تن او بماند و بسیار گردد
و بیماریهای گوناگون تولد کند و منافع دیگر آنست که رنگ وی را برافروزاند و قوت روح
قوت اندامها را مدد کند و رگها را از اخلاط بدبشوید و شهوت کلی ببرد و قولنج و سده بگشاید و رگها را
فراخ کند و غذا را بتمام تن برساند و بدین سبب نفخه را فرو بکند و خواب خوش آورد و با دزهر زهرهای
سرد است چون افیون و شوکران و مانند آن و گزندم زده را شراب قوی گرم کرده سود دارد
اما این منفعت با آنگاه دارد که بوقت و اندازه بکار برد و هرگاه که از اندازه بگذرد همه مضرت است
از بهر آنکه منفعت بزرگتر اندر شراب آنست که حرارت غریزی را مدد کند و هرگاه بسیار خورند حرارت
غریزی را ضعیف کند از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را غذاست و غذا پذیرنده آنگاه قوی
که غذا از اندازه قوة او باشد چون غذا فزونتر شود قوة غاذیه و هاضمه از تصرف کردن در آن عاجز
و قاصر آید ناچار غذا پذیرنده ضعیف گردد و حال حرارت غریزی با شراب بسیار همچون حال آتش
اندک بود که هیزم بسیار برو نهند تا چنانکه آتش اندک که از فرو دمیدن بسیار که برو نهند عاجز آید
و فرو میرد حرارت غریزی همچنان از هضم شراب بسیار عاجز آید و ضعیف گردد و بدین سبب است
که هر افراط کند بیم بود که بمفاجات میان شراب بمیرد از بهر آنکه شراب زود با خون بیامیزد و هرگاه
بسیار خورد همه رگها و اندامها چون جگر و شش و دل پر شود و هوا را که مدد روح است گذر
نماند و در حال بمیرد و در مفاجات و ایضا بعضی را بشرحی تمامتر اندر ذخیره خوارزمشاهی یاد کرده ایم
و از مضرت های دیگر وسواس است و مالیخولیا و غفلت و کند فهمی و رای ناصواب و خیرگی
چشم و تباه شدن حاسها و ترسیدن در خواب و بیداری بی سببی و سکته و خناق و رعشه

وفقرس و فالج و سرسام و هذیان و دیوانگی و تبهای محرقه و استسقا و چلونگی تولد این علتها در خیز
یاد کرده آمده است و بعضی مردمان باشند که هرگاه قدحهای بزرگ خورند و دیر مست شوند و اگر
قدحهای کوچک خورند زود مست شوند از بهر آنکه معده و جگر ایشان گرم نباشد و از قدح بزرگ
بخار نتوان اختیار و چون بخار شراب بدماغ پر نشود دیر تر مست شوند و از قدح کوچک بخار زود مست تر تواند انگیختن
بدین سبب دماغ زود تر از بخار شراب ممتلی گردد و زود شود و بباید دانستن که مرور را شراب سفید رقیق
موافق تر باشد و اگر شراب قوی را اندک کمک کوفته بیکاند رقیق شود و بجای آب باشد خاصه اگر ممزوج کنند و شراب زرد قوی
تر باشد و هر چه رنگین تر و قوی تر پیران و مرطوبان را شاید و شراب انگور سیاه بسیار غذا دهد لیکن
حرارت او کمتر از شراب زرد باشد خاصه شرابی که رنگ آتش دارد و شرابی که طعم و بوی او ضعیف
باشد محرور را شاید لیکن از معده دیر بیرون شود و شراب خوشبو را شراب ریحانی گویند
خداوند خفقان و غشی را موافق باشد و شراب ناخوش بوی دماغ را زیان دارد و اخلاط
بد افزاید و شراب شیرین تن را فربه کند و آواز صافی کند لیکن شده آرد و دیر گوارد و جگر و سپرز را
زیان کند و شراب رقیق زود تر بر گیا گذرد و بدماغ رسد و زود تر مست کند و او را بیشتر کند
و شراب غلیظ ضد این باشد و شراب خام ناجوشیده را مستی و هوشیاری زود تر باشد و نشاط
زیاده کند و خون را صافی کند لیکن بوی دهان از دست آن ناخوش شود و دماغ را
تری فزاید و شراب جوشیده انجیر تلخ باشد گوارنده تر باشد و هشیاری از وی دیر تر باشد و خمار
قوی تر باشد و نشاط از وی همچون نشاط شراب خام باشد و شراب جوشیده و شیرین سنگ
و ریگ اندر مثانه و گرده پدید آرد و باشد که باستسقا انجامد و شراب سپیدی را حرارت
و رطوبت کمتر از انگوری باشد و غذا کمتر دهد و نفع کند کسانی را که مزاج ایشان سرد و خشک باشد
نشاید و پیران را هم بدین سبب نشاید و انواع شراب را که از کنج و کادرس و غیر آن کنند آنرا
از جمله شراب نشمرد و فعل و منفعت شراب از آن نیابند چرا که دماغ را ممتلی کند و شراب کهن
حکم دارد و دارد و شراب نو تمام نارسیده جگر را زیان دارد و باشد که اسهال کبدی آرد

و هر که از گرمی شراب ترسد غذا از غوره و ریواج و مانند آن باید ساخت و نقل انار و ترشی
ترنج و هر که شراب او را دور و سرآرد نقل آبی و انار باید خورد و در میان هر دو سه پیاله اندک
آب سرد خوردن تا قوت شراب از دماغ باز دارد و هر که معده او گرم و ضعیف باشد نقل حب الآس
و آبی ترش باید خورد و اگر معده سرد باشد نقل کمونی و سعد و قرنفل و پوست ترنج باید و اگر کسی را
در میانه شراب قی و هنش گشتن رنجه دارد نقل زیره و نمک کند و پوست بیرون پسته اندر دهان
نگاه دارد و بیزوقی فرو نشاند و شراب ناشتا دماغ و عصب را زیان دارد و فتنج آورد و خرد را
زائل گرداند و مستی متواتر مزاج جگر و دماغ تباه کند و بیماریهای عصب آورد و بیم سکته و مفلجات
باشد و کودک نارسیده را شراب سخت زیان دارد زیرا که حرارت غریزی را ضعیف کند
و تحلیل کند و کسی که خواهد که از مستی زود هشیار شود هر که با آب بیامیزد و مقدار سه پیاله بخورد
و دوغ ترش و برف گداخته خورد و کافور و صندل ببوید و روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و کسی را
که خواهد زود مست شود تا عضوی را بد شکاری علاج کنند بذر البنج و قشور بیرون اندر آب
بپزند تا آب سرخ شود و با شراب بیامیزند و بدهند تا بخورد و هر که خواهد شراب بسیار خورد
و دیر مست شود اگر محرور باشد آب درخت رز که انگور آن سفید باشد و آب انار ترش از
هر یکی هفتاد درم یا پنجدرم سرکه بیامیزند و یک اوقیه بدهند و اگر مبرد و باشد سداب خشک
و زیره و نمک را بسایند و برابر بوزن راست کنند و آب بر چکانند و قرص کنند و خشک
نمایند و هر ساعت دهان بدان خوش کنند **باب هشتم در تدبیر خواب و بیداری** بهترین
وقت خواب را آن وقت است که طعام از فم معده فرو گذرد و در قعر معده آید و قوت هاضمه
آنرا تصرف تمام کرده باشد و معده خالی خفتن زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف کند
و تن را لاغر کند و خواب روز بیماریهای رطوبی و نزله آرد خاصه اندر زمستان و رنگ و رو را
تباه کند و تن را سست کند و کسلانی و سقوط شهوت آرد و زیانکارترین چیزی خداوند مزاج سرد
را بسیار خفتن است و کسانی که خفتن بر وی عادت دارند بتدریج از آن عادت بباید گشتن

و خواب روز بجای خواب شب بایستد و روی را زرد کند و وقت خفتن نخست بر پهلوی راست
باید خفتن یکزمان پس بر پهلوی چپ باید گشتن و شکم را گرم باید کردن و چیزی گرم چون سمور و مانند
آن بر شکم باید نهادن و اگر بر شکم خسبید و صواب باشد تا حرارت جمع شود و طعام را نیک هضم کند
و به پشت باز خفتن زیان دارد از بهر آنکه فضلهای دماغی که منفذهای ایشان سوی پیش است
چون بینی و کام بدین منفذها باید که فرود آید و بسبب باز خفتن به پشت بسوی پس سر میل کند
و بسینه و عصب ها فرود آیند و نزله و سل و درد و عصب ها و فالج و درد پشت تولد کند و از آنجا اندر
دماغ بماند کابوس و صرع و سکته تولد کند و بیخوابی و شب ناخفتن گوهر دماغ را کمتر کند و طعام و شراب خام
و ناگوارید ه بماند و قوت را اسقاط کند و خواب بامداد زیان دارد بحکم آنکه اندر شب غذاهای
هضم یافته اند و معده خالی گشته همچنان باشد که کسی بر گرسنگی بخسبد و آوازهای پیوسته و هموار که
معتدل باشد چون آواز آب و آواز آسیا که سخت نزدیک نباشد و اتصال آن خواب آورده ماندگی و رنج ببرد و مالیدن بسیار و
سر از شب خواب آورد کسی را که از بیخوابی رنج باشد نگذارند که تکیه کند چشم فرا کنند و اطراف او ببندند و از اندک
مایه غنودنی که باشد باز دارند تا مانده شود و پیش او جماعتی بنشینند و سرهای گویند و کتابهای بخوانند
تا ملول شود و ناگاه از پیش او برخیزند و چراغ برآورند اندر حال بخسبد باب نهم در تدبیر حرکت
و سکون بباید دانست که حرارت غریزی از سببهای بیرونی و اندرونی اثرهای پدید ده
و اندک اندک بتحلیل بخرج میبرد و حاجت ست بدانکه عوض آن باز آرند و آنرا مددی دهند
هم از گوهر آن و هر حرارت که از اندرون و بیرون تن مردم رسد همه غریب ست و
از گوهر آن نیست و حرارتی که مدد آنرا شاید و از گوهر آنست جز حرارتی نیست که از حرکت گوهر
اندامها خیزد و از بهر آنکه چون مردم حرکت کنند اندامها او گرم شود و حرارت غریزی افزوده
و مددی یابد هم از گوهر خویش و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تدبیر حفظ صحت
ریاضت ست از بهر آنکه ریاضت حرارت غریزی را برافروزد و فضله را که از غذای روز
گذشته در تن بماند آنرا به تحلیل دفع کند و بهترین وقتی ریاضت را آنوقت باشد که طعام

هضم شده باشد و طبع اجابت کرده و رودهها از فضله الطعام خالی گشته و نخست که تدبیر ریاضت
خواهد کرد بفرماید تا وی را بمالند مالیدنی نرم و بتدریج سخت نمایند و تا بآخر سخت تر بمالند پس بریاضت
مشغول شوند و چون از ریاضت فارغ شوند دیگر باره وی را بمالند مالیدنی نرم و در میان
مالیدن دوم چند بار اندامها بکشایند و عصب ها و رگ را نرم کنند و نفس باز گیرند چندانکه توانند که تا
فضلهای که بریاضت دفع نشده است بدین طریق دفع شود و مدة ریاضت چندان باید که رنگ
روی افروخته شود و حرکت بنشاط تواند و هرگاه که ماندگی پدید خواهد آمدن و عرق آمدن گیرد
چه از ریاضت باز ایستد و ریاضت بر گرسنگی زیان دارد و انواع ماندگیها که از ریاضت و غیر ریاضت
پدید آید سه نوعست قروحی و تمددی و ورمی و گروهی دیگر گویند نوعی دیگر هست که آنرا فشفی
گویند اما قروحی ماندگی باشد که اگر دست بر وی نهند با حرکتی کنند المی یابد چنانکه از قروح یابند
و سبب آن فضله باشد رقیق و بسیار حرارتی قوی که اندامها گرم کند و گوشت و پیه بگدازد
و اندر نواحی پوست پراگنده کند و اگر آن فضله بسیار تر باشد سرمای اندر پشت می یابد و اگر سخت
بسیار باشد لرزه و تب کند علاج اندر آن بر نشستن باشد و مالیدن نرم بروغنهای کشاینده چون
روغن بابونه و روغن بیخ خطمی و روغن شبت و گرمابه فاتر و طعام از چیزی که لطیف باشد چون
فروج که بآب غوره و نمک و کشک جوشیده باشند و چون قلیه کرده و اسفاناخ و ماش مقشر و ماندگی
تمددی چنان باشد که هر دم پندارد که اندامهای او کشیده است و امتلا و حرارتی پی یابد از بهر
رگها و بندها و حرکت دشوار تواند کردن و سبب آن فضله باشد که اندر عضلها مانده باشد یا بادی
علاج آن گرمابه باشد و آبزن و روغنها که در علاج قروحی یاد کرده آمد بکار داشتن و اگر آن ماندگی
نه از ریاضت تولد کند از استفراغی چاره نباشد و ماندگی ورمی نوعی است که تن گرم باشد و رگها
و عضلها ممتلی و اگر دست بر سردی نهند المی یابند چنانچه عضوی آماسیده باشد و سبب آن همچون سبب
تمددی باشد علاجش بسه چیز تمام شود امتلا را باستفراغ و کم خوردن زائل کنند و حرارت را
بشربتهای خنک تسکین دهند و امتلا عضلها را و الم آنرا بگرمابه و آبزن و بروغنها علاج کنند

واسهال نزنند و ماندگی قشفی چنان باشد که مردم پندارد که اندر اندامهای او خشکی است و سبب
آن تبی باشد که عرق بسیار کند یا در هوای سخت گرم سفر و رنج و روزه و کم خوردن اتفاق افتاده باشد
علاج آن آبزن و گرمابه و غسلها مالیدن و شربت کشکاب و شکر و روغن بادام و لعاب اسپغول
و شکر و طعام پاچه اندر کشکاب پخته و فروج و مانند آن باب و هم اندر تدبیر استفراغهای
بداروهای مسهل باید دانست که مردم تندرست را و کودک را و پیر را و مردم خشک را
و لاغر را و کسی را که گوشت عضلها اندکم او اندک باشد و کسی را که قوت ضعیف باشد و کسی را
که معده یا دل ضعیف باشد و کسی را که عضلهای زبان ضعیف باشد چنانکه بعضی و تن سمین را تا گوید
و کسی را که در تن او خون بسیار تر از خلطهای دیگر باشد این چندین گروه را که یاد کرده آمد داروی
مسهل نشاید خوردن و نیز اندر فصل گرما و فصل سرما نشاید خوردن خاصه در گرمابست روز پیش از
بر آمدن شعرای یمانی و بست روز پس از بر آمدن او و هیچکس را داروی مسهل نشاید خوردن و فصد
و حجامت نشاید کردن مگر که ضرورتی باشد عظیم آنگاه فصد کنند و شرطهای احتیاط و تسکین بجا آرند
و مباشرت نیز نباید کردن خاصه در ایام باحور و اول باحور نوزدهم روز باشد از ماه تموز و کسی را
که شادی بزرگ یا غمی بزرگ رسد یا مهمی داند یشه بزرگ دارد و دارو نشاید خوردن و خوردن
مسهل بسیار عادتی است ناپسندیده تن را ضعیف کند و کسی که داروی مسهل خوردن آزموده
نباشد طبیب را نشاید که او را داروی مسهل دهد و صواب آن باشد که بغذای لطیف اندک
تدبیر او کند یا اگر چاره نباشد داروی لطیف دهد و مردم خشک مزاج را داروی نرم و لغزنده بیشتر
از آن استفراغ کند که داروی تیز و دارو خوار باید که نخست تن را برازده دارو خوردن کند
تا مقصود حاصل شود بی مضرتی و آنچنان باشد که چند روز چیزی که اخشار اضعیف کند نخورد و معده را
مراعات کند و گذرهای دارو را گشاده و طبع را نرم کند و خلط را بپزاند پس مسهل خورد و آن ساعت
که مسهل خورد باید که طعام هضم شده باشد و هنوز شهوت طعام دیگر پدید نیامده باشد و دارو سخت
شیرین نباید تا معده آنرا بعوض غذا قبول نکند و بهضم آن مشغول نشود و خفتن پس از آنکه دارو خورد باشد

نشاید و اگر دارو قوی باشد پیش از آنکه در کار آید بخسپد تا دارو کار بهتر کند و چون در کار آمده باشد
اگر بخسپد باقی فعل دارو باطل شود و اگر دارو نرم و لطیف باشد پیش از آن که در کار آید بخسپد دارو
اصلا کار نکند یا کمتر کند و آبگرم خوردن پس از داروی مطبوخ قوت دارو را ضعیف کند و از پس
حب های قوی اگر در کار آن تقصیری باشد آب و گرم و شوربا لیستر تازه و آنرا دفع کند و اگر گرم
مصطکی سوده با اندکی شکر خورد و دارو را یاری دهد تمام و زود دفع کند و تا دارو تمام کار نکند طعام
و شراب نباید خوردن و اگر معده صفراوی باشد و صبر کردن احتمال نکند پیش از دارو بزمانی اندک
لقمه بچند نان در شراب ثرید کنند و بدهند یا شربتی از کشکاب یا آب انار و اگر کسی را بفصد اسهال
هر دو بهم حاجت آید نخست نگاه باید کرد اگر اخلاط گرم است نخست فصد کنند و اگر اخلاط بلغمی است
نخست مسهل خورد و اگر کسی را دارو کار نکند و تا سه روز بی آرامی و تمدد و در اعضا پدید آید شیافی
یا حقنه بکار دارند یا دو مثقال مصطکی سوده با شکر اندر آب گرم بیابد و تا دارو را دفع کند
و اگر رگها متملی باشد و چشمها بیرون خیزد رگ باید زدن و بسیار باشد که آب سیب غشیانی را
که از دارو باشد زایل کند و دارو در او کار آرد و اگر نیز این اعراض تولد نکند چون اجابت نیفتد
هم فصد باید کردن اگرچه پس از دو روز یا سه روز باشد و هرگاه که دارو کار تمام نکند و تن از آن ماده
که مقصود باشد پاک نشود گرمابه بکار باید داشتن چند روز تا ماده که بجانب رو داده مایل نکرده است
و بسوی پوست میل داشته باشد بعرق دفع شود و اگر از گرمابه لذت نیابد نشان آن باشد که ماده
دفع نشود و اگر لذت نمی یابد و تاسه و دردی پدید می آید در حال بیرون آید و بشربت و غذاهای
موافق تدبیر کند و چون از دارو فارغ شد از همه چیز بلکه آن احوال مردم بگرداند چون شادی
بزرگ و غم بزرگ و جماع و خشم عظیم و مانند آن خویشتن را دور باید داشتن و طعام اندک و لطیف باید
خوردن و پیش از طعام سبر دور او مطبوب را تخم ترب و تیرک که آنرا اسپندان گویند و حب الرشاد باید
خوردن اندر جلاب و محرور و صفراوی را اسپغول و معتدل المزاج را تخم شاهسفرم و اگر کسی
سخت محرور بود اسپغول را بروغن گل چرب کند پس در جلاب کند و کسی که سخت سرد باشد

حب الرشاد و بروغن زیت چرب کنند و شراب ورون پس از دارو بیم باشد که تب آورد و بیم باشد
که اضطرابی آورد و اگر دارو اسهال فزون از اندازه کار کند شیر تازه دهند تا تیزی قوت
دارو و اگر تخم سان الحمل اندر شیر بجوشانند و بدهند در حال باز دارد و اگر تب آمده باشد اسپغول
و گل ارمنی و صمغ عربی بر و غنگل چرب کنند و با شراب آبی یا شراب سور و بدهند و تریاق فاروق
و فلونیا اسهال باز دارد و هرگاه که اسهال چندان شود که فواق پدید آید اسپغول بر و غنگل
چرب کرده با آب سرد بدهند و اطراف بربندند و عطسه آرند و فلونیا دهند و اهل تنعم و ملوک و کسانیکه
دارو و شوار خورند تدبیر بلطیف باید ساخت اما خداوند آن معده ضعیف و گرم که باستفراغ
محتاج باشند بگیرند سقمونیا مقدار یکشربت و اندر جلاب خام حل کنند و آبی یا سیب ترش شیرین پاره کنند
و بسرکا رو بیازند و اندرین جلاب نهند یکشب تا ازین جلاب لختی اندر خویشتن خورد و آن آبی بر چند
بسر حلال و بدهند و آن جلاب بگذارند تا مضرت سقمونیا نباشد و مره وارونه دهد اما اگر مقدار سقمونیا زاید
از یکشربت کنند تا آنچه آنرا باز نماند بمقدار شربتی باشد صواب بود و اگر باستفراغ صفرا و رطوبت حاجت آید
تربد سفید تراشیده نیکوفته بگیرند یکدرم یا بیشتر بحسب قوت و طبع خورنده دارد و اندر صد درم آب
بجوشانند تا بنیمه باز آید بپالایند و مقدار حاجت از سقمونیا درین آب حل کنند و مقداری شکر سوده
در آنکنند و یکشب بنهند پس آنرا یا سیبی پاره کنند و بیازند و در آن آب اندازند و یکشب بنهند و
با مداد آن آب یا سیب بدهند مقصود حاصل شود صفت مطبوخی که خداوند نزله را سود دارد
بنفشه خشک پنجدرم بیخ سوسن مقشر نیکوفته ده درم اندر نیم من آب بپزند تا بنیمه باز آید و بست مثقال
شیر خشت یا تربخبین در و حل کنند و بپالایند این یکشربت بود صفت حب لطیف بنفشه خشک
ده مثقال رب السوس یکدرم عسل فلوس خیار شنبر چندانکه بدان بسرشند و حب کنند باب
یاوهم در تدبیر قی کسانیکه سینه او تنگ بود و از گوشت برهنه باشد و گردن دراز و حنجره
ظاهر و بیرون آمده باشد و کسانی را که در سینه بیماری باشد قی نشاید کردن و کسانی را که دماغ و اعضای
دیگر ضعیف باشد و کسیکه سخت فربه بود قی نشاید کردن و دارو مسهل اولیتر از قی کردن باشد اما نفت

قی آنست که بهر بیماریها و دردها را که از فرو سوی ناف باشد سود دارد و معده را پاک کند
و آرزوهای بد پیر و چون آرزوی گل و مانند آن و آرزوی طعام پدید آرد و خداوند یرقان
و رعشه و فالج و نقرس و مالیخولیا و قوبا را سود دارد و خداوند جزام و کسانی را که رنگ روی زرد
باشد سود دارد و کسانی را که داروی مسهل قی و غثیان آرد اگر بیشتر از آن که دارو خواهند خورد
قی کنند چو دارو خورند قی و غثیان نباشد و منفعتهای قی آنست که معده را زبون کند و اختلاط بد روی
بد و آورد و دندان و بیماریهای سینه و چشم را زیان دارد پس اگر قی باندازه و وقت حاجت کند
گرانی سر و گوش زائل کند و چشم را روشن کند و از بهر قی چند گونه طعامهای مختلف بباید خوردن
و چند گونه شرابهای مختلف تا مقصود حاصل شود و چون طعام و شراب خورده باشد بگریزان صبر باید
کردن تا اخلاطی را که مقصود باشد با طعام بیامیزد و انگاه پیش از آنکه معده بهضم مشغول شود و مدد قی باید
کردن به پر مرغ شسته که فرو کنند یا آنکه شبت و آب گندم جوشیده گرم بیاشامند و گفته اند از طعامها
نخست پاچه و سر باید خوردن تا بر اخلاط او نیز دو کسی را که قی و شوار افتد سه روز پیش از قی هر روز
یک وقیه روغن شیر نخیت با یک اوقیه شراب صرف بیامیزند و بخورند و هر روز در گرمابه شوند و روغن
اندر مالند و شراب و شوربا های چرب خورند و طعامهای گوناگون و اگر هوا سرد باشد خانه گرم کنند یا
در گرمابه گرم قی کنند و در وقت قی کردن فاده بر پشت چشم نهند و به بندند و راست بنشینند و
چون فارغ شوند چشم و روی را باب سرد بشویند و دهان با گرم بشویند و چند بار غرغره کنند به
سکنجبین دیا آبکامه و بهترین روزگاری قی کردن را تابستان است و مرطوب قی پس از ریاضت کنند
و پیش از طعام و محرور پس از طعام و شراب کند و کسیکه خواهد معده او زبون نشود پس از آنکه دهان
شسته باشد و غرغره کرده مقدار یکدرم یا یکمثقال مصطگی سوده با اندکی شکر یا آب سیب
بخورد تا مادتها که روی بمعده آرد باز دارد و باقی فضله که در معده مانده است بجانب رودها دفع کند
گل بشکر و اطریفل کوچک هم چنین سود دارد و اگر از دارو قی سوزش معده تولد کند شوربای
چرب آنرا زائل کند خاصه شوربای مرغ فربه و اگر فواق برافتد جرعه جرعه آب گرم میخورد و عطسه

می آرد و اگر اندر سینه و پهلوها دردی و تمدّدی پدید آید بروغن بنفشه یا روغن زیت یا روغن گل تازه
یا روغن بابونه بمالند و با آبگرم تکمید کنند و تکمید چنان باشد که مثانهٔ گاو یا مانند آن چیزی پاک کنند و
بشویند و پر آب کنند و بر آن موضع نهند و از داروهای قی آنچه بخطر است اینست
بگیرند تخم ترب دو درم تخم شبت یکدرم بوره نان چهار دانگ کوفته با انگبین بسرشند و پیش از طعام
بخورند این یکشربت باشد و ترب را پاره کنند همچون درم درم و اندر غضاره نهند تو بر تو و بر هر
توی اندک نمک بر پیاشند پس مقداری سکنجبین عسلی بر سر آن و یکشب بنهند و دیگر روز پیش از طعام آن
ترب و آن سکنجبین بخورد پس طعام های مختلف بخورد تدبیر قی کند و پاره پیاز نرگس اندر میانهٔ طعام بخورد
و یا ماهی شور بخورد زندقی آورد و قناع گرم بآب شبت و یا ماء العسل بخورد زندقی آورد و جوارش قی و رقع یمانی بخورند
که بخطر نباشد والله اعلم باب دوازدهم در تدبیر فصد و حجامت فصد استفراغی ست کلی
از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خون است و بدین سبب هرگاه که فصد کرده شود از هر خلطی چیزی کم شود
و فصد را بدین سبب استفراغ کلی گویند و فضیلت فصد آنست که چون رگ گشاده شود رنگ و قوام
و قوت بیرون آمدن خون میتوان دیدن و چندانکه مصلحت باشد بیرون کردن اندک اندک بسیار
اما داروی مسهل و قی اگر تقصیری کند تدارک آن بداروی دیگر خطرناک باشد و اگر افراط کند
باز داشتن دشوار بود و بدین سبب فضیلت هیچ استفراغی بفضیلت فصد نرسد و منافع خون
در تن بسیارست آنچه از آن چاره نباشد درین مختصر یاد کردن آنست که معلوم است که جگر گرم است
و معدن قوت طبیعی است و تولد خون اندر جگر است بدین سبب اندر خون حرارت طبیعی است و بهمه تن میرساند
از آن بهره یابد و بدان پرورده شود و مرکب حرارت غریزی خوتست و خون آنرا بهمه تن میرساند
و بدین سبب است که هرگاه خون لختی بیشتر بیرون کنند ضعف قوت و غشی تولد کند و منفعت
بزرگتر آنست که رگ بزرگی از جگر بدل پیوسته است و نصیبی تمام از خون بدل میرساند
و آن خون در دل مرکب حیوانی گردد و اندر همه شریانها برود و قوت حیوانی باطل شود
و مردم هلاک گردد و کمترین منافع خون آنست که پوست را رنگین و تازه و با رونق دارد

نقصان بجهت فصل

بیهوش شود از ضعف قوت

و از بهر این منافع بعضی پیشگان خون بیرون کردن بهیچ حال روا نداشته اند و این رای خطاست
از بهر آنکه منفعت خون آنگاه باشد که مقدار خون اندر تن چندان باشد که باید و مزاج آنچنان باشد که
باید پس هرگاه که بمقدار بیشتر شود یا مزاج آن بگردد و ناطبیعی شود و سبب بیمار بها گردد و زائل کردن حال
ناطبیعی واجب است و عذری خواسته اند و گفته است که چون غذا از بیمار باز گرفته آید و یا چیزی نافع
و اندک داده شود هم مقدار خون و هم مزاج باعتدال آید و به بیرون کردن خون فاسد حاجت نیفتد
جواب آن میگوئیم اگرچه این تدبیر صواب است اما سلمی و آمانی باید تا غرض حاصل شود و آنجا
که ایمن نتوان بود که آفت پیشدستی کند و مهلت ندهد پس بضرورت خون کم باید کرد و صواب آنست
که در چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذای نافع دادن و اندک دادن و مقدار خون بیرون
کردن تا غرض حاصل آید و اندر حال بیرون کردن خون اعتماد بر قوت و بر حال دل باید
کرد و این به نبض توان دانستن و دانستن آن بود که طبیب در حال فصد دست بر نبض دارد تا هرگاه
که اثر تغیری پدید آید در حال ببندد و هرگاه که سبب فصد تباهی خون باشد تا رنگ و قوام آن نگردد
نباید بست مگر که اثر ضعف پدید آید و هرگاه که سبب فصد آماسی بود تا رنگ از خون نگردد نباید بست
بقراط بدین سبب گوید که اندر شوصه رگ باسلیق باید زد و تا رنگ خون نگردد نباید بست
مگر بدو سبب یکی آنکه ضعف پدید آید دوم آنکه آماس قوی باشد رنگ خون دیر بگردد و بیم باشد
که ضعف پدید آید از بهر آنکه آماس گرم و بزرگ گذرهای خون بستوارد و خون با دو آنموضع
باز داشته و بدشخواری بیرون آید و مردم محرور و لاغر را که در معده او صفرا تولد میکند و کسی را که
که گشاده باشد و کسی را که فم معده ضعیف و کسی را که سر فم معده قوی باشد از غشی نگاه باید داشت
طبیب را باید که دست بر نبض دارد تا چون اثر تغیر پدید آید در حال ببندد و در حال خون آمدن غشی
کمتر افتد بیشتر پس از آن افتد که رگ بسته باشد و قی کردن پیش از فصد غشی باز دارد و ساعتی کسی را که
در معده او صفرا تولد کند و فم معده ضعیف باشد و اگر در حال غشی قی کند غشی زائل شود و قوه
باز آید و تدبیر نگاه داشتن از غشی آنست که پیش از فصد بیک زمان اندکی شراب انار دهند

و شراب سیب ترش یا شراب آبی ترش یا شراب غوره یا مانند آن دهند و در اثنای از فصد شراب
پودنه و هندبا میه یا جلابی که افاویه در وی پخته باشند و مفصود را به پشت باز خفته فصد کنند و همبران شکل
میباشد تا خون چندانکه باید بیرون کنند یا کمتر از قدر حاجت و بهیچ حال اصرف انکنند و از پس فصد ماء اللحم
دهند و فصاد از نافه مشک و آلتی که بدان قی تواند افگندن چون پر مرغ و مانند آن حاضر دارد و دواء
المسک نیز حاضر دارد و اگر غشی افتد در حال پر مرغ فرو کند و قی افگند و مشک هویا ند و دواء المسک
اندر جلاب یا اندر آب انار حل کند و بحلق اندر چکاند و کسی را که تپ بود اندر میان تپ روز نوبت
رگ نباید کشاد و کسی را که در وی صعب باشد رگ نشاید زدن نخست درد ساکن باید کردن پس
رگ زدن از بهر آنکه درد اخلاط را سوی خویش کشد و رگ زدن اخلاط را سوی بیرون کشد
و منازعت اندر میان این و آن پدید آید و اضطراب و شوریدن پدید آید و ضعف تولد کند
و اندر تابستان رگ روزی باید زدن که هوا خوش باشد و اندر ساعت نخستین و از روز آنروز که
رگ زنند و دیگر روز طعام کمتر و لطیف تر خورند و چیزی خورند که صفرا بنشاند حاجت مردم محرور را
و اندر تدبیر استفراغ بداروی مسهل یاد کرده آمده است که بکدام روزگار از فصل گرمابه مسهل باید
خورد و نه فصد شاید کرد و آن معنی اینجا نگاه دارد و چیزهای صفراوی نشاید خوردن و از پس قی
و اسهال و جماع و بیخوابی و رنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس هیضه و از پس هیچکاری که تن را
گرم کند یا بسبب آن تحلیل افتد بسیار و سمام کشاده شود رگ نشاید زدن و اگر ضرورتی باشد میان
آن حالها و میان رگ زدن سه روز یا دو روز کم نشاید و پیش از رگ زدن آسودن و غلطیدن
و از پس رگ زدن آسودن غلطیدن صواب باشد لیکن نشاید خفتن از بهر آنکه کسلانی و ضعف
در وی باشد که احتلام افتد و بر سر رگ رفاده بزرگ باید نهاد و هیچ عطر و نکهه نباید مالید و اگر سر رگ
گرم شود هر ساعت میباید کشادن و رفاده بگلاب سرد کردن و باز بر دبستن و مرطوب را پیش
از رگ زدن ریاضت معتدل باید کردن تا حرارت برافروزد و رطوبتها بگدازد و در جمله طعامی
که قوت بسیار دهد چون خلیه خشک و کباب و مانند آن نشاید خوردن از بهر دو کاری یکی آنکه مقصود از فصد

گرفتن قوة خون باشد و از طعام قوی مقصود باطل شود و دیگر آنکه آنروز که فصد کنند قوة معده و دیگر
اندامها تنی ضعیف شود و قوتهای قوی باید تا طعام قوی را هضم تواند کردن و چون قوة
ضعیف باشد و طعام قوی خورده باشد هضم بد باشد و خلط بد تولد کند و در حال کسلانی
و گرانی پدید آید و امارگها که بیشتر زنند قیفال است و اکحل و باسلیق و حیل الذراع و اسیلم
و ابطی و صافن و ابض الرکبه و عرق النسا و هر یکی را منفعتی دیگر است اما قیفال علت
های سر و چشم و بینی و کام و لب و زبان و دندان را سود دارد و اکحل علتهای همه تن را
سود دارد و باسلیق علتهای جگر و سینه و سپرز و ذات الجنب و شوصه و دردهای سرین و زانو
و ساق و قدم را سود دارد و حیل الذراع اندر بعضی و شعبها رگ باسلیق آمیخته است و اندر
بعضی با اکحل آمیخته است و بر زندا علاتها و است نزدیک خورده دست و اندر کتب میگویند
که منفعت آن همچو منفعت قیفال است و قیاس بر خلاف این واجب میکند همانا این خلاف از
سهو ناسخان کتاب افتاده باشد و اسیلم و نبال باسلیق است از دست راست و درد جگر را
سود دارد و از دست چپ درد سپرز را سود دارد و خدا از کرد خارش را مفید بود و ابطی
خلیفه اکحل است و صافن خون را از نیمه بالا فرود آورد و حیض بگشاید و ریش خارش را
و خایه و قضیب را ببرد و ابض الرکبه اندر زیر زانو است بعضی طبیبان گفته اند ابض شاخهاست
و دو نبال گهاو شاخهای آن یک رگ شده است و فصد آن درد احشا و درد پشت را سود دارد
و منفعت فصد آن فزونتر از صافن است حیض بگشاید و درد مقعد و بواسیر و رحم را سود دارد
عرق النسا و ربس کعب راست بود یعنی کعب وحشی و فصد عرق النسا درد عرق النسا را سود
دارد و زائل کند و منافع دیگرش بمنافع صافن نزدیکست و صافن و ربس کعب چپ بود یعنی
کعب انسی اما قیفال را بوریب زنند یا از پیشانی ربوده باید زدن تا فرش از وی دیگر رگ
بیرون نشود و دیگر از وتر و عصب و عضله و عشای آن بر نباید و اندر زیر اکحل عصب است احتیاط
باید کردن و ربوده باید زدن و از دراز نا باید زدن از بهر آنکه بسیار باشد که اکحل اندر میان

و عصب باشد و باسلیق را از جهت آنکه در زیر او شریانست از موضع خویش بکشو باید برد
و بوریب باید زدن یا از پهنا باید زدن و از دراز نباید زدن و اگر از دراز زنند باد گیرد و باشد
که از هر دو جانب او شریان باشد دست از آن رگ بباید داشتن و رگ دیگر باید زدن و اندر
بیشتر اوقات که باسلیق زنند بعد از بستن باد گیرد و نشان وی آن باشد که برگ مانند عدس و نخود
ناهموار پیدا آید بباید کشادن و باهستگی بباید مالیدن تا ناهموارے دور نشود و دیگر بار بندند
اگر دیگر بار باد گیرد دیگر بباید کشادن و بمالیدن و باز بستن و اگر هر بار باد گیرد دست بباید داشتن
و رگ باسلیق را و اولتر آن باشد که به پشت فیش زنند چنانچه فیش حجامت زنند تا سلامت باشد و باسلیق
ابطی را بسیار بباید مالیدن و آبگرم بسیار بر وی ریختن پس بسیار شستن و بند بزرگ بر باید فگندن
و دست مقصود راست باید داشتن چنانچه زاویه بغل قائمه باشد و رگها را بابهام فرو باید گرفتن
و فیش را از بالا فرو بردن و فصد اسلیم را ساعد بباید بستن و بوریب باید زدن یا از دراز و
دست اندر آب گرم باید نهادن تا خون چندانکه باید برود و صافن را از بالای شتالنگ
بباید بستن و گامی چند برفتن و کروه از پنبه در زیر پای او نهادن تا پای بر وی فشارد تا رگ پدید آید
و از اصل رگ دو شاخ برخاسته است از دو جانب او و اصل در میان هر دو است اصل را
بباید زدن و مابض را ساق بباید بستن و ران نیز بباید بستن و چند بار فرو باید نشستن و برخاستن
تا رگ پدید آید و عرق النسا رد اولیس کعب راست بود یعنی کعب وحشی و فصد آن در عرق
النسا را سود دارد و زائل کند طریق فصد وی آنست که دستاری و راز بگیرند و یک سر آن
در میان مقصود بندند و باقی را بر ران و ساق آدمی بپیچند و می بندند سخت تا شتالنگ و چند بار
فرو نشینند و بر و پای برخاست بندد و فصاد بر پشت پای میان خنصر و بنصر رگ را بجوید اگر یافت
از خطا ایمن شد و اگر نیابد از پس شتالنگ از جانب وحشی بجوید و نشان عرق النسا آنست که بر وی
چند گره باشد و از دراز باید زدن از سر آنکه هر دو جانب او عصب است و هرگاه فصاد را خطا
افتد و سرش بفشار عصبی باز آید اگر دست باشد پای آماس کند و تب گرم گیرد و کرمها از تولد کند

همه تن بروغن بنفشه یا روغن بادام چرب باید داشت و آب گشنیز تر و صندل سرخ و سفیدباب
با شیاف آماس ضماد کردن و اگر قوت بر جای بود از دست دیگر رگ کشادن و یا رگ صافن باید
زدن و اگر این خطا بر پای افتد از دست رگ باید زدن هم از آنجانب و اگر جراحت ریم کند جراحت
فراخ باید کرد و ورفاده ها بر می باید نهادن چنانکه ریم دفع شود و اگر خطا از آنگونه افتد که رگ تنگ
گشاده شود و خون در زیر پوست جمع شود و جایگاه رگ کبود شود تا اثر آن زائل نشود و بدان دست
هیچکار سخت نباید کرد و هرگاه که کبودی کمتر شود و نشان سلامتی بود و اگر کبودتر شود یا سیاه تر از دست
دیگر رگ باید زدن یا رگ صافن باید کشادن و آن ضماد که بیشتر یاد کرده آمده است باید نهادن
و هرگاه که نیش شریان باز آید در حال سرگ بباید گرفت و داروی که آنرا الازرق گویند بر باید نهادن
و زود تر رفاده بر نهادن و بازوی دست دیگر و پای که برابر آن دست باشد بر بستن تا خون بدین
دست مجروح میل نکند و اگر از بستن رنج رسد بباید کشادن و باز بستن صفت الازرق بگیرد
دم الاخوین و انزروت و شب یمانی و تلقطار و اقاقیا و جلنار و صبر و کندر و کثیرا از هر یک یک درم
صمغ عربی دو درم کوفته بیخته بسفیده خایه مرغ بسرشند و آنرا با دو برخرگوش یا با قرنجه یا با نمانه عنکبوت
پاکیزه بر سر جراحت و گرد اگرد آن نهند و به بندند و ده روز نگشایند پس از ده روز برفق بگشایند
اگر خون ساکن نشده باشد باز به بندند و هر چند روز میگشایند و باز می بندند تا معلوم گردد که جراحت
بسته و محکم شد و اندرین میانه طبع مقصود نگاه دارند تا قبض نشود و باعتدال باشد و نشان رسیدن
نیش بشریان آنست که حرکت بر دن آمدن خون حرکتی بانظام باشد همچون حرکت نبض و در حال نبض
ضعیف شدن گیرد و خون شریان رقیق تر باشد و اشقر باشد و اگر گوش بجراحت نزدیک دارند
آواز خون و اف اف آن بتوان شنیدن اما حجامت کودکان و پیران را بجای فصد
باشد و بر عضوی که حجامت کنند آن عضو را پاک کنند و با خون حجامت از گوهر روح چیزی خارج
نشود و با خون فصد بسیار خارج شود و کودکان را از شیر باز نکنند بلکه هر روز تا سخت حجامت نشاید
کردن از بهر آنکه ضعیف شوند و بر آن صفت بمانند و بزرگان را پس از شصت سال حجامت نشاید

کردن از بهر آنکه تشنگی بر پوست ایشان غلبه گیرد و اولتر آن باشد که روز چهارم و هم و یا نزدهم
از ماه فصد و حجامت نکنند و توقف کنند تا نور ماه نقصان گیرد و آنروز شانزدهم و هفتدهم باشد
از بهر آنکه روز چهارم و هم ممتلی باشد از نور و اخلاط اندر تن حرکت کرده باشد میل بجانب ظاهر کرده
و رگهای باریک و شاخهای رگها همه پر شده و اندرینوقت خون نیک و صافی بیشتر آید و غلط بد کمتر
و هرگاه که نور تمر نقصان گیرد خون صافی بازگردیدن گیرد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد
بسبب آن آنچه غلیظتر باشد باز بستر ماند و بدان زودی که خون صافی باز گیرد و باز متواند گشتن
بدین سبب با خون حجامت اندر نقصان نور ماه غلط بد بیشتر آید **باب سیزدهم اندر انواع**
استفراغهای دیگر و آن هفت نوع است اول ادرار بول و عرق و مخاط و لعاب و اسهال و
استفراغ بقیاء و استفراغ بحقنه **اما ادرار بول** بباید دانستن که هر طعامی که خورده شود
از آن سه هضم است نخستین در معده دوم در جگر و سوم در همه اندامها و از هر بعضی چیزی بماند
که قوت مغیره آنرا تمام هضم نکرده باشد و اندر تدبیر حفظ الصحه تدبیر دفع آن واجب است
و هر فضله را طریقی است که بدان طریق دفع شود و دفع فضله نخستین بقیاء باشد یا باسهال و تدبیر آن
یاد کرده آمد و فضله دوم با ادرار بول باشد از بهر آنکه این فضله در عروق باشد و هرگاه که اندک باشد
بداروی ادرار کنند دفع شود و اگر بسیار شود بداروی که آن فضله را اندر عروق از خون جدا کنند
و باسهال دفع کنند حاجت آید و تدبیر اسهال یاد کرده آمده است و تدبیر ادرار و داروهای
ادرار کننده اندر بخش عملی در باب علاج عسر البول بباید اما منفعت ادرار بول که
باندازه حاجت باشد بزرگ است و درد بندها و درد پشت و گرانی و کسلانی و استسقا
و بیشتر بیماریهای که از تری باشد باز زائل کند و افراط کردن اندر آن هم باشد که شانه را ریش کند
و تشنگی و علت ذیابیطس و دوق و گدازش آن تولد کند تدبیر ادرار عرق بباید دانستن
که عرق فضله هضم سوم است و طریق دفع آن گذرها باشد باریک تنگ ناپیدا که آنرا مسام
گویند بعضی از آن فضله بخار است که از همه تن بتحلیل خرج شود و آنرا نتوان دید و بعضی چرک

وجه تشنگی بعد از نصف سال

و دوستست که بر پوست بماند و اندر گرمابه پاک کنند و بعضی عرقست که هم بطریق مسام بیرون آید
و در تدبیر حفظ الصحت و علاج بعضی بیماریها تدبیر عرق آوردن باید کرد و گرمی سخت نافع است
و بدین سبب است که هرگاه که بیمار عرق کند راحت یابد و هوای گرم چون هوای گرمابه و رفتن
و ریاضت اندر هوای گرم بستان عرق آرد و از بهر آنکه اندرون تن را گرم کند و فضله را بگدازند
و هوای گرم آن فضله را بیرون کشد و داروهای لطیف کنند و نیز تن را گرم کنند و عرق آرد
لیکن در تدبیر حفظ الصحه عرق آوردن بباید هر زیان دارد و حرکت و ریاضت کفایت باشد
از بهر آنکه ایمن نشاید بود که داروها تب آرد و عرق بسیار آرد و تن را خشک کند و اخراج گرمابه
و پوست درشت کند و رطوبتهای اصلی را بگدازاند و تحلیل کند و دوق و ذبول تولد کند
اما تدبیر مخاط بباید دانستن که مخاط رطوبتی غلیظ باشد که از سر و دماغ بینی فرود آید و از آنجا
آن دماغ پاک شود و بیماریهای دماغی پاک کند و بیماریهای دماغ که از اخلاط غلیظ خیزد
چون صرع و سکته و مانند آن زائل کند و از بهر حفظ الصحه رطوبت را و کسانی را که در دل غلیظ
رطوبتی بود تدبیر فرود آمدن آن باید کرد و تدبیر آن غرغره است و عطسه و بخار سرکه و شراب که
بر سنگ های گرم چکانند و بخار طبیخ بابونه و پودنه کوهی سخت سودمند است و خردل سفید و فلفل
و عرطنیثا بسایند نرم و بجوشند عطسه آرد و مخاط بسیار فرود آرد و این تدبیر پس از استفراغ
بداروی مسهل باید کرد و یا بداروی قی که دماغ و تن را تحتی پاک کرده باشد تا باقی بدین طریق دفع شود
تدبیر لعاب و این آبی است غلیظ که از کام و بن زبان فراز آید و آمدن آن بوقت علت
دماغ و چشم و گوش و حلق و فم معده را سود دارد و از بهر حفظ صحت گاه گاه تدبیر رفتن لعاب باید
کردن حاجت و در زمستان رطوب را از بهر آنکه در زمستان رطوبتها بیشتر گرد آید و تدبیر آن الهاضه و حلوا
و معجون و مانند آن باشد که لختی بخایند و تغرغر کردن بسرکه ریزی یا با مکامه یا با یارج فیقرا
و آبکامها باستعمال و خردل و غرغره اندر گرمابه باید کردن یا اندر خانه گرم **تدبیر شیاف**
فعل شیاف اندر استفراغ ضعیف است و جز مادتی را که بدو نزدیک باشد نتوان آوردن

اگرچه ترکیب آن از داروهای قوی باشد و منفعت آن اندر دو پشت و کمرگاه و سرین و حوالی
آن باشد و از بهر هر شخصی خردی و بزرگی شیاف و خورده او باید و از بهر هر مقصودی بدارو باید
ساخت که بمقصود لائق باشد مثلا از بهر کسی که تب می آید و محرور را از بنفشه و شکر و سقمونیا سازند و از
بهر مطوبان دورده های بلغمی از بیخ کبیتج و جاوشیر و مقل و اشق و نمک هندی و تخم حنظل و سورنجان و
زنجبیل و تخم کرفس و جندبادستر و قسط و زرنباد و انزروت و برگ سداب و ماهی زهره سازند
تدبیر حقنه فعل حقنه قوتیر از فعل شیاف بود از بهر آنکه بمقدار بیشتر درونده و گرم باشد کسی را
که مانعی باشد که او را بدان سبب داروی مسهل نتوان داد چون ضعف معده و تولد غثیان
بسبب دارو خوردن خاصه اگر امعا ثقل را دفع نکند چنانچه باید و مقصود از دارو تمام حاصل نشود
چنین اشخاص را هیچ طلاج چون حقنه نیست و کسی را که زخمی بر سر افتاده باشد یا درد و داغ آماسی
واقع باشد ماده را از دماغ فرود آرد و بخار بر سر نفرستد چون داروی مسهل و داروی
حقنه گاه باشد که تا بمعده بر آید و بیشتری بر دوهای باریک برآید و بدین سبب هیچ حال
بر ریق حقنه نباید لیکن شرطی که معده را قوت کند بباید دادن تا دارو از معده باز دارد و دیگر
باید کرد اگر حقنه از برای درد گرده و کمرگاه کنند بیمار را تقبفا باز خوابانند و سر بر بالش نهند چنانچه
سینه او افراشته باشد و سرینش نیز هم بر بالش افراشته نهند و میان پشت بر زمین باید داشت
و اگر از بهر درد ناف میکنند بیمار را بر زانو حقنه کنند چنانچه شکم او آویخته باشد و سر و سینه هم بر
بالش افراشته باشد و بیمار خویشتن را نگاه دارد تا در آن حال نکند و عطسه نکند و فواق نافتدش
و بباید دانست که اگر داروی حقنه اندک باشد بموضع نرسد و اگر بسیار باشد تنی و نفخ و بیقراری
آورد و باشد که زحیر آورد و اگر سخت گرم باشد تشنگی آرد و اسهال خون آرد و اگر سخت سرد باشد باد کند
و طبع اجابت نکند و اگر سخت غلیظ باشد رودهها را آلوده کند و مثانه را زحمت رساند و اگر سخت
رقیق باشد فعل نکند پس اندر همه صفت ها معتدل باید و مقدار معتدل آن پنجاه مثقال بود و
سبوس آب پخته و قطره ان رودهها را از ثقل پاک کند و طبع چقندر و روغن زیت همین فعل کند

و در حقنه خداوند درد معده و درد اندامها و خداوند سپرز و خداوند سده و قولنج صعب از قشور
یون باریک چاره نیست و حلبه و زیره و تخم سداب سخت نافع است و اندر بعض حقنها از
آب کامه چاره نیست و بسیار باشد که هر کس کبوتر و فرفیون و جندبادستر مقدار دو درم
در آن افگنند و از بهر درد سر و لیثرغس و مالیخولیا و درد چشم و درد گوش از تخم حنظل چاره نیست
و اندر حقنه خداوند تب نمک و بوره نشاید کردن و لیکن از لعاب اسپغول و از طبیخ بنفشه و کشنیز
باید کرد و از بهر تب محرقه روغن گل و آب سرد بیامیزند و حقنه کنند و بهر سوزش رودهها و ریش رودها
از طبیخ خشخاش و روغن گل کنند و اندر ریح حقنه افیون و آب کشنیز نشاید کرد و صبر و ریح حقنه شیاف
نتوان کرد **صفت طلائی که بر شکم مالند شکم نرم کند** بگیرند روغن بید انجیر و موم زرد
و روغن زیت موم روغن سازند و سلخ خانه مگس انگبین و قدری عصاره و قشار الحمار یا شیر مرغ
یا سقمونیا یا تخم حنظل یا زهره گاو و یکی از این همه یا دو سه بدین موم روغن بسرشند و بر شکم طلا کنند
استفراغی تمام بکند و اگر خداوند تب را که طبع خشک بود یا اندر شکم آماس بود و بدان سبب شکم
فرو نیاید روغن تازه با گرم و بسیاری از آن در ناف و شکم بمالند و پهلوها را نیز در مالند با آهستگی
طبع نرم شود **تدبیر جماع** بباید دانستن که جماع نوعی است از استفراغهای طبعی و از جمله سبب پاسخ
که هرگاه که باید و چنانکه باید اتفاق افتد و آن وقت که باید سبب تندرستی باشد و اگر بر خلاف این باشد
سبب بیماری باشد از بهر آنکه هرگاه که او عینی پر شود طبیعت بدفع آن محتاج شود و اگر انکار کرده شود
استفراغ طبعی باشد و هر دم سبکی و نشاط یابد و اندیشهای بد و وسواس و قوت عشق بدان زائل شود
و اگر این استفراغ اتفاق نیفتد اندر همه تن گرانی پدید آید و باشد که تنی اندر جای خویش گرم شود
و بخار آن بدل بر آید و بدان سبب تبها تولد کند و باشد که بخار آن بدل بر آید و بدان سبب
تبها تولد کند و باشد که بخار آن بدماغ بر آید و وسواس و مالیخولیا و خیرگی چشم و خفقان و سرگشتن
پدید آید و بباید دانستن که تولد منی از خون است که غذای اندامهای اصلی را شاید و آن
بایسته تر این خون است در تن آدمی و بدین سبب است که هرگاه که مردم جماع فزون

از عادت کند تن او سرد شود و ضعیف گردد و تنی که اگرچه مردم در جماع اصراف کنند جملهٔ منی
از وی جدا گردد و بچند درم باشد یا نباشد و اگر فصد کنند و بست و درم خون بیرون کند در وی آن
نقصان و ضعف پدید نیاید که از جماع پدید آید این دلیل است بر آنکه منی از بایسته ترین خون است
اندر تن مردم و سبب آنکه جماع ضعیف کننده تر است آنست که اوعیهٔ منی بدو بایسته یا بر پنج
جماع تهی گردد و اگر بیشتر الحاح کند خون بیرون آید و آن خون باشد که غذای اندامهای اصلی
خواهد شد و هرگاه که آن غذا خرج شود مدتی دراز باید تا عوض آن بجای باز آید بدین سبب است
و پس از گرمابه تن را خشک کند و حرارت غریزی را کم کند و چشم را تاریک کند و پای را ضعیف کند
و در جملهٔ از پس هر سببی که تحلیل بسیار کند چون شادی با قراط و بیخوابی با فراط و مانند آن سخت زیان
دارد و از پس امتلا از طعام و رود و رنجها آرد و سستی عضبها و سده و ضیق النفس و دوار و مادر عشه
و استسقا تولد کند و اگر در حال جماع سرمای در پشت آید یا بالذات جماع رنجی یابد یا از اندامهای
او بوی ناخوش آید نشان آن بود که در تن او خلطهای بد است از جماع دور باید بودن و تن از
خلط بد پاک کردن و بباید دانستن که خداوند مزاج گرم و تر در کار جماع قوی باشد لیکن لاغر
شود و اثر خشکی در وی پدید آید و چشم او دور افتد و خداوند مزاج سرد و تر و خداوند سرد و خشک
هر دو ضعیف باشند و مضرت آن زود اندر هر دو پدید آید باب چهاردهم در تدبیر اعراض
نفسانی اعراض نفسانی شادی است و غم و خشم و لذت و ایمنی و ترس و خجالت و اندیشه کارهای
مهم و امیدهای باریک و امید و نومیدی و هر یک را اندر تن مردم اثری باشد ظاهر فزون از اثر
طعام و شراب و فزون از اثر خواب و بیداری و حرکت و سکون و غیر آن از بهر آنکه اطعمه
و شرابها و داروها که مردم خورند هیچ قوی تر و اثر کننده تر از زهر نیست و بیشتر از زهرها تا اندر تن
مردم قرار نگیرد و حرارت او اندر آن اثر نکند مضرت و فعل آن پدید نیاید و اعراض نفسانی اندر حال
بی هیچ مهلت اثر کند زهری که اندیشه که بر خاطر کسی بگذرد و سخنها و خبرهای خوش و ناخوش بشنود
و در حال اثر آن بر رنگ و روی او پدید آید و حرکات و سکنات او دیگرگون شود پس معلوم شد

که اثرهای اعراض نفسانی فزونتر از اثر دیگر سببها است و اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند
و اخلاط و ارواح را در حرکات آرد چون خشم و شادی و لذت و امید و اندیشه کارهای مهم و
بعضی سرد کننده است چون ترس و غم و نومیدی و گرم کردن خشم قوتیر از گرم کردن شادی
و دیگر اعراض با او سرد کردن ترس قوتیر از سرد کردن اندوه باشد و خشم که باندازه باشد و خشم که باندازه با
خون و قوت روح و حرارت غریزی را اندر تن بگسترانند و خشم عظیم صفرا را بجنبانند و رنگ روی
بگردانند و زرد کنند و مردم محرور را زیان دارد و مرطوب و مبرود را سود دارد و شادی باندازه
روح را و حرارت غریزی را در تن بگسترانند و رنگ روی را برافروزانند و فربه کنند و بدین
سبب است که بر تن مردم شادکام اثر پیری کمتر پدید آید و هرگاه که کاری شادکننده پیش آید دل
لختی کشاده شود و طبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و ادراک آن بیشتر کند و اگر شادی از
حد بیرون شود دل تمام کشاده شود و روح و حرارت غریزی از بهر استقبال و طلب تمامی
آنحال خویشتن را بیرون افگنند و دل هم چنان کشاده بماند و غشی افتد و باشد که بدین سبب
بمفاجات هلاک شود و اندوه و ترس خون را و حرارت غریزی را بقعر تن باز گرداند از بهر
آنکه طبع خواهد که از آن کار و حال دور تر باشد و از بهر اینست که رخساره غمگین زرد شود و اگر اندوه
و ترس از حد درگذشته باشد حرارت همه باندرون دل باز گردد و دل فراهم آید و حرارت اندر وی
خبه شود و بمفاجات بمیرد و مردن بمفاجات بسبب اندوه و ترس کمتر از آن باشد که بسبب شادی
بزرگ از بهر آنکه حرکت روح بسبب شادی بسوی بیرون است و بسبب اندوه بسوی اندرون و حرکت
شادی ناگاه باشد و یکبار باشد و حرکت اندوه آهسته تر باشد و خجالت نیز خون را و حرارت را
در تن بگسترانند و لختی رطوبت فرو گذارانند و تحلیل کند و از بهر اینست که در آنحال روح بظاهر آید
و روی سرخ شود و عرق روان گردد و بآخر روی زرد شود و از بهر آنکه حرارت لختی تحلیل پذیرد
و منفعت ایمنی و امیدواری همچون منفعت شادی معتدلست و مضرت نومیدی همچون مضرت
اندوه و خالی بودن از اندیشه خاطر را کند کند و همه قوتها و حرارت غریزی را ضعیف کنند

ورنگ وی بگردانند و بیماریها زیاده کند چنانچه مشغولی و اندیشه کارهای مهم از اندیشه دردها
و بیماریها مشغول دارد تا دل دران کمتر بندد و پریشان سبکتر شود و بدین سبب است که سفر کردن
و شهرها و کارهای عجب دیدن از بیماریهای عسر و وسوسه و عشق برهاند و اندر علاج عشق هیچکاری
سودمندتر ازان نیست که اندیشه کارهای مهم بر دل دارد و همچنین از چشم کسی که از وی نخستی
حشمت دارد و عشق ناپدید شود و هیچ زیانکارتر از بیکاری و بی اندوهی نیست اما علاج خشم بشربتهای
خنک و بغداها و سخنهای خوش و حکایتهای خنده ناک و بازیهای عجب حاضر کردن دوستان
و علاج اندوه و ترس بامیدواری قوی و سماع آوازهای بلند کنند و بشراب و سفرهای گرم
و اندر علاج اعراض نفسانی طریق دیگر هست و آنرا علاج روحانی گویند و آنچنان باشد که مردم
زیر یک همت بلند دارد و از هر چه پیش آید از شادی و لذت و از اندوه و ترس خویشتن داری کند
و اندران حادثه بچشم حقارت نگرد و قدر آن کمتر ازان نهد که شاید که بدان سبب تغیری پدید
شود و اگر به تن تغیری آید ظاهر نکند و از دوست و دشمن پوشیده دارد تا بدین طریق نیک
و بد روزگار دیدن و کشیدن عادت کند تا حوادث و تغیر احوال وی را اثر نکند

باب پانزدهم در تدبیر پیران

مزاج پیران سرد و خشک است و هرگاه که مردم به
پیری رسد همه تدبیرهای او بگرمی و تری باید کرد چون گرمابه و مالیدن باعتدال و سخنهای
گرم و خشبو چون روغن سوسن و یاسمین و عطرهای معتدل و شراب صرف بمقدار معتدل
و اندر بستر گرم نرم غلطیدن و ریاضت اندک کردن و شادکامی و خوشدلی جستن و از هر چه
مزاج پیری دارد چون اندوه و ترس و عطرهای سرد چون کافور و نیلوفر و از طعامهای ترش
خویشتن را دور باید داشتن و بباید دانستن که هوای بد و بخار بد و بوهای ناخوش و دود و غبار
همه اندر پیران اثر کند زیاده ازانکه در جوانان خویشتن را ازان نگاه باید داشتن و غذا را
بتفاریق و اندک و اندک باید خوردن و اگر کسی را معده احتمال کند که یکبار طعام بخورند
روا باشد و طعام پس ازانکه از گرمابه بیرون آیند موافق تر باشد و طعام خورده اندر گرما

به نباید رفتن و طعامهای غلیظ که سود و افزاید نشاید خوردن و چیزی تیز چون آبکامه نیز آن
نشاید خوردن مگر وقتیکه در معده رطوبتی گرد آمده باشد بسبیل علاج روا باشد و شیر تازه اگر در معده
ترش نشود و باد نه انگیزد روا باشد و سود دارد و بدین سبب کرنج با شیر و عسل یا شکر شود و دارد
گرسنگی سخت زیان دارد و اندر معده و امعای پیران رطوبتی بسیار گرد آید و گاه گاه حاجت آید
بنرم کردن طبع و بعضی مردمان را اندر پیری طبع خشکتر باشد قلیه کنند تا با روغن زیت پیش از طعام دیگر
بخورند یا آبکامه طبع را نرم کند و لبلاب اندر آب و نمک بپزند و با آبکامه و روغن زیت بخورند طبع
نرم کند و پنج درم بسفایج با دو سه برگ کرنب بپزند و بپالایند و مقداری تخم معصفر پاک کرده کوفته
و روی بجوشانند طبع را نرم کند و دو درم علک انطم با شکر کوفته بخورند طبع را نرم و احشا را پاک کند
و چهار درم افتیمون با چند دانه انجیر خشک و لختی تخم معصفر بکوبند نرم و بخورند اجابتی تمام کند و انجیر خشک
در ماء العسل آغشته پیش از طعام بخورند طبع را نرم دارد و بهر وقت این ملینات بکار میدارد تا طبع
بیک چیز خو نکند و تا ضرورت نباشد فصد نکنند و طعام پیران گوشتابه و شوربای گندم و رشته و مانند
آن باشد همه با دارچینی و اندکی زنجبیل و در فصل زمستان تریاق و مثرودیطوس بکار میدارد

باب شانزدهم در تدبیر مسافران

هر که عزم سفر دارد پیش ازانکه به سفر بیرون شود هر چه
داند که دران سفر خواهد بود چون کم خوابی و تشنگی و گرسنگی و گرما و سرما و طعامهای مسافران و پیاده
رفتن و مانند آن اندک اندک با آن خو کند مثلا اگر وقت گرما باشد عادت تنعم گرما از خویشتن باز
داشتن خوی کند و اگر وقت سرما باشد جایگاه کشاده بنشیند تا با هوای صحرا خو کند و حرکت و ریاضت
فزون از عادت کند و نخست فصد کند یا مسهلی تن پاک کند و چون بسفر بیرون شود تملی بر ستور
نشیند و طعام خوردن وقت فرود آمدن بمنزل باز افگند تا وقت بر نشستن معده خالی بود
و در راه حاجت نیاید بآب از بهر آنکه آب طعام را در معده بجنباند و تکم بدرد آید و اگر اندر گرما
براه بیرون شود سه درم تخم خرفه با سرکه بخورد و آب ممزوج با سرکه تشنگی زائل کند و پیوسته
سر از آفتاب پوشیده دارد و وقت بر نشستن پست جو با آب سرد بخورد و اندر منزل روغن بنفشه

بناف و کف پا و عصب ها اندر مالد و بدبینی در کشد و اگر با دسموم جهد بینی و دهان را پوشیده دارد
و بر آنچ صبر کند و پیاز پاره در روغن آغشته بخورد و از دوغ قدری بیاشامد و اگر کسی را با دسموم
بزند آب سرد بسیار بر دست و پای او باید ریخت و روغن گل و آب بید و گلاب بر سر او باید نهاد
و او را در آب سرد باید نشانید و برگ خرفه و کوک و خیار و مانند آن انچه ازین بدست آید مقداری
بخورد و با آب مضمضه باید کرد و باید ریخت و اگر چاره نباشد جرعه جرعه آب خورد و اگر تب نباشد و
سیر و دوغ سخت موافق باشد و اگر کسی از راه سرما باید چون بمنزل رسد و پیش آتش نشاید
رفتن و لیکن بتدریج خویشتن را بجامه گرم باید پوشانید و دست و پا بروغن زیت یا روغن فرفیون
یا روغن قسط گرم کرده چرب باید کردن و در طعام سیر و روغن گاو بسیار باید خوردن و اگر روغن
گاو نخورد و سه پیاله شراب صرف بخورد و سرما باز دارد و معده خالی نباید داشتن و اگر بعوض آب
شراب خورد موافق باشد و سرما زده را یکدرم انگوزه خوش در نیم من شراب یا با عسل حل
کنند و بدهند و هنگام برنشستن پیش آتش نباید رفتن و البته پای را بروغن فرفیون یا روغن سیر
و بابونه و یا بسیر و یا بقطران و لختی بزموی بر سر انگشتان نهند و بکاغذ اندر پیچند و بموزه فرو کنند
از سرما سلامت مانند و باید که پای اندر موزه چسپان بود و اگر کسی را پای سرما در یابد شلغم بخوشاب
یا برگ کرنب یا شبت یا بونه یا انجیر خشک و پای اندر آن آب نهند و بهترین کاری آنست
که پای در برف گیرند تا سرما از وی بیرون شود و پیش آتش نشاید رفت البته و اگر پای رنگ
بگرداند بباید رگ زدن و در آبگرم نهادن تا خون تمام برود و پس گل ارمنی اندر سرکه و آب
حل کنند و طلا کنند و اگر پا سیاه و سبز شود و نشان بوسیدن و تباه شدن بود جز آنکه جدا کنند
هیچ تدبیر نباشد و لعاب اسپغول با سفیده خایه مرغ یا کتیرا حل کرده یا ضمغ عربی بر وی طلا کنند و از
آفتاب و باد و آب از وی باز دارند و پیاز بسرکه و سیر بسرکه مضرت آنها باز دارد و کوک نیز سود
دارد و تدبیر آنها اندر جایگاه خود گفته آمده است و روغن سبت و روغن بابونه بر عصب ها مالیدن
ماندگی ببرد و از ترشی ها پرهیز کند و مسافر در بار انخست که در کشتی سوار شود باشد که قی افتد باز نباید

داشت تا خود بیارامد پس اگر بسیار شود باز دارد و بشراب پودنه و آبی و انار و مانند آن و عدس
بغوره پخته فم معده قوی کند خاصه اگر با پودنه خورد **مقاله دوم در تقدمة المعرفة** این مقاله
مشتمل است بر شناختن بیماری و شناختن نضج و بحران و شناختن نشانهای امید و ناامیدی
بیمار و شناختن علتها که بعلت دیگر زائل شود و شناختن حالها که در تن مردم پدید آید
و نشان بیماری که باشد و خواهد بود و این هفت باب است **باب اول در شناختن**
بیماری طریق شناختن بیماری آنست که نخست از علم منطق جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض
عام بشناسند و جنس را قسمت کنند و نوعها را که در زیر آن باشد یکایک بجویند و فصل هر نوعی
بدان از یکدیگر جدا شوند بشناسند و نوع باز نشین بدست آرند و نگاه کنند تا هیچ نوعی از میانه
فرو نماند بدین طریق جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض عام بیماری بتوان شناختن و در حقیقت
هر بیماری که باشد واقف توان شدن اما **جنس** دو گونه گویند یکی جنس الاجناس که در زیر آن
جنس های بسیار باشد چون جسم که در زیر آن جماد و نبات و حیوان در آید این هر سه بقیاس با جسم
انواع اند و هر یک بقیاس با انواعی که در زیر افتد جنسی بود و این جنس الاجناس را نیز جنس الاعلا
گویند دوم جنس خاصه است از بهر آنکه نبات و جماد و حیوانات که انواع جنس الاجناس اند و هر یک
بقیاس با انواع دیگر که زیر هر یکی است جنس است چون حیوان و زیر او مردم و اسپ و دیگر جانوران
هر یکی نوعی دیگر اند اینجا حیوان جنس خاصه است و مردم و اسپ و دیگر حیوان انواع جانوران
هر یک نوعی اند و در زیر حیوان پس جسم نامی است که بر چیزها افتد که بنوعی و معنی از یکدیگر جدا باشند
و نوع چون نام مردم که بر زید و عمرو افتد و زید و عمرو بنوع یکی اند و بشخص و عدد از یکدیگر جدا اند
و فصل خاصه است از نوع و این نامی است کلی و ذاتی که بر یک نوع افتد خاص تا هر نوعی بدان نام
از یکدیگر جدا شوند چون ناطق که مردم بدان از دیگر جانوران جدا اند **و خاصه** خاصه از فصل
است و این نامی است کلی نه ذاتی لیکن عرضی که بر نوعی افتد چون ضاحک و کاتب مردم را **و عرض**
عام صفتی است نه ذاتی که در بسیاری چیزها که بنوع مخالفند موجود باشد چون سفیدی در برف و پنبه

تعریف ضروری بحث منطق برای شناختن اجناس عرض

وسیاهی در غراب وغیر آن **مثال** بار جستن جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض عام آنست که
مثلا مردی را تپ آید طبیب گوید تپ بیماریست و بیماری جنس اعلاست و بیماری را علاج بصفد
باید کرد و تپ بیماری گرم است علاج بچیز سرد باید و بیماری گرم جنس خاصتر است از بهر آنکه بیماری
سرد باشد و بیماری گرم باشد و در زیر بیماری گرم تبهای گرم و آماسهای گرم و درد سر گرم
وغیر آن در آید و اینهمه انواعست در زیر بیماری گرم که جنس خاصتر است و در زیر هر نوعی انواع
دیگر در آید چنانچه در زیر تپ گرم تپ غب خالصه و غیر خالصه و تپ محرقه و تپ بکر روزه و تپ دق در آید
و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانچه در زیر تپ غب خالصه و غیر خالصه و سطر الغب در آید و اندر
زیر تپ دق راستینی و دق مشایخه در آید و هر نوعی را فصلی ذاتیست و خاصه است و بفصل ذاتی از
دیگر انواع جدا شود چنانکه فصل ذاتی غب خالصه آنست که یکروز تپ باشد و دیگر روز هیچ اثر تپ نباشد
و فصل ذاتی غیر خالصه آنست که یکروز تپ آید سخت قوی و روز دیگر از تپ اثری بود و فصل ذاتی
سطر الغب آنست که یکروز تپ سخت قوی بود و روز دیگر تپی بود ظاهر لیکن آهسته تر و خاصه حالی بود
که یکنوع را باشد و رو باشد که گاهی با و گاهی نباشد لیکن هرگاه که باشد خبران نوع را نباشد چون
تلخی دهان در تپ صفرائی و عرض حالی باشد که بتبعیت بیماری پدید آید چون صداع و بیخوابی در تپ
صفرائی بدینطریق غب خالصه از همه بیماریها گرم و از همه انواع تبهای گرم جدا توان کردن تا
بتوان دانستن که این بیماری تبی است که سبب آن عفونت ماده است و آن ماده صفرا است
و علاج آن استفراغ صفرا است و تسکین حرارت و هرگاه که طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض
بیماری بدینطریق و بدین ترتیب باز جوید زود بر بیماری و بر طریق علاج واقف گردد و اگر از ینطریق
غافل باشد ممکن نیست که به بیماری واقف تواند گشتن تا علاج صواب تواند کردن **باب دوم**
در شناختن نضج نضج پخته شدن ماده بیماری است و هرگاه که قوت مغیر بر ماده بیماری چیره گردد
و آنرا بپزاند و ساخته آن گرداند که طبیعت آنرا تواند دفع کردن چنانچه در ذات الجنب بسرفه رطوبتی
بر آید بقوام معتدل و برنگ سفید و بزردی گرائیده و بآسانی بر آید و ناخوش بوی نباشد نشان

نضج تام بود و اگر بقوام رقیق باشد با غلیظ و برنگ سفید یا کبود یا سبز بود و بوی ناخوش دهد تباهی
و عفونت را نشان بود و بر خطری که باشد پیش از پدید آمدن نضج باشد و چون اثر نضج پدید آید
بیماری در نقصان افتد و از خطر بگذرد و از بهر آنکه پس از نضج و هیچ بیماری هرگز خطر نبوده است
و نباشد مگر که خطای کرده شود و اگرچه نضج نشان سلامت است اما پدید نابودن نضج هم نشان
هلاکت نیست از بهر آنکه بسیار بیمار بها بود که دراز کشد و اثر نضج ظاهر نباشد و بیماری اندک اندک زائل شود
لیکن اعتماد بر قوة باشد اگر قوت برجای باشد امیدوار باید بود و اگر قوت ضعیف باشد جای ترس بود و حال
خداوند تپ اندر تپ همچو عضویست که در وی آماس باشد پخته خواهد شدن همچنانکه درد آماس آنروز صعب تر باشد
که پخته خواهد شدن تبها نیز آنروز قوی تر و گرمتر باشد که ماده پخته میشود و چون پخته شد آهسته تر باشد و بدین سبب
است که غایت قوت بیماری تا وقت پدید آمدن نضج باشد و از بهر آنکه حال تپ و حال ماده تپ همچو حال
آماس است و در آماس ناریم سفید و هموار تولد نکند آماس پخته نباشد اندر تبها نیز نادر دلیل رسوب نفتید
و در بن شیشه رسوب سفید و هموار پدید نباید تپ در کما پخته نباشد و از پس نضج ایمنی از خطر بیماری
باندازه اثر نضج باشد هرگاه که اثر نضج تمام پدید آید بیمار از خطر تمامی بیرون آید و درازی و کوتاهی
بیمار باندازه زودی و دیری نضج باشد و نشانهای نضج ناقص و نضج تمام آنست که مثلا اندر بیماری
سرچون زکام و سرسام رطوبتی رقیق و تیز و سوزاننده پالودن گیرد و نشان آغاز نضج باشد اگر بران
بماند نضج ناقص است و اگر قوام آن معتدل شود و رنگ آن سفید یا زرد فام گردد نضج تام باشد و همچنین اندر
درد چشم اشک رقیق و گرم نشان آغاز نضج باشد و اگر معتدل تر باشد نضج ناقص باشد و اگر باندکی باز آید
و معتدل تر شود و مرض کند نضج تمام باشد و اندر بیماریها سینه هم چنین و اندر ذات الجنب نفث رقیق
نقصان نضج باشد و نفث معتدل و آسان و زرد فام نضج تام باشد و اندر دلیل نشان نضج
تمام از سه وجه باید جست اما نشان خامی آنست که هرچند بول سفید تر و رقیق تر باشد از نضج دور تر
باشد و نشان نضج یکی آنست که از پس سفیدی زرد باشد یا از پس رقیقی غلیظ شود و هم بران بماند
در رسوب لکند این نشان آغاز نضج باشد و دوم آنست که در بن یکی آنست که از پس سفیدی

زرد باشد یا از پس رقیقی غلیظه شود و هم بران بماند و رسوب نکند این نشان آغاز نضج باشد
و دوم آنست که درین شیشه با برسراب یا در میان آب رسوبی هموار سفید همچون ابری پدید آید
نشان نضج ناقص بود و سوم آنست که رسوبی سفید و هموار و پیوسته درین شیشه پدید آید نشان نضج تمام
باشد و هرگاه که نضج ناقص باشد بحران هم ناقص آید و بباید دانست که رسوب ظاهر اندر قاروره
بیماران خشک اندام و لاغر و اندک خورش اندک باشد یا خون نباشد و یا ظاهر نشود و نشان نضج
و قوت بیماری از رنگ آب و حالتهای دیگر باید جست **باب سوم در شناختن بحران** بحران
در لغت یونانیان لفظی است شگافته شده از چیره شدن خصمی بر خصمی دیگر از بهر آنکه همچنانکه دو خصم بدین
میکوشند تا بر یکدیگر چگونه و کی دست یابند و هرگاه که فرصت یابند هر یک در وقت کار خویش
بکنند و مهلت ندهند هم چنین ماده بیماری و طبیعت بر سان دو خصم با یکدیگر میکوشند تا بدان مدت
که ماده پخته گردد و طبیعت قوت یابد اندرین حال نشان قوت طبیعت پیدا گردد و بحران نیک
پدید آید و طبیعت عاجز آید و ماده مستولی گردد و اندرین حال نشان عاجزی طبیعت پدید آید
پس معلوم شد که بحران تغیر حال بیمار است از حالی بحالی یا بهتر یا بدتر و بحران شش گونه است یکی
آنکه طبیعت یکبار بیماری را دفع کند این را بحران نیک و تمام گویند و دوم آنکه طبیعت یکبار عاجز
گردد و ماده مستولی شود و حال بیمار یکبار بد شود و بیمار هلاک شود و این را نیز بحران تمام
گویند و این هر دو اندر بیماریهای حاده باشد و معنی حاده تیزی و زود گذشتن است سوم آنکه
طبیعت اندک اندک ماده را می پزاند و بدقی تمام نپزاند و دفع کند این را تحلیل گویند چهارم
آنکه طبیعت بتدریج ضعیف میشود و ماده خام میماند تا پس از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار
هلاک شود و این را ذبول گویند و این سوم و چهارم اندر بیماریهای دراز باشد که طبیبان
آنرا مزمنه گویند پنجم آنکه بحران مرکب باشد و آخر سلامت بود و آنچنان بود که نخست بحرانی پدید
آید لیکن ناقص باشد و باقی در مدتی تمام کند این هم از جمله بحرانهای نیک باشد ششم هم بحران مرکب باشد
لیکن نخست بحران کند بد و ناقص و قوة آن بتدریج ضعیف میشود تا تمام ساقط شود و این

بحران پنجم و ششم در بیماریها باشد که نه از جمله حاده و نه از جمله مزمنه و آنروز که بحران قوی خواهد بود اندر
بیماریها بیمار را اضطرابی پدید آید عظیم و هرگاه که بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب
اضطراب قوی قوت کوشیدن طبیعت باشد با ماده بیماری و هرگاه که طبیعت یکبار بیماری را دفع نتواند
کردن بسیار باشد که ماده را از اعضای رئیسه دفع کند و از اعضای دیگر دفع نتواند کردن این را بحران انتقالی
گویند و مثال این همچون پادشاهی باشد که نگاهدارد شهر را و نواحی بدشمن باز گذارد و بحران انتقالی
چندگونه باشد بعضی نیک و بعضی بد آنچه نیک بود یرقان است و کرد کریون و بهق و آنچه بد بود آماسهاست
و خراج و دبیله و طاعون و نمله و نار فارسی و آبله و خوره و خناق و برص و غدد و داء الفیل و دوالی
و لقوه و تشنج و درد پشت و درد سرین و زانو اگرچه بیماری بدین علتها زائل شود و مدتی درین
علتها بماند و باشد که بیماریهای مزمن گردد و توقع بحران تمام آنگاه باید کردن که قوت قوی
و خلط رقیق باشد و اگر قوت قوی نباشد و خلط غلیظ باشد بحران انتقالی توقع باید کردن و بحران
ده رقیق بعرق باشد و بحران ماده معتدل بر عاف یا با دراربول یا با سهال یا بقیء و بحران
بیماریهای سر بخاط بود و یا بدسعر یا بصدید که از گوش بر آید و بحران بیماریهای شش و آلتهای دم زدن
بنفث باشد و کشادن خون بواسیر اندر بسیار بیماریها بحران نیک باشد خاصه کسی را که عادت
بوده باشد و بهترین و تمامترین بحرانها رعاف است پس اسهال پس ادرار بول پس عرق و بباید دانستن
که همه بیماریها را ابتدا است و زیاده شدنست و آنرا وقت تزاید گویند و بنایت تمامی رسیدنست
و آنرا وقت انتها گویند و نقصان گرفتن است و آنرا وقت انحطاط گویند و بحران تمام و نیک
جز بوقت انتها نباشد و مرگ هم ابتدا و هم در وقت تزاید و هم در وقت انتها باشد و هرگز در وقت
انحطاط نه بحران باشد و نه مرگ و نیز بحران که در ابتدا بیماری بود و هلاک کننده باشد و آنچه در وقت
تزاید باشد اگر نیک باشد ناقص باشد و اگر بد باشد بیمار اندر آن بحران سخت عاجز باشد و بد حال بود
و آنچه اندر وقت انتها بود تمام بود و یکبار بیمار از خطر بیرون آید و یا یکبار بیماری مستولی گردد
و طبیعت عاجز آید و بیمار هلاک شود و هر بحران که نه اندر روزهای بحران باشد نشان آن بود که ماده

بیماری سخت بد است و یا سخت بسیار است و طبیعت از آن گرانباری و بدی ماده مضطرب شده است
از بهر اینست که هرگاه نشان آن باشد که در چهاردهم بحران خواهد بود پس زودتر از آن بحران کند
اگر آن روز که حرکت بحران پدید آید آن روز از جمله روزهای بحران باشد چون روز یازدهم نشان آن باشد
که در چهاردهم بحران خواهد بود پس زودتر از آن بحران کند اگر آن روز که حرکت بحران پدید آید آن روز
از جمله روزهای بحران باشد چون روز یازدهم نشان آن باشد که بحران اگر نیک باشد بحران ناقص باشد
از بهر آنکه سبب زودی حرکت بحران بیطاقتی و اضطراب طبیعت باشد و هم بدین سبب است که در بیماریهای
با سلامت بحران بوقت خویش باشد از بهر آنکه طبیعت بیطاقت و مضطرب نشود علی الجمله حرکت
بحران پیش از وقت انتها یا بسبب قوت بیماری و بیطاقتی طبیعت باشد یا بسبب بیرونی که طبیعت را
هنگام بجنباند چون عرضی از اعراض نفسانی یا طعامی و شرابی در وقت و نه لائق حال و هرگاه
که روزی که بحران نیک توقع کند علامت بد پدید آید سخت بد باشد و باید دانستن که از روزگار بیماری
بعضی روزهای بحران باشد که ایام الیاحوریه گویند و بعضی روزهای خبر دهنده باشد که بحران خواهد بود و
کدام روز خواهد بود و آنرا یوم الانذار گویند و بعضی روزها در میان این روزها روز بحران باشد و نه
روز خبر دهنده آنرا ایام واقعه فی الوسط گویند و بحرانهای قوی روز چهاردهم باشد یا روز بستم
که بدان نزدیک باشد پس هر روزی که پستر باشد بنابر قوت بحران ضعیف تر باشد تا تمام چهل روز
محصول این سخن آنست که بحران قوی و صعب تا روز بستم بود و آنچه پس از بستم بود آهسته تر بود و بقراط
از پس چهل روز هیچ روزها را از روز بحران نشمرده است مگر روز شصتم و روز هشتادم و روز صدم
و روز صد و بستم از بهر آنکه بحرانهای بست گانی تا صد و بست روز بود و انیم تا و ربود و پس ظاهر
نباشد و باید دانستن که بعضی بحرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر هفت روزی و بعضی هر بست روزی
و قوت بحران چهار روزی تا بست روز تمامتر باشد پس از بستم ضعیفتر باشد لیکن از آن بیرون
نشود که از جمله روزهای خبر دهنده بود و قوت بحران هفتگانی تا چهل روز بود پس ضعیفتر شود پس قوت
بحران بیست گانی را باشد تا صد و بست روز و از پس صد و بست روز بحران بیماری از پس

هفت ماه باشد یا پس از هفت سال یا از پس چارده سال یا از پس بست و یکسال و بحران
همه بیماریهای حاده بیشتر اندر روزهای طاق باشد و بدین سبب است که بحران تب غب روز یازدهم
پیش از آن چشم دارند که روز چهاردهم و اندر بیشتر بیماریهای حاده و در تبها همچون عدد روزهای بحران
مثلاً هفت روز نوبت غب همچون هفت روز محرقه بود و اندر بیماریهای مزمن عدد ماه و سال همچون
عدد روزهای بیماریهای حاده باشد مثلاً اندر تب ربع سوداوی هفت ماه همچون هفت روز نوبت
غب باشد و روزهای خبر دهنده از روزهای بحران بیماریهای مزمنه همچون روزهای خبر دهنده از
روزهای بحران بیماریهای حاده باشد و اندر بحران بیماریهای مزمنه نیز تقدیم و تاخیر افتد همچنانکه در بحران
بیماریهای حاده یاد کرده آمد و روزهای را که بحرانهای بیوقت در آن روز افتد الا بام الواقعه فی
الوسط گویند و آن روز سوم است و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم اما بحران روز چهارم هرگاه از وقت خویشتن
بگذرد و یا روز سوم باشد یا روز پنجم و بحران روز نهم که از وقت خویشتن بگذرد روز هفتم آید یا روز یازدهم
و از ایام الواقعه فی الوسط روز نهم قوی تر است پس پنجم پس روز سوم و روز سیزدهم ضعیف است و روز ششم
نیز بحران کند لیکن بد باشد و هرگاه که در بیماری حاده روز نخست اثر نضج پدید آید بحران روز چهارم بود
و اگر بیمار بس گرم و سریع الحرکت باشد بحران روز سوم باشد و اگر آهسته تر باشد روز پنجم باشد و اگر روز
انداز روز چهارم باشد و بیماری گرم بود بحران روز هفتم باشد و اگر آهسته تر باشد روز نهم باشد و اگر
روز انداز چهارم بود و نشانهای بد نماید بحران روز ششم باشد و اگر روز انداز هفتم بود بحران
روز یازدهم باشد یا چهاردهم و اگر روز یازدهم نوبت زودتر آید و تب گرم تر باشد و اثر نضج پدید آید
بحران اندر چهاردهم باشد و اگر نشان نضج در چهاردهم پیدا آید بحران در هفتدهم باشد یا هیجدهم یا بستم
یا بست و یکم و بیشتر در بستم باشد و همچنانکه روز چهارم انداز روز هفتم کند یازدهم انداز روز چهاردهم
کند و هفتم انداز بستم یا بست و یکم و هیجدهم انداز بست و یکم کند و باشد که اثر نضج که در هفتدهم پدید آید
ضعیف باشد و بحران از بست و یکم درگذرد و بچهل روز رسد و روز بستم انداز روز چهلم کند و از ایام الواقعه
فی الوسط هرگاه که نشان بحران روز سوم پدید آید بد باشد بحران ششم کند و روز پنجم بروز نهم انداز کند

لیکن اگر نشانهای بد باشد بحران روز ششم کند و روزها که بحران و روی نیک باشد یا بد یا ناقص
بد باشد بحران روز ششم کند و روزها که بحران و روی نیک باشد یا بد یا ناقص یا تمام جمله بست و پنجم
است سوم و چهارم تر نیست همچنین تا هفتدهم پس روز نوزدهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و
بست و هفتم و بست و هشتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و گروهی روز اول و روز دوم را
از جمله روزهای بحران شمرده اند از بهر آنکه حمی یوم روز نخست یا روز دوم بگذرد و از بهر آنکه گذشتن
آن تغیر حال باشد آنرا بحران گفته اند از پس چهل روز بحران نباشد لیکن بیماری تحلیل بگذرد و از
روز بستم تا تمام چهل روز دوازده روز است که و روی بحران نباشد و روز بست و دوم و بست
و سوم و بست و پنجم و بست و ششم و بست و نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم
و سی و هشتم و سی و نهم و آن جهت بیان قوت این روزها این فهرست نهاده شده است و نام روز
هائیکه و روی بحران نیک باشد و روزها که و روی گاهی بحران باشد و گاهی نباشد و روزها که و روی
بحران بد یا ناقص و روزها که و روی بحران نباشد نوشته آمده است تا بر خواننده این کتاب
رو و ظاهر شود و روز نخستین و دوم و سوم بسیار باشد که بیماریها و تبها که بغایت گرم باشد اندران
روز بحران کند روز چهارم بحرانست و خبر دهنده است از بحران روز ششم و هفتم یعنی اگر آن نشانهای
که روز چهارم پدید آمده باشد بد باشد تمامی آن روز ششم باشد و اگر نشانهای نیک باشد تمامی
آن روز هفتم باشد روز پنجم اندرین بحرانهای نیک بسیار باشد روز ششم اندرین روز بحران نیک
نادر باشد و اگر باشد با رنج و خطر باشد و نکسی افتد روز هفتم هر بحرانی که درین روز بود بی رنج و بخطر بود این
این روز ضد ششم است و روز هشتم روز بحران نیست و اگر بنا در بحران کند نیک نباشد روز نهم
بحرانست و حکم آن همچون روز سوم و پنجم است و خبر دهنده است از روز یازدهم چنانکه روز
چهارم خبر دهنده است از روز یازدهم چنانکه روز چهارم خبر دهنده است از روز ششم
و هفتم روز دهم مثل روز هشتم است روز یازدهم همچون روز سوم و پنجم و نهم است و خبر دهنده
است از چهاردهم روز دوازدهم همچون روز هشتم است روز سیزدهم درجه او میانه است

نه از روزهای بحرانیست که طبیب آنرا توقع بحران کند و نه از جمله آن روزهاست که و روی بحران
نباشد روز چهاردهم روز بحرانست و از پس روز هفتم هیچ روز قوی تر ازین روز نیست روز پانزدهم
اندرین روز کم بحران باشد و اگر افتد نیک باشد روز شانزدهم همچون روز هشتم و همچون روز دهم روز هفدهم
همچون روز نهم است و خبر دهنده است از بست و یکم روز هیزدهم اندرین روز بحران کمتر از آن
که روز هفتدهم و اگر باشد نیک نباشد روز نوزدهم درین روز بحران کمتر باشد و اگر باید باشد روز بستم
روز بحران است و از چهاردهم گذشته هیچ روز قوی تر از روز نیست روز بست و یکم روز بحران است
لیکن اندر بستم بیش از آن باشد که درین روز روز بست و دوم درین روز بحران نیست روز بست
و سوم روز بحران نیست روز بست و چهارم روز بحران است و از پس بستم هیچ روز قوی تر ازین روز نیست
روز بست و پنجم روز بحران نیست روز بست و ششم روز بحران نیست روز بست و هفتم روز بحرانست و
از پس بست و چهارم هیچ روز قوی تر ازین روز نیست روز بست و هشتم روز بحران نیست روز بست
و نهم روز بحران نیست روز سی ام روز بحران نیست روز سی و یکم روز بحران است روز سی و دوم
روز بحران نیست روز سی و سوم روز بحران نیست روز سی و چهارم روز بحران است و آنچه پس
ازین روز باشد ضعیف تر ازین روز باشد روز سی و پنجم روز بحران نیست روز سی و ششم روز بحران نیست
روز سی و هفتم روز بحران است روز سی و هشتم روز بحران نیست روز سی و نهم روز بحران نیست روز
چهلم روز بحران است و هر بحرانی که پس ازین باشد ضعیف باشد و چون یاد کرده آمده است که ماههای
روزهای بحرانی و غیر بحرانی بکدام رنگهای نوشته است از رنگهای این شجر قوت روزهای بحرانی و غیر
بحرانی و ضعف آن معلوم گردد و بی هیچ اندیشه دانسته آید که روزهای که دران بحرانی تمام و نیک آید
کدام است و چند است و آن روز چهارم است و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست
و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم جمله یازده روز باشد و روزهای که و روی گاهی بحران
باشد و گاهی نباشد کدام است و چند است و آن سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم
جمله شش روز باشد و روزهای که و روی بحران ناقص باشد یا بد باشد و با رنج و خطر باشد کدام است

و چند است و آن ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هیجدهم و نوزدهم جمله هشت
روز باشد و روزهائی که در وی بحران نباشد بیست و دوم است و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست
و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم
و سی و نهم جمله سیزده روز باشد مبلغ سی و هشت روز اول و دوم است همه روز بیشتر یاد کرده
آمده است **باب چهارم در تدبیر شناختن نشانهای سلامتی و امیدواری**
هرگاه بیمار بر پهلو تواند خفتن و زود بر پشت نیفتد و از بستر بشیب فرو نیاید و خود از پهلوی
دیگر به پهلو تواند گشتن و بدان شکل بخسپد که در تندرستی عادت داشته است اینهمه نشان قوت
طبیعت و امیدواری بود خاصه که دم زدن بیمار طبیعی باشد و نبض قوی بود و اگر بیمار ناپرهیزی کند
و بیماری زیاده نشود نشانی درست بود از قوت طبیعت و آرام و خواب یافتن بشب و بامداد
که از خواب بیدار شود آسوده تر بودن و حاستهای درست و نظر چون نظر تندرستان نشان
سلامت و فراغ باشد و رنگ روی بر حال خویش بودن نشان سهلی بیماری بود و عطسه از پس سام
نشان پاک شدن دماغ باشد خاصه اگر دیگر نشانها نشان سلامت باشد و هوای حرارت تپ
اندر همه تن نشان سلامت باشد از بهر آنکه معلوم گردد که اندر احشا آماسی نیست و اندر تپ مطبقه
ناقص روز بحران نشان پاک شدن عروق باشد از عفونت و اندر تپ صفراوی خبرها که آنرا
تپخال گویند نشان خیر باشد و اندر تپهای گرم رعاف و قی اسهال و ادرار بول و رسوب نیک
اندر تپها و بیماری احشا و آماسها نشان سلامت باشد **باب پنجم در شناختن علتی که**
که بعلت دیگر زائل شود هرگاه که خداوند تپ گرم را گوش کر شود پس اسهال صفراوی
اتفاق افتد کری زائل شود و ممکن بود که خداوند اسهال صفراوی را گوش کر شود و اسهال
باز ایستد از بهر آنکه صفرا و ماده صفراوی روی روی سوی بالا کشد و اگر خداوند استسقا را
اسهال بلغمی اتفاق افتد و با رطوبتی آنباک برود علت استسقا بدان زائل شود و اگر خداوند
تشنج بلغمی را تپ آید حرارت تپ آن ماده را بگدازد و تشنج زائل شود و صرع به تپ ربع زائل شود

و یا سلتر شود و سوء المزاج سرد که اندر معده و احشا بود هم به تپ زائل شود و اگر خداوند ذات
الریه را بر پای جراحتی پدید آید و آنچه بسرفه برود نشان تنضیج دارد و نشان آن بود که ماده انتقال کرد
و طبیعت آنرا باطراف دفع کرد و همچنین اگر خداوند ذات الریه را در بن گوش یا در حوالی سینه و سر و
پهلوها ریشها پدید آید دلیل بحران انتقال باشد و امید سلامت بود لیکن آن ریشها بسبب بدی
ماده ناصور شود و اگر خداوند مالیخولیا و خداوند سرسام را بواسیر پدید آید بحران انتقال باشد
و علت بدان زائل شود و من دیدم که خداوند مالیخولیا را بر پای رشته پدید آمد مالیخولیا زائل شد
و اگر خداوند خناق و ذبحه را بر سینه آماسی و سرخی پدید آید بحران انتقال باشد و طبیعت ماده را
بظاهر دفع کند و همچنین اگر بظاهر حلق و زبان آماس پدید آید نشان سلامت باشد و اگر خداوند
سرفه کهن را بر خایه آماسی پدید آید سرفه مزمن زائل شود از بهر آنکه اندامهای دم زدن را با اندامهای
تناسل مشارکت است و اگر خداوند داء الثعلب را دوالی پدید آید داء الثعلب زائل شود
از بهر آنکه ماده انتقال کرده باشد و همچنین اگر خداوند درد گرده و درد اندامها و تقرس را دوالی
پدید آید ماده انتقال کرده باشد و علت زائل شود و اگر خداوند فواق امتلائی را عطسه پدید آید
فواق زائل شود **باب ششم در شناختن حالها که در تن مردم پدید آید و نشانهای**
بیماری که باشد و خواهد بود هرگاه که در چشم و روی اختلاجی بسیار افتد بیم نفره باشد و اگر اندر
عضو دیگر باشد بیم باشد که در آن عضو تشنج افتد و هرگاه که چشم و روی سرخ شود و از چشم آب بسیار
رود و روشنی آفتاب نخواهد که ببیند و از دیدار آن خیرگی باید بیم سرسام بود و سرگشتن بسیار و کابوس
پیوسته مقدمه صرع باشد اندوهمندی و ناخوشی پیوسته بی سببی مقدمه مالیخولیا باشد و بدن خیال
پیوسته پیش چشم پادیدن و دود مقدمه آب باشد و روشقیقه صعب و صداع پیوسته بیم کنند که بعلت انتشار
یا آب کسلانی و کندی حاستها و اختلاج همه اندامها که پیوسته باشد مقدمه سکته باشد بسیاری
زکام و نزله بیم کنند که باشد بعلت سل و ذات الریه و عرق آمدن بسیار از همه تن نشان امتلا
باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط و بیم کننده باشد بسقوط قوت و عرق ناخوشبوی بیم کننده باشد به

تبهای عفونی استلا مفرط بیم کننده باشد بسکته یا بدانچه خون از گلو بر آمدن گیرد و بقی ثقل ناخشبوی
نشان تخمه باشد بول ناخشبوی بیم کننده باشد به تب های عفونی سقوط شهوة یا منش گشتن
و تکسر و الم یافتن نشان استلا و مقدمه بیماری باشد سقوط شهوت یا منش گشتن و تولد باد ها در
شکم مقدمه قولنج باشد شهوت طعام فزون از عادت نشان سوء المزاج سرد باشد اندر معده
با ماده یا بی ماده سقوط شهوة بی تولد باد ها در معده نشان گرمی فم معده باشد آرزوی ترشیها نشان
تولد صفرا باشد اندر معده آرزوی تیزیها چون خردل و مانند آن نشان ماده غلیظ باشد در
معده سرخی چشم و تیرگی رنگ روی و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمه جذام است بسیاری ملها مقدمه
خراج بزرگ باشد بسیاری غدد ها مقدمه دبیله عظیم باشد بهق سفید و بسیار و لازم مقدمه برص باشد
خفقان پیوسته مردم تندرست را بیم کننده باشد بمفاجات مردن گرانی حد به تمدد که اندر جگر
باشد و میل بسوی پهلوی راست دارد نشان علتی باشد که اندر حدب جگر باشد سفیدی
ثقل و اندکی آن نشان سده و مقدمه یرقان باشد آماس پشت چشم و دست و پای نشان
ضعیفی جگر باشد و مقدمه استسقا بود گرانی و تمدد تهی گاه نشان آفتی باشد اندر گرده اسهالی
که مقعد را بسوزاند بیم کننده بسحج امعا سوزانیدن آب تا ختن بیم کننده باشد بدانکه در مثانه
ریشی پدید آید خاریدن مقعد که بسبب کرمهای خورد نباشد مقدمه بواسیر باشد باب

هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریها و نوبتهای تب

اندر تبهای
حاده صعب و کشنده آنرا در میرند که در بیماریها سلیم بحران نیک باشد و اندر تبهای محرقه
و آنچه بدان ماند اندر انتهای تب میرند و نشان مرگ آنکه باشد که عقل شوریده باشد و تا سه
صعب خیزد یا ضعف و غنودگی پدید آید پس در روز سرد تاریک شدن چشم تولد کند و دل
درد گیرد و بیمار بیقرار گردد و هلاک شود و اندر تبهای بلغمی اندر اول تب بمیرد و نشان
مرگ آن باشد که مدت سرما دراز باشد و گرم نباشد و نبض ضعیف و شقاوت نماید و
کسلانی و سبات پدید آید و در آن هلاک شود و در جمله مرگ اندر آن ساعت باشد اندر

و اندر آن وقت از تب که اعراض تب و بیماری صعب تر بود و اگر در ابتدای تب بود یا اندر تزاید
یا اندر انتها و اگر علامتهای نیک اندر چنین وقت ها پدید آید که یاد کرده آمد کمتر باید ترسید و هر
بیمار که اندر ابتدای تب یا در وقت تزاید میرد و بیشتر اندر تبهای سیر و که سبب آن اماسی باشد
اندر اندامهای اندرونی و در آن وقت که ماده در حرکت آید و روی بدان موضع نهد و الم زیاده
گردد و آسیب آن بدل باز گردد و یا اندر بیماری که ماده آن سخت بد باشد و بسیار باشد و طبیعت را
از حرکت آن بزحمت شود و حال طبیعت با آن همچون آتشی اندک باشد که در زیر هیزم بسیار فرو میرد
یا همچون حال کسی که او را گلو بفشارند و اندر وقت انتهای تب نیز میرند هم بسبب آنکه طبیعت را
از ماده هزیمت شود و نباید اندر وقت انحطاط تب نیز میرند هم بسبب آنکه طبیعت را از ماده
هزیمت شود و لیکن در این وقت خبر بسبب قوی که اتفاق افتد نمیرند چون اسهالی قوی یا خشمی عظیم
در جمله بسببی از اسباب نفسانی چون غم عظیم و شادی عظیم و آنچه بدین ماند و یا سببی که از نوع دیگر باشد
چون طعامی و شرابی بسیار یا ناموافق عرق لزج کند پس نمیرد و حقیقت آنست که این انحطاط
فرو نشستن باشد حقیقی نباشد لیکن قوتها ضعیف شده باشد و حرارت غریزی تحلیل پذیرد و نبض ضعیف
و آهسته شده باشد و بدان ماند که تب اندر انحطاط است و نباشد زیرا آنکه اندر انحطاط راستی
و قوتها باز آید و حرارت غریزی برافروزد و نبض قوی تر گردد و بنظام باز آید اما در
آبله در وقت انحطاط بسیار میرند و سبب آن بسیاری ماده و تباه شدگی همه اخلاط بود و آنچنان
که بعضی اخلاط با آبله بظاهر تن بیرون آید و بعضی بباطن باز گردد و اسهال تولد کند و احتشاء را می
رنجاند و میگدازد و تا هلاک کند و علامتها بدانند اندر بیماریهای دیگر اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی
و صدغ پدید آید چنانچه چشمها در اندر شود و بینی باریک شود و سرد شود و باشد که سر بینی کبود
یا سیاه شود و گوش همچنین سرد شود و متشنج شود و ناخنها کبود شود و پوست پیشانی کشیده شود
چنانچه کسی پوست بگیرد و بر چیزی پر شده و بهند تا خشک شود و پوست پیشانی همچنان شود و اینهمه
نشان سرد شدن خونست و فرو مردن حرارت غریزی و نارسیدن باطراف و بآخر سیاهی چشم

بسوی الاتر شدن گیرد و سفیدی پیدا آید و از جمله علامت های بد آنست که بیمار پشت از افتد و
دستها فرو گذارد و به نشیب فرود آید اندر بستر و دندان برهم ساید و ضریر کند و بعضی را باشد
که لب زیرین برجهد و دندانها که پوشیده بود بر هنه شود و چشمها گشاده ماند و بعضی باشد که بنشیند و لب
حرکتی کردن گیرد و بعضی باشد که انگشت بر دیوار میمالد چنانکه کسی نیز از جامه برچیند این همه علامتهای
بد است و نشان نزدیکی وقت مرگ ـ

بسم الله الرحمن الرحیم

بخش دوم از کتاب خفی علائی در عملی

این بخش مشتمل است بر هفت مقاله و در هر مقاله چند باب و در هر بابی نکته که مقصود از آن
باب آن نکته باشد و در بیشتر کتب اگر بجویند نیابند و هر یک بشرحی که بدان لائق باشد یاد کرده
آمده است چنانچه چیزی بر خواننده پوشیده نماند **مقاله نخستین** در وصیت ها که طبیب را در
در علاج گوش بدان بر باید داشت **مقاله دوم** در اشاره کردن بعلاج بیماریهای
اندامها از سر تا پای و این هیجده باب است **باب اول** در بیماریهای سر و دماغ **باب دوم**
در امراض چشم **باب سوم** در امراض گوش **باب چهارم** در بیماریهای بینی **باب پنجم**
در امراض دهان و زبان و حلق **باب هفتم** در بیماریهای دل **باب هشتم** در بیماریهای معده **باب**
نهم در انواع اسهال **باب دهم** در انواع تلوین **باب یازدهم** در بیماریهای مقعد **باب**
دوازدهم در بیماریهای جگر **باب سیزدهم** در بیماریهای سپرز **باب چهاردهم**
در انواع یرقان **باب پانزدهم** در انواع استسقا **باب شانزدهم** در بیماریهای
گرده و مثانه و خصیه و ذکر **باب هفتدهم** در بیماریهای زنان **باب هیزدهم** در اوجاع
مفاصل و نقرس و دوالی و داء الفیل **مقاله سوم** در علاج پیها و آبله و حصبه و مانند آن
مقاله چهارم در علاج آماسها و ریشها و جراحتها **مقاله پنجم** در علاج شکستگی استخوانها و از
جای بیرون بر آمدن بندها **مقاله ششم** در زینت و پاکداشتن ظاهر تن **مقاله هفتم** در علاج

زهرها **مقاله نخستین** در وصیت ها طبیب را که نزدیک بیمار آرند پس از آنکه شرطهای
امانت و دینی و شفقت مردمی بجا آورده باشد و چشم و گوش و دست و زبان از همه ناپسندیدها
نگاهداشته نخست باید که نوع بیماریها و حقیقت آن بداند بدانطریق که در بخش نخستین یاد کرده
آمده است پس احوال آن روز و روز گذشته بپرسد و بداند تا قوه بیمار امروز چون قوت دی هست
یا کمتر است یا فزونتر است و دیگر روز نیز بپرسد احوال بیمار اگر روز سوم یا روزهای دیگر همان باشد
حکم کند که بیماری بنهایت رسیده است و اگر هر روزی می افزاید هنوز در تزاید است و اگر هر روزی
همیکاهد گوید در انحطاط است و بپایان رسیده است تدبیرها در خور احوال کند چنانچه در بخش نخستین
گفته آمد و بباید پرسید که بیمار در هیچ عضو می الهی یا بد یا نه اگر بیابد معلوم گردد که معظم بیماری در آن
عضو است و اندر آغاز تب ماده بر عضو ریخته می شود و آن عضو را قوت دهد بضمادی یا نطولی موافق
صفت ضماد و نطول عدس مقشر و سماق و نار پوست و گلنار و گل خرخ و برگ مورد و از هر یکی را
ستار است بپزند و خرقه بدان آب تر میکنند و بر آن عضو می نهند و ثقل آن ضماد کنند و احوال
خواب بپرسند اگر بیمار خواب می یابد بداند که دماغ او سلامت است و آسایشی هست و امید در راست
و اگر خواب نمی یابد خلاف این باشد و از شهوت طعام نیز بپرسد اگر شهوت بر جای باشد بداند که اعضای
مغذا بسلامت است و امیدواری زیاده باشد و باید که جایگاه خواب لائق حال بیمار سازد
و شربت و وارد و خدمتگاران اختیار کند چنانکه باید و اندر بیماریهای گرم خانه خنک فرماید
و بیمار را بجامه پوشیده داشتن فرماید تا خنکی هوا و راحت آن بدل برسد و تن او سرد شود
و حرارت باندرون تن بازنگردد و اگر بیمار کودک یا اهل تنعم باشد یا قوت ضعیف باشد و چیزی
آرزو کند متابعت آرزوهای او باید کردن از آن نوع یا مانند آن چیزی اندک میباید داد
و بباید دانستن که حال قوت اندر بیماری همچون حال توشه است در سفر و همچنانکه مسافر توشه نگاهدارد
تا سفر بدان تمام کند طبیب را باید که همه عنایت صرف نگاهداشتن قوت بیمار کند تا بیماری بپایان رسد
و بدین سبب گاه باشد که طبیب را حاجت آید که بیمار را چیزی دهد که یقین داند که بیماری بسبب آن

زیاده خواهد لیکن بدان نگرد و بنگاه داشتن قوت بیمار بنگرد و بدان مشغول شود و آنچنان باشد
که در تپ محرقه بیمار را غشی افتد طبیب اندر انجال بحرارت تپ نگاه نکند نان را بشراب تر کند
و بدهد تا قوت باز آرد و هم چنین اندر قولنج سرد هرگاه که دردی سخت پدید آید طبیب داروی
خدر کننده دهد تا بیمار از درد بیخبر شود و بدین سبب عارض قوی را زائل کند پس بعلاج واجب باز آید
و آنجا که قوت قوی باشد و باستفراغ حاجت آید هیچ توقف نکند و آنجا که قوت ضعیف بود نخست انتعاش
قوت را تدبیر باید کرد پس استفراغ کردن و آنجا که باستفراغ تمام حاجت آید بیکبار طبیعت الحاح نباید
کردن بتفاریق استفراغ نیباید کرد و اگر بیماری خطرناک باشد و امن نبود که قوت بیماری
پای دارد که ماده پخته شود زود استفراغ کند و علاج قوی باید کرد و اگر خطرناک نباشد از علاج
قوی تاخیر باید کردن تا نضج پدید آید پس علاج قوی کند و اندر بیماریهای کهن هر چند روزی
فترتی باید افگند تا هم قوت نگاه داشته شود و بیمار از علاج آسایشی یابد و طبیعت از پس فترت
علاج را قابل تر باشد و وارد اثر کننده تر آید از بهر آنکه در مدت دراز بسبب مداومت علاج
طبیعت با دارو خو کرده شود و منفعت آن پدید نیاید و هر چند روزی شربتها اگرچه همه از یک
نوع باشد یکی بدیگری بدل باید کرد تا طبیعت بیک چیز خو کرده نشود و هرگاه که طبیعت اندر
علاج یکطریق می سپرد و هیچ اثر نه بیند بضد آن باید گشتن و اگر بحقیقت داند که تدبیر صواب است
اگرچه داند که اثر آن دیر ظاهر شود از طریق صواب نشاید گشتن و اگر در علاج خطای افتد و اثر
آن خطا ظاهر نشود از آن طریق زود باید گشتن پیش از آنکه اثر قوی ظاهر شود و اگر بیمار
خفقی یابد بر خلاف قیاس بدان فریفته نشود و همچنین اگر بر خلاف قیاس عارضی هائل
پدید آید نباید ترسید که عارض زود زائل شود و بیمار قوی ترکیب و تن ابادان را استفراغ
بیش باید کردن و بیمار نازک و لاغر را علاج به تغیر مزاج باید کردن و استفراغ کمتر و در همه
بیماریها دل خوشی بیمار باید جستن و با مراد او باید ساختن و تدبیر قوت دل باید کردن بهر چه
ممکن گردد و از اندوه و ناخوشدلی دور باید داشتن و بعضی را به بشارتها و امیدها و بعضی را

بزر و جواهر و غیر آن و بعضی را بحضور دوستان و مونس خوشدل کردن تا شادمان و قوی دل
گردد و اندر گرمای گرم و سرمای سخت هیچ علاج قوی نشاید کردن و آنجا که باستفراغ و تغیر مزاج
حاجت آید و یک چیز اینند که هر دو معنی را شاید غنیمت باید داشت چنانکه در تپ صفراوی آلوی
سیاه و طبیب تا بتواند که علاج تغذا کند بدارو مشغول نباید شدن و تا تواند که بیک داروی بسیط
یعنی تا آمیخته علاج کند بداروی آمیخته نباید کرد و طبیب را داروهای مجهول که مجهولان و پیرزنان
آزمایند و حکایت کنند بکار نباید داشتن و بر آن اعتماد نباید کردن البته و للله الحمد والمنة **مقاله دوم**
در علاج بیماریها از اندامها از سر تا پای و این را هیزده باب است باب
اول در بیماریهای سر و دماغ سرسام گرم دو نوع است یکی آنکه ماده آن صفرای
خالص باشد **دوم** آنکه صفرا با خون آمیخته باشد و غلبه خون را بود و آنچه ماده آن صفراوی خالص باشد
از ابلغت یونان فرانیطس خوانند و بپارسی سرسام و سام بلغت پیشینگان آماس است یعنی آماس سر
و این از بهر آن گفته اند که این علت آماسی باشد در گوهر دماغ یا در غشای دماغ یا در هر دو و لیکن قسم
انیطس در غشای دماغ باشد و ترجمه فرانیطس بذیان است و سبب این علت بسیاری صفرا بود
در تن و بسیاری بخار آن که بدماغ برآید علامتها تب گرم و درد سر و بیخوابی و هذیان و اختلاط
عقل و تشنگی و خشکی دهان و تلخی و درشتی و زردی زبان علاج صندل سفید و اندکی کافور بگلاب
سوده و قطره سرکه بر چکانید و میبویانند و خرقه کتان بدان تر میکنند و بر پیشانی و صدغ او می نهند
و همچنین سرکه و گلاب و روغن گل بهم آمیخته میبویانند و بر پیشانی و صدغ او می نهند و پای در آبگرم با طبیخ
بنفشه و بابونه نهاده میمالند و می شویند و طبع را بحقنه نرم میکنند و یا شیافی که از بنفشه و شکر و سقمونیا
ساخته باشد استعمال نمایند تا طبع فرود آید **صفت حقنه** نرم بنفشه و هر درم نیلوفر سه درم عناب
بست دانه سپستان چهل عدد و بابونه و هر درم همه را در یکمن آب بپزند تا دو بهر بر دو و بپالایند و هفت
درم روغن گل یا روغن بنفشه و یک اوقیه شکر سفید و پنجاه مثقال ازین مطبوخ کنند و حقنه کنند
و اگر از حقنه و شیاف باقی باشد ماء الرمانین و شیر خشت دهند و یا طبیخ خرمای هندی و شیر خشت

و هر شب دو درم اسپغول در جلاب خام و با آب انار ترش میدهد و هوای خانه خوش باید
و در تاریکی و روشنی معتدل و دیوار خانه ساده باید نقش و صورت و کتابت هیچ نباید و نزدیک
بیار برگ بیار برگ بید سته و نیلوفر و بنفشه و میوه های خوشبوی دخنک باید و شربت از بهر تسکین
حرارت آب خرفه و شراب غوره و شراب ریواج و شراب حماض ترش و شراب زرشک و شراب انار
و شراب لیمون و شراب صندل و آب کدو و آب غوره آمیخته و اندکی شکر بر نهاده و از جهت
نرم داشتن طبع شراب آلو و شراب خرمار هندی و آب خربزه هندی و آب میوه ها و اگر حرارت
بی اندازه باشد پس از آنکه استفراغ کرده باشد قرص کافور دهند و هر روزی که تب گسارنده شود
پای از بن ران تا شالنگ به بندند چنانچه از هیچ بستن اندکی آگاه باشد و دیگر زمان در آب گرم
نهند و بمالند و پس بگشایند و بستن از بن ران آغاز کنند و گشادن از سوی شالنگ و فروره
از جهت نرم داشتن طبع از بنفشه و آلو سیاه و زرد آلو و خرمار هندی و از ماش مقشر و اسفا
ناج و از کشک جو همه بشیره مغز بادام و هسکه و در ترشی ها برگ چقندر در افگنند و بشکر چاشنی دهند
و از جهت باز گرفتن طبع از انار دانه و زرشک و آب سیب ترش و آب آبی ترش و آب غوره
همه بشیره مغز بادام بریان کرده و اگر اندر فروره دو درم تخم خشخاش کوفته در افگنند صواب باشد
و از جهت تسکین صفرا و خون طفشیل از عدس مقشر و زیره با عناب در روی پخته نافع بود سرسام
خوانند این علت را بلغت یونانیان فلغمونی خوانند علامتها سرخی زبان و گرمی متملی و تب گرم
و لازم و گرانی سر و درشتی زبان و نبض سریع و صلب باشد و باشد که دل بگیرد و روشنی نخواهد علاج
فرق میان علاج این علت و علاج قرانیطس آنست که این علت را نخست فصد کنند یا حجامت
و دیگر علاجها همه بدان نزدیک باشد و نیز روا باشد که بحقنه قوی تیز حاجت آید سرسام سرد و این را
یشر غمس گویند و ماده آن بخاری باشد از بلغم عفن که بدماغ بر آید و سبب آن تخمه و بسیار خوردن
طعامهای سرد و تر باشد چون ماهی تازه و گوشت گاو و باقلا پخته و پیاز پخته و خام و میوه های تر و
فقاع و مستی متواتر علامتها غلبه خواب و فراموشکاری و صداع و تب آهسته و نبض متفاوت

و بول غلیظ و خام و سفید و بسیاری آب دهان علاج نخست حقنه تیز و یا شیافی تیز نهادن پس
قی فرمودن پس ایارج فیقرا فرمودن بشحم حنظل مرکب کرده و در مطبوخ افتیمون پس هر بامداد گل
انگبین با مصطگی و انیسون دادن و مفاصل بروغن قسط و مانند آن مالیدن و اگر تب آید
کشکاب با پودنه کوهی و زوفا خشک و تخم کرفس و بادیان و سعتر و مانند آن در روی پخته دادن
و اگر تب گرمتر باشد بادیان تر و برگ کرفس و قدری نخود اندر روی پختن صفت حقنه تیز شحم حنظل
و افتیمون از هر یک یکمشت بسقاج یکوفته و دو مشت پودنه کوهی یکمشت بپزند چنانچه رسم است و
بپالایند و دو درم بوره در ده درم آبگاه حل کنند و دو درم روغن زیت و دو درم فانید
در افگنند و بکار برند و شیاف کنند از ترب تراشیده یا از صابون یا از شحم و بوره نمک و
فانید در هم سرشته بر نهند و پس از آنکه همه استفراغها کرده باشند بخار سرکه و پودنه و حاشا در روی
پخته به بینی او میرسانند و بداروهای لطیف کنند و غرغره میفرمایند و فلفل و جند بیدستر
بیبو یانند تا عطسه آورد و هیچ وقت نگذارند که در خواب غرق شود و فلافلی و سنجرنیبا و مانند
آن میدهند و اگر بیماری دراز گردد و دانگ جند بیدستر با انگبین سرشته بدهند و ضماد می
از جند بیدستر و سعتر و پودنه کوهی و حاشا و مرزنجوش بسرکه عنصل سرشته بر سر او می نهند و
نطولی از طبیخ بابونه و تمام و پودنه و حاشا و مرزنجوش و شبت بکار برند و موی سر مردم
سوخته با سرشته بر سر و پیشانی او مالند سوداء و مالیخولیا علتی سوداویست و از بهر آنکه گوهر
دماغ نازک است و گوهر روح نفسانی که در دماغ است روشن است و سوداء خلط تیره است
و تاریک هرگاه که بخار سوداء بدماغ بر آید مزاج دماغ بگردد و آن بخار مانع روح نفسانی بیامیزد
روح تیره و تاریک شود و از بهر آنکه مردم از هیچ چیز چنان ترسان نباشد که از تاریکی و از هیچ
چیز چنان شاد و ایمن نباشد که از روشنائی بسبب آنکه در تاریکی نیک و بد را دوست و
دشمن را نتوان دیدن و در روشنائی توان دیدن و شناختن و بدین سبب مردم همیشه
از تاریکی ترسند و بگریزند پس بضرورت کسی را که تاریکی از درون دماغ او باشد ترسان تر باشد

و از بهر آنکه از تاریکی بیرونی بتوان گریخت و از خویشتن و از تاریکی دماغ خویش نتوان گریخت
خداوند این علت همیشه ترسان و بدگمان باشد و از بهر آنکه ماده سودا غلیظ است و مزاج
او سرد و خشک و چیزهای خشک و غلیظ هر نقش که بگیرد نگاه دارد و در وی بماند همچنان هر خیالی و صورتی
که خداوند این علت را آید بدشواری از وی زائل توان کردن و این علت بمشارکت معده
و سپرز بود خداوند این علت از قی کردن راحت یابد و آنرا مالیخولیای مراقی گویند و سبب آن
بسیاری سودا بود که هر روز از سپرز بمعده بر آید و در هضم معده تقصیر باشد بسبب آن تقصیر باطل
اندر معده تولد کند و معده منتفع نشود و بر طعام مشتمل نتواند گشت و قوت دافعه بدان سبب کار خویش
تمام نتواند کرد و بیشتری از آن در معده بماند و گرم شود و بخار آن بدماغ بر آید **علامات**
خداوند این علت بسیار موی و مطبر موی بود و بون او سبز گونه باشد که سخت سرخ باشد یا اسمر باشد
و کتف او قوی تر از اندامهای فرو سوی باشد از بهر آنکه در تن او بادها بسیار تولد کند و باد قوت
بالا کند و حرکات چشم او پیوسته باشد چنانکه پلک چشم بر هم میزند و سخن بشتاب و نامبین گوید و
دل و جگر گرم باشد و بدان سبب دای سوخته در تن او بیشتر تولد کند و دماغ او تر باشد و بدان
سبب بون پذیرنده بخارها باشد و اندر احشاء او بادها و قراقر بسیار باشد و بدان سبب
بر و غالب بود و بعضی را بسبب تقصیر هضم لعاب از وی بهان میرود **علاج** اندرین علت استفراغ
بسیار باید کردن و پیش از استفراغ شربتها و غذاهای لطیف و خشک باید دادن و گرمابه
و آبزن بکار داشتن و آسایش فرمودن و اگر علت دماغی باشد اعنی اگر بسیار علت دماغ بود
رگ صافن بگشاید تا ماده از دماغ فرود آید و اگر علت مراقی باشد رگ باسلیق زند یا اسلیم
و اگر معده ضعیف باشد در فصد توقف کند و آنرا که فصد کند اگر خون سیاه
بود و چندانکه حاجت باشد بیرون کنند و اگر سیاه نبود نشان آن باشد که هنوز ماده اندر دماغ است
و در همه تن پراگنده نیست رگ پیشانی زدن صواب تر باشد و داروی مسهل نخست ایارج
فیقرا و هند غاریقون و افتیمون و تخم حنظل بادی ترکیب کرده و حب الخیقون و ایارج لوغاذیا

و هر روز یا سه روز معجون سکنجاح و مطبوخ افسنتین میدهند **صفت آن** غاریقون نیم درم
با بیشتر ک نمک نفطی نیم درم فانید پنج درم بکوبند و به بیزند و بسرشند و بدهند و افتیمون کوفته با مویز
دانه بیرون کرده بسرشند و بدهند و هر بامداد مقدار پنج درم تا ده درم بدهند و افتیمون کوفته
هفت درم با سکنجبین سرشته سوده دارد و دل را بشراب لسان الثور یا مفرح قوت دهد و اگر
مزاج سرد باشد دواء المسک معتدل و شربت دیطوس و تریاق بزرگ دهند **صفت مفرح**
بادرنجبویه پوست ترنج قرنفل مصطکی قرفه جوزبویه قاقله نارمشک بهمن سرخ و بهمن سفید و ر
و بیخ زرنباد و زعفران تخم بادروج تخم فرنجمشک از هر یک دو درم مشک تبتی دانگی و طسوجی
بلیله کابلی چهل درم شیر آمله شصت درم بلیله و آمله را در مقدار دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید
بپالایند و انگبین بر افگنند و بقوام آورند و دارو ها بدان بسرشند شربتی دو درم و اگر ماده
صفراوی بود گرمابه و آبزن فاتر بکار برند و استفراغ بماء الجبن و سکنجبین افتیمونی کنند و در میان
روزها ایاره فیقرا با سقمونیا مرکب بنیابید دادن و اطریفل کوچک با ایاره فیقرا سه دارو و یک نیم
اطریفل چهار درم افتیمون دوازده درم ایاره فیقرا یکدرم همه بسرشند و بدهند و اگر معده ضعیف
باشد گلشکر یا عود و مصطکی بدهند **دیوانگی** علاج دیوانگی هم ازین نوع باشد کنجابی را روغن کدو
و روغن بنفشه با دام با شیر و خترا آنچه بر سر می نهند و طبیخ بنفشه و نیلوفر و برگ عنب الثعلب و
برگ بید و کوک و خشخاش و بابونه و کشک جو و تراشه کدوی تر بر سر می نهند و شراب خشخاش میدهند
سبات این علتی است که بیمار همچون خفته باشد **علامت** اگر بیدار کنند زود بیدار شود
سبب آن بخارهای گرم و تر باشد و اگر بیدار شود سبب آن رطوبتی غلیظ باشد و مقدم
دماغ **علاج** اگر زود بیدار شود ایارج فیقرا و اطریفل کشنیزی بدهند و اطراف می بندند
و میمالند و بطبیخ بابونه می شویند و سرکه و روغن گل می بویانند و اگر دیر بیدار شود بحقنه تیز نخست
استفراغ کنند پس ایارج فیقرا و غاریقون و تخم حنظل و نمک هندی ترکیب کنند و بر سبیل
شبیار بدهند و بامداد مطبوخ افتیمون یا معجون سکنجاح بدهند و هر بامداد و بلکه هر ساعت بسرکه

اسقیل غرغره فرمایند و لعوق اسقیل بدهند و نطولی از بابونه و اکلیل الملک سداب مرزنجوش و نعناع و سعتر و برگ مورد بر سر میچکانند و فرفیون و جند بادستر بروغن سداب سوده بر صدغ و پیش سر طلا میکنند **فراموشکاری** فراموشکاری بعلاج سبات نزدیک است و غرغره بخردل و مویزج و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر کوفته و بخته با انگبین سرشته سود دارد و ایارج فیقرا با سکنگبین عنصلی سود دارد و مرج پرورده و زنجبیل پرورده و معجون لبان سود دارد **معجون لبان** بگیرند کندر و مرج و سعد و دار فلفل و زنجبیل از هر یک جزو و روغن گاو ده جزو انگبین سی جزو این داروها کوفته و بخته با انگبین بسرشند و در ظرفی کنند و چهل روز در میان جو پنهان کنند پس از چهل روز بکار برند شربتی دو درم **سکته** این علتی است که ناگاه افتد و بیکبار راه برآمدن قوه روح حیوانی از دل سوی دماغ و راه فرود آمدن قوت نفسانی از دماغ بهمه اندامها بسته شود و همه اندامها بیکار ماند و حاسها باطل شود و جز حرکت دم زدن هیچ حرکت دیگر نماند و سبب آن خلط غلیظ لزج بود و در تجویفها و منفذهای دماغ و بسیار باشد که سبب سکته غلبه خون باشد چنانکه همه رگها و شریانها و تجاویف دماغ پر شوند و شریانها بسبب پیری دماغ حرکت نتواند کرد و سکته فرو گیرد و بعضی طبیبان این را خناق قلبی گویند **علامتها** گرانی سر و درد و طنین و دوی و کسلانی اندر حرکتها و تاریکی چشم و اختلاج همه اندامها و برهم سودن و نداها در خواب و استلای رگهای گردن و سرد شدن دست و پا اینهمه مقدمات سکته بود و کفک اندر سکته نشان زیاده شدن علت باشد و نشان دشواری دم زدن باشد و نشان سهلی و صعبی علت آسانی و دشواری و فزون بود لیکن دم زدن بی نظام باشد نشان صعبی علت بود و آنجا که سهت افتد که سکته افتاده است یا مرده پلک چشم باز گیرند اگر مرده باشد حدقه ناپدید باشد و اگر سکته باشد حدقه برجای باشد **علاج** نخست پر مرغ چرب کنند بروغن سوسن یا روغن دیگر و با ایارج فیقرا الوده کنند و بحلق او فرو کنند باشد که قی افتد پس حقنه تیز بکار دارند و مهرهای گردن و پشت او بروغن فرفیون گرم کرده بمالند و تریاق بزرگ یا مثرودیطوس یا مثرودیطیا

یا با یک مثقال حلتیت یا چند بیدستر یا سکبینج اندر ماء العسل حل کنند و بحلق او فرو برند و بر موی سر او بستر نهند و خردل و چند بیدستر با سرکه گرم کرده بسایند و بر سر او طلا کنند و سداب و مشک و چند بیدستر می بویانند و زهره کلنگ با آب مرزنجوش اندر بینی او چکانند و قرنفل و بسباسه و خیربوا و جوز بوا و مرج همه کوفته و گرم کرده در خرقه کنند و بر سر او نهند و نمک سوده و گرم نمود بر نهادن سود دارد و از پس استفراغها گربابه خشک و در آب گوگرد نشستن سود دارد و هرگاه که سکته گشاده شود بست و چهار روز همین علاج میکنند و طعام و نخود آب و شوربای کنجشک و کبوتر بچه و هندبا سعتر و دارچینی و هر بامداد ماء الاصول و هندبا روغن بید انجیر و یا روغن تلخ بادام و هر هفته ایاره فیقرا و هندبا تخم حنظل و ملح و اختیمون و غاریقون **صرع** این علتی است که در آن حال اندامهای بر هیات خویش نماند و افعال اندامهای مردم و حس و حرکت بی نظام شود و سبب آن سده باشد تا تمام در منفذهای مقدم دماغ و بدان سبب تشنج پدید آید و اگر سده تمام بودی سکته بودی و حس و حرکت همه باطل شدی و اگر سده نبودی افعال اندامها و حس و حرکت بی نظام نگشتی و سبب تشنج آنست که دماغ از بخاری و کیفیتی ناخوش که بدو رسد گریز جوید و خویشتن را بدان سبب فراهم گیرد و همچنانکه معده چون طعام ناپسندیده را خواهد که از خویشتن دفع کند خویشتن را فراهم گیرد و قواق و نهوع دماغ نیز هرگاه که کیفیت ناخوش بدو میرسد خویشتن را فراهم آرد و بدان سبب اندر عصب ها و عضلهای چشم و رو و دیگر اندامها حرکتهای مختلف و مضطرب پدید آید و تشنج کند و از بهر این گفته اند که صرع مر دماغ را بجای قواق است معده را و چون معلوم شد که صرع تشنجی است که نخست در دماغ افتد بدان میماند که عطسه صرع کوچک است و صرع عطسه بزرگ لیکن وقع عطسه بسوی بینی باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک بود و لطیف و وقع صرع بسبب بسیاری ماده و ضعیفی قوت بهمه جانب بازو بدو تا بخاری و کیفیتی بدو ناخوش بدماغ نرسد صرع نیفتد و اگر این بخار پیوسته در دماغ بودی صرع لازم شدی و می بینیم که ناگاه پدید

وزرد و زائل میشود و از اینجا بدانیم که آن بخار پیوسته در دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضی که بیکبار
پدید آید و زود زائل می شود سبب آن ثابت و متمکن نباشد پس معلوم شد که سبب صرع ناگاه
بدماغ میرسد و مدد آن زود گسسته می شود و آن سبب اندر عضو دیگر است از آن عضو بدماغ
میرسد و بیشتری در معده و سپرز و اطراف و بعضی را بود که صرع بی تشنج باشد از بهر آنکه ماده رقیق
و اندک باشد و سخت بد نباشد بدان سبب بی تشنج بگذرد و علامتها زبان مصروع زرد باشد در
گیاهای زیر زبان او سبز و از چیزهای که موجب خشم نباشد خشم گیرد و از اعراض مالیخولیا و نفخ
خالی نباشد علاج اولا مصروع خویشتن را باید که از گرما و سرما نگاه دارد و بواجب برگذرد با و
و کنار آب نشاید نشستن و جماع و مستی و در گرمابه و بر بامها و در جایگاه دور و بلند نگریستن
و اسپ تاختن و نظاره صور چشم را خیره کند و طعامهای مملوح و شیرین بسیار زیان دارد و کرفس
صرع را بجنباند و گوشت بز بسیار نخورد که بیم باشد که صرع آرد فلفل و خردل و مانند آن زیان دارد
و طعام خرگوش و تذرو و دراج و طیور و کنجشک و سرخی گوشت بجره و قلیه خشک و مرغ بریان و اسفیدباج
بخورد و دارچینی و کشنیز خشک و دیگر هر چه هست جز این زیان ندارد و داروهای گرم اندک اندک
بتدریج میدهند و در حال صرع اندامهای مصروع راست کنند و سخت بگیرند و نگاه دارند و دماغ
او گرم کنند چنانچه در علاج سکته گفته آمده است تا زود بهوش باز آید و چند باد سر و حلتیت در
ماء العسل بگذارند و بحلق او فرو برند و هر روز شب یا سه شب نیم مثقال ایارج فیقرا دهند استفراغ
بحب قوقایا و حب اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا و مطبوخ افتیمون کنند و تغیر مزاج کنند به تریاق ارسطو
و معجون سیسالیوس و مثرودیطوس و تریاق بزرگ و اگر دو دانگ شحم حنظل با مثرودیطوس
و تریاق بزرگ ترکیب کنند صواب بود و شلیثا با آب مرزنجوش در بینی چکانند و اگر صرع سوداوی
باشد قی فرمایند و ایارج فیقرا پیوسته نیز میدهند و این ضماد بر معده می نهند ضماد بگیرند
گلسرخ و سنبل و مصطکی و نشور کندر کوفته و بیخته بشراب بسرشند و بر معده نهند و اگر بخار
از اطراف می برآید بگیرند فلفل و فرفیون و خردل و عسل بلادر بهم بسرشند و بدان موضع نهند

تا ریش گردد و ریم برود و مدتی همچنان بگذارند تا ماده بپالاید پس جراحت باز برد یا نهند معجون
سیسالیوس بگیرند سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک دو درم غاریقون
پنج درم فودنج حلتیت زراوند مدحرج از هر یک دو درم و نیم کوفته و بیخته در سکنگبین که از
آب بصل الفار کرده باشد و انگبین بسرشند و هر بامداد یکدرم تا یکمثقال خورند فالج این نام
تازی است و در لغت عرب فالج حالی باشد که در یک نیمه چیزی می پدید آید و حال این نیمه از
حال دیگر نیمه جدا گردد و نام این علت از نیمتی گرفته اند و بدین نام سیتی یک نیمه تن خوانند
علامتها نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد و دلیل اندر بینی حالها سفید باشد و مرخ تیز باشد
و سبب سرخی یا ضعیفی جگر بود یا ضعیفی گردد یا در وی سخت یا آماسی و هرگاه که عضو فلج برنگ خویش
باشد و لاغر و کوچک نباشد امید دارتر باشد و هرگاه که بر خلاف این باشد نشان ضعیفی قوت و صعبی علت
و ناپذیرفتن علاج بود علاج اولا تا چهار روز یا هفت روز بگذرد هیچ علاج قوی نشاید کردن و اگر
علت سخت قوی باشد چارده روز لیکن حقنه تیز روا بود و ماء الاصول که سخت قوی نباشد و سکنگبین
با اندک زوفای خشک صواب بود و از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس یکهفته ایارج فیقرا
با غاریقون و شحم حنظل یا اندکی ملح دهند پس از و استفراغ قوی بحب فرنقیون و سقمونیا و حب
شبیار و بطبیخ افتیمون و حب قوقایا یا با ایارج فیقرا کب نرکنند و از پس استفراغ ماء الاصول قوی
دهند و انگزه در ماء العسل حلکرده و دوا دن صواب باشد و غذا نان با ماء العسل و طبیخ گندم با
انگبین اگر قوت قوی باشد و اگر ضعیف باشد کنجشک بریان کرده و دراج و مانند آن دهند و
قی کردن سخت سودمند باشد و اگر فصل و سال و عمر و مزاج بیمار مساعد باشد آغاز علاج بفصد
باید کردن از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خونست و اگر ماده بکمی باشد سخت یکشربت بخربینا یا مثرودیطوس
یا تریاق بزرگ یا انقرویا با یک مثقال سکنبج یا جاوشیر با حلتیت اندر ماء العسل دهند
پس بیکساعت فصد کنند و بعضی اطبا گفته اند که هر روز یکمثقال ایارج فیقرا و نیم مثقال فلفل
ترکیب کرده بی عسل بباید دادن تا در حدود دیر بماند و اثر آن قوی تر باشد و بعضی گفته اند

ایارج و جند بیدستر نمیاییم می شاید و از یکدرم تا پنجدرم لقوه علتی است که در عضلهای روی
و چشم پدید آید و چشم و ابرو و بینی و پوست پیشانی از هیات خویش برود و کژ شود علامت با
خداوند این علت دهان راست نتواند انداختن و باد راست نتواند دمیدن و اگر سبب لقوه
تشنج باشد حاسها درشت باشد و پوست و عضلهٔ روی ترنجیده باشد و اگر سبب استرخا باشد
حاسها با خلل باشد و پوست عضلهای روی نرم باشد و پلک چشم فرو سوی تر آمده باشد و غشای
کام فرو آویخته باشد علاج احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت روز نگذرد هیچ علاج نکنند لیکن
چون طبع خشک باشد روز دوم بحقنه معتدل طبع فرود آرند و اگر بالقوه علامتهای فالج یا علامت
سکته باشد در حال بحقنه تیز یا بمسهل قوی استفراغ کنند و تا یکهفته نگذرد استفراغ قوی کرده
نشود و بنفیر غره و عطسه علاج نشاید کرد و آنرا که علامت فالج نباشد از پس چهار روز ایارج فیقرا
دهند و از پس یکهفته بحقنه استفراغ کنند یا حب فوتقا یا ایارج فیقرا دهند و گوشت روباه یا
گفتار یا گوشت گورخر بپزند و بکوبند و پس سرمنا و کنند با روغن زیت یا بیروغن و پودینه و زوفای
خشک و حاشا و سعتر اندر سرکه سوده بر صدغ و روی او میمالند سود دارد و پیوسته جوز بوا در دهان
میدارند و کندر و قرنفل میخایند و زهره کلنگ با شیر زنان در بینی او چکانند و عصارهٔ چقندر
و عصارهٔ مرزنجوش در چکانند سود دارد و بگیرند بوره سه درم نوشادر یکدرم پوست بیخ کبر دو
درم بکوبند و بیزند و با سکنجبین غرغره کنند و تا چهل روز نگذرد هیچ دارو در بینی نشاید چکانیدن
سرگردش بتازی دوار گویند و سدر نیز گویند و این علتی است که مردم چون بر پای خیزد چشم
او تاریک شود و بیم باشد که بیفتد و چنان نماید که جهان گرداو میگردد و سبب خاصتر بدین
علت خلطی باشد در تجویف دماغ و بهر حرکتی سنجاری از آن خلط برخیزد و دمنا قدر دماغ بگردد
و بسیار بود که خلط اندر معده بود یا اندر رحم یا اندر گرده و مثانه و بسبب مشارکت بدماغ برآید
علامتها اگر ماده اندر تجویف دماغ بود دوار لازم بود و اگر از عضوی دیگر می برآید نخست نشان
آفت آن عضو پدید آید پس دوار حادث شود علاج اگر ماده در دماغ باشد حب صبر و ایارج

فیقرا و حب فوتقا یا و حب اصطمخیقون دهند و اگر بمشارکت معده باشد قی فرمایند پس از قی معده را
با طریفل کوچک و گلشکر و مصطکی و عود قوت دهند پس غرغره و عطسه فرمایند و در طعام کشنیز خشک
یا تر بکار دارند و اگر ماده صفراوی باشد معده را از پس قی بشراب غوره و شراب لیمو و مانند آن
قوت دهند و اگر دماغ سخت ضعیف باشد بامداد و شبانگاه پست جو و کشنیز خشک بریان کرده
با شکر بیامیزند و نخستی روغنگل یا روغن بنفشه برچکانند و بدهند و از میوه ها سیب و آبی و امرود
موافق بود کابوس این علتی است که چون مردم در خواب شود پندارد که چیزی گران بر سینه
اوست و او را میفشارد و نفس او تنگ می شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبیدن و این علت
چون بسیار افتد مقدمه صرع باشد یا سکته علاج اگر خون غلبه دارد نخست فصد باسلیق و اصطمخیقون
یا با ایارج لوغاذیا و طبیخ افتیمون و غذا هر چه بطیخ فیقرا و اندک تر تشنج و کزاز تشنج سه نوع بود یکی آنکه عصب
و عضله عضوی ممتلی شود و عضله بهم باز آید و کوتاه شود و پهنای آن زیاده شود و بدان سبب
انعضو را دراز نتوانکردن دوم آنکه عضلها از رطوبت اصلی خالی شود و بسبب استفراغ
و تحلیل که پیش از آن بوده باشد و آنرا تشنج خشک گویند سوم آنکه در باب صرع گفته آمده است
علامتها تشنج امتلائی بیکبار افتد و تشنج خشک اندک و از پس استفراغ اعضای بسیار افتد علاج
اما علاج تشنج امتلائی همچون علاج فالج است و روغن قسط و روغن سداب مالیدن و تکمید
کردن بنمک سوده و هزار اسفند و اندر طبیخ بابونه و سعتر و شبت و پودنه و شتی و هزار اسفند
و اکلیل الملک فشاندن و بخار شراب که بر سنگ گرم چکانند بینی او رسانیدن و بگیرند
روغن زیت کهن یکرطل بغدادی و موم یک اوقیه بگذارند و یک اوقیه با بیشتر فرفیون سوده
برافکنند و بسرشند و طلا کنند پس از آنکه بخار شراب بدو رسانیده باشند از سنگ گرم و
تشنج خشک را اندر طبیخ بنفشه و خطمی و برگ کنجد و چقندر و برگ کوک و برگ کدو نشانند و
مهرهای پشت و گردن را بروغن بنفشه و روغن کدو چرب کنند و بنفشه و خطمی کوفته و بیخته
اندر موم روغن سرشته نیمگرم بر گردن و سر او نهند و روغن کدو اندر بینی چکانند و کنکاب

و هند بارد و عن بادام و شکر و شوربای مرغ فربه و علاج کزاز همچون تشنج خدر رفتن و گران
شدن دست و پای را بتازی خدر گویند و مقدمه فالج باشد علاج قی کردن و بحقنه تیز
و دادوی مسهل استفراغ کردن و بحقنه تیز و داروی مسهل استفراغ کردن و ماء الاصول و ادن
بارد و عن بادام تلخ و بر طریق علاج فالج باید رفتن رعشه لرزیدن دست و پای را بتازی رعشه
گویند پیران را افتد و کسانیکه آب سرد بسیار خورند و کسانیکه شراب پیوسته خورند علاج
همچون علاج فالج باشد و باز ایستادن از شراب درین باب نافع است و روغن گل یا روغن مورد
بر سر مالیدن با اندکی سرکه صداع و شقیقه گرم علاج آن از علاج سرسام گرم بباید
گزیدن بقدر حاجت صداع و شقیقه سرد علاج آن از علاج سرسام سرد و علاج سبات بود
در هر ده باب تامل باید کردن باب دوم اندر بیماریهای چشم رمد و آن آماس طبقه
ملتحمه است لیکن از بهر آنکه آماس از درد و گرانی و خلیدن خالی نباشد بلکه انواع درد چشم را رمد
گویند و طبقه ملتحمه طبقه ظاهرتر است از چشم و گوهر آن گوشتی است سفید و چرب و با عضلهای
چشم آمیخته و همه اجزای چشم بدان پوشیده است و لحام گرفته و استوار شده بدین سبب آنرا
ملتحمه گویند و گاه باشد که این آماس چنان باشد که حدقه بپوشد و پلک چشم دشوار برهم توان
زدن از عظیمی آماس و این کودکان را بیشتر افتد علامتها و روبا سوزش نشان ماده صفراوی
باشد و گرانی سر و چشم نشان بسیاری ماده باشد و سرخی و تری نشان غلبه خون باشد و اگر سخت
سرخ نباشد و بدان تری نباشد غلبه صفرا باشد و اگر تری بسیار باشد و سخت سرخ نباشد نشان ماده
بلغم باشد و اگر تری و سرخی کمتر باشد نشان ماده سودا باشد علاج اگر غلبه خون ظاهر شود و سخت
رگ قیفال برنند از انجانب که رمد باشد پس طبع را نرم کنند بآب هیو باد یا قرص بنفشه و بآخر
بحب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب الذهب و اگر نشان غلبه صفرا باشد استفراغ بطبیخ
هلیله زرد و خرمای هند کنند و بماء الرمانین و سخت اندر چشم شیر و خثران چکانند با سفیده و خایه مرغ
پس شیاف ابیض بشیر و خثران سوده دارد و شیاف کافور بشیر و خثران سوده و پنبه تر تنک نارسیده

و کباب گوشت تازه و گوشت چوجه و زرده بیضه مرغ جوشانیده و با روغن گل بر پشت چشم به بندند
درد بنشاند و سود دارد و بآخر زرده بیضه و آرد جو و بابونه و بنفشه بهم بسرشند و ضماد کنند و صبر
و صندل سرخ و شیاف مامیثا و نوفل و صمغ عربی و افیون و اقاقیا و آب عنب الثعلب و آب
کشنه و آب کشنیز تر و آب کوک و طبیخ خشخاش شرشته طلا کنند و رو صعب را ساکن کند و اگر ماده بلغمی باشد
استفراغ بایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و تربد و شحم حنظل کنند و بطبیخ هلیله کابلی و اگر ماده
سوداوی باشد ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل و نمک نفطی و مطبوخ افتیمون و مروا
تر روت با آب حلبه و لعاب تخم کتان سوده طلا کنند و طبیخ حلبه اندر چکانند و اگر مدت دراز
گرد و دوخی و آب رفتن کم نشود و بباید دانست که اندر طبقهای چشم خلطهای بداست تو تیا مغسول
و نشاسته و اسفیداج میباید کشیدن خبر این علاج دیگر صواب نباشد و خارش و سوزش
و دمعه و سبل را ببر دو به غوره و شیاف سماق علاج کند خاصه از پس فصد و حجامت و داروی
مسهل و شیاف احمر لین و در آخر رمدها سود دارد و گرمابه و شراب صرف سفید سود دارد و طرفه
نقطه باشد سرخ بر سفیدی چشم پدید آید بسبب زخمی و مانند آن علاج نخست رگ قیفال زنند
و از گوشت و شراب باز دارند و از شیر مینا پرهیز کنند و کبوتر بچه بگیرند و زیر مال او رگ زنند
و قطره قطره خون او گرم بچشم در چکانند و شیر زنان اندر چکانند سبل این علتی است که رگهای
است که رگهای چشم پر خون شود و خارش اندر چشم پدید آید و عطسه آرد و آفتاب نتواند دیدن
و آب بسیار رود علاج رگ قیفال یا رگ پیشانی زدن و ایارج فیقرا بکار داشتن و از گوشت
و شیرینی و شراب و شیر پرهیز کردن و برو غوره و شیاف سماق کشیدن و بالش بالین بلند کردن
چست پا فشتن و بسیار پا کوفتن و آواز بلند ناکردن جرب این علتی است که چون پلک باز گرداند
سرخ و درشت و ناهموار شود علاج رگ قیفال زنند و برگردن حجامت کنند و پلک چشم باز کنند
و تر باشد تا هموار شود و زعفران سوده بر آن موضع کنند و پنبه بروغن بنفشه چرب کنند و بر پشت
چشم نهند و به بندند و هفت ساعت صبر کنند پس بگشایند و روز دیگر شیاف احمر در کشند یا شیاف

اخضیر با شیاف سماق با گلاب سوده موی فروبی علاج آن استفراغ کردن بایارج فیقرا و حب
قوقایا و شیاف اصطرلبی و سرمه با سلیقون کشیدن و موی فروبی کند بدن و زهره گرگس و زهره بز و
دیگر زهره با با جند بید ستر بخون کبوتر بسرشند و شیاف کنند و بآب و بهن مردم حل کنند و در جایگاه مو
که برکنده باشد طلا کنند و یکزمان صبر کنند پس بشویند قرحه اندر چشم علامتها درد خلنده و ضربان
و اشک بسیار و بر سفیدی چشم نقطه سرخ یا بر سیاهی نقطه سفید پدید آید علاج فصد و خون بسیار
بیرون کردن بچند کرت و غذاهای سرد و تر و لطیف بکار داشتن چون اسفاناخ و کدو و کوک و خیار
و نیشوار سیاف ابیض کشیدن بشیر زنان سوده لیکن اگر ضربان ساکن نشود شیاف کندر باید چکانیدن
و رفاده بر نهادن و برفق بر بستن باید تا آن روز که برفاده ریم بینند پس شیاف آبا رو اکسیرین بکار
دارند فرود آمدن آب سبب آن سردی مزاج دماغ باشد علامتها پیش چشم خبری چون دودی
یا نقطه یا خطی سیاه می بیند پیوسته و لازم علاج استفراغ بایارج فیقرا و حب قوقایا و از طعامهای
سرد و تر و از جعل و از شراب و از امتلا پرهیز کردن و از پس استفراغ غرغره نمودن که رطوبت از
دماغ فرود آرد سوده دارو و شیاف مرارات و دیگر علاج قدح باشد و دستکاری شب کوری علاج
آن بایارج فیقرا و قوقایا و غرغره بود و بگیرند فلفل و دار فلفل و قنبیل را ستار است بکوبند و بیزند
و بچشم اندر میکشند و قلیه از جگر بز و بنجاران سوده دارد و کباب جگر بز بر آتش کنند و آن آب که از وی
بزیر آید بگیرند و دار فلفل بدان تر کنند پس خشک کنند و بکوبند و بیزند و در میکشند و صعه این علتی است
که پیوسته اشک می آید و گوشه چشم تر باشد علاج استفراغ با قرص بنفشه و قوقایا و ایارج جالینوس
و ایاره فیقرا با اطریفل کوچک سرشته و هر بامداد اندر گرمابه لختی مقام کردن چندانکه عرق کند و برود
عود و بکار داشتن و از هر چه در وی انگبین و خرما و سیر و پیاز و بادنجان و فلفل و خردل باشد
پرهیز کردن خارش و سوزش پلک و گوشه چشم علاج استفراغ بایارج فیقرا مرکب با تخم خنطل
و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و بحب قوقایا و غرغره با بکامه بایارج فیقرا و از شیرینی و طعامهای
تیز پرهیز کردن و هر بامداد تخم خرفه و بنگ انگبین خوردن و بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و شحم انار ترش راستار

بیزند و در گلاب و بکوبند و بسفیده تخم بر افگنند چندانکه بر چیزهای دیگر غالب بود و آنرا چون حلبی
کنند بر سر آتش و بگرم بر چشم نهند و بر بندند پیش در مژگان پدید آمدن علاج استفراغ کنند
بایارج فیقرا مرکب با تخم خنطل و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و بحب غاریقون و غرغره با بکامه و
ایاره فیقرا و پلک را باب شور بشویند و بگیرند شب یمانی و مویزج و بوره کوفته و بیخته بسیل نرم
در چشم و مژگان بمالند و یکزمان صبر کنند همه از وی فرود آید و پاک شود باب سوم در بیماریهای
گوش بباید دانستن که از حاسها که ایزد تعالی مردم را و بیشتر جانور را داده است دو حاسه دریابنده
تر است یکی لمس و دیگر سمع و هر آفتی که درین دو افتد خلل آن در تن در تن بزرگ باشد از بهر آنکه
چون حس لمس نباشد حیوان از سرما و گرما و چیزی موذی خلنده و سوزنده خویش را نگاه ندارد
و از آن نگریزد و بدان سبب هلاک شود و چون حاسه سمع نباشد کودکان که از مادر زایند بخنگوی
نشوند که سخن گفتن از شنیدن توان آموختن بینی که هر که از مادر کر زاید بخنگوی نشود و ناقص
و بی زبان بماند از بهر آنکه سخن نشنیده و نه آموخته باشد و بسیار کس بود که نابینا زاید و آفت
نابینایی همه چیزها بیاموزد و بداند و سخت زیرک باشد و همچنین از آفت حس بویایی و آفت حس
ذوق آن خلل نباشد که از آفت حس شنوایی افتد و درینجا فضیلت حس شنوایی ظاهر است بر
دیگر حاسها و بدین سبب نیمار این حاسه بیشتر باید داشت علامتها اگر سبب گرمی ماده صفرا
باشد که از دماغ بر آمده باشد از هوای گرم رنج یابد و سر بوشیده نتواند داشتن و گاه گاه چیزی
بشنود و اگر سبب ماده غلیظ باشد هیچ نشنود و علاج صفرایی را استفراغ با قرص بنفشه و بماء الرمانین
یا شیر خشت و طبیخ هلیله زرد و بحب قوقایا بحب جالینوس باید کرد و بر دو درمان نیمگرم در گوش چکانند
صفت آن بگیرند انار ترش و سر آن بر دارند و دانه او بیرون کنند و آنرا با دانه یک انار دیگر
بفشارند و آب آن بدین پوست باز کنند که دانه بیرون کرده باشد و اندکی کندر و سرکه و روغن گل
با آن بیامیزند و بر آتش نهند تا قوامی گیرد و در گوش هیچکانند و هیچ چیز سرد هیچ وقت در گوش
نشاید چکانید همه نیمگرم باید و اگر ماده غلیظ باشد استفراغ بایارج فیقرا و تخم خنطل و غاریقون و

افتیمون و نمک کنند و کبب افتیمون و روغن بابونه و روغن بادام تلخ گوی با یک قطره زهره گاو
در چکانند نیمگرم و شحم حنظل و روغن بادام تلخ بیزند و در چکانند در گوش اگر در سر و روی
حرارت باشد و با درد و ضربانی باشد علاج فصد قیفال و استفراغ باقراص بنفشه و حب صبر
و قوقایا و حالینوس و طبیخ هلیله زرد و خرمای هند و بگیرند روغن گل و هدرم و سرکه سی درم
بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند قطره قطره بگوش در میچکانند نیمگرم و شیر و خنزان و بنجار
طبیخ بنفشه بدو رسانند سود دارد و اگر درد صعب باشد یک حبه افیون با شیاف ابیض و روغن گل و
زعفران بسایند و قطره سرکه در آن افگنند و اندر چکانند و اگر ضربان معاودت کند بباید دانستن
که آنجا شبره است بباید پزانیدن بدین تدبیر بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی با روغن کنجد بگدازند
و هر ساعت نیمگرم در چکانند و پس از یکزمان باز میگردند تا روغن بیرون آید و باز اندر میچکانند
چون درد ساکن شود لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو در چکانند با شیر زنان و چون پخته شود و
پالودن گیرد پلپیه با انگبین آلوده در گوش می نهند تا پاک شود پس اندکی زاک سوخته سوده در دهند تا
خشک شود اگر آنچه می بالاید غلیظ باشد یکدرم زنگار و هفت مثقال سکنگبین عسلی حل کنند و
در می چکانند با یکقطره زهره گاو یا یک قطره روغن بادام تلخ آمیخته اندر چکانند و اگر در سر و روی
حرارتی نباشد سبب درد رطوبتی و سردی مزاج بود بگیرند شیره خسک و روغن زیت و روغن
بید انجیر بیزند و در چکانند و چند بید ستر با روغن بادام سود دارد و گربابه ناشتا و شراب
کهن صرف سود دارد و اگر باد درد که از سردی بود طنین و دوی باشد تمکید کنند بنمک و کاورس
گرم کرده و گوش بر بخار پودنه و شبت و سداب و مر بنجوش دارند و اگر در دارزی و آبلی خاسته
باشد اگند بشیر تازه فرغار کنند تا حل شود و در چکانند نیمگرم درد زائل شود **خارش**
گوش - و حیوان که بگوش اندر شود و کرم که اندر گوش تولد کند صبر در آب حل کنند و
در چکانند و افتیمون رومی اندر آب بیزند یا اندر عصاره پودنه در چکانند و قطران و مر و عصاره
ترب و عصاره برگ شفتالو با اندک سقمونیا اندر چکانند حیوان را بکشند و بگیرند شراب انگوری

و دو درم انگبین سه درم روغن گل یکدرم سفیده دو بیضه مرغ با هم بیامیزند و نیمگرم کرده بچشم بدان
تر کنند و بگوش در کنند و بران گوش اعتماد می کنند بر دست یکساعت پس یکبار آن پشم پاره در
گوش بربایند هر کرمی که تولد کرده باشد با آن پشم بیرون آید باب چهارم اندر بیماریهای
بینی نایافتن بوی اگر سبب این علت خلط غلیظ باشد سرگران باشد و از صداع خالی نباشد
علاج استفراغ بایارج فیقرا یا نخوقایا پس غرغره کردن و عطسه آوردن و اگر در منفذ بینی سده
باشد شونیز و زنجبیل سرخ و دیودنه کوهی بهم آمیخته دود کنند و پیوسته بخار سرکه به بینی رسانند و زهره گاو
و شحم حنظل و خربق سفید راستار است بهم بسرشند و همچون عدسی بروغن مر بنجوش حل کنند و
به بینی بر کشند کندیدن **بینی** اگر ریشی و ناصوری باشد شراب ریحانی بشویند و به بینی میکشند و
سعد و سنبل و گل نسرین و قصب الذریره کوفته بیخته بر بینی کشند و نافع ترین چیزی بول خراست
بدان می شویند **قروح بینی** بعضی خشک باشد و بعضی تر باشد بظاهر و باطن و بعضی ریشهای
پلید باشد و بعضی بواسیر علاج خشک را موم روغن از روغن بنفشه و موم صافی یا مغز ساق
گاو سازند و طلا کنند و اگر تر باشد هلیله زرد کوفته بیخته و پیه مرغ و روغن گل و تازه بهم بسرشند
و طلا کنند و ریشهای پلید را پیوسته بصابون می شویند پس سعد و زعفران و مر و صبر و مازو
و شب یمانی و زنجبیل سرخ همه راستار است کوفته بیخته در دهند و اگر دردناک باشد بسرب سوخته
و اسفیداج و مروارید سنگ و روغن گل و موم و رهم گداخته و سرشته طلا کنند و با سور **بینی** را
بگیرند انار ترش تمام نارسیده و بکوبند با پوست با هم بفشارند و آب آنرا بپزند تا غلیظ شود
و در خمره مسین کنند یک شبانه روز و آن انار که کوفته باشند و آب گرفته یکبار دیگر بکوبند نرم
و از آن شیاف کنند و بدان انار که کوفته بیخته باشند و در خمره مسین کرده آلوده کنند و به بینی
اندر نهند با سور را پاک کند بی درد و بی رنج لیکن بروزگاری دراز **تر خون آمدن بینی**
علاج عصاره بادروج با عصاره برگ خرفه با اندکی کافور چکانند و تحت رگ قیفال زنند و
مقداری خون بتفاریق بیرون کنند و پلپیه بسفیده بیضه مرغ تر کنند و بوره زرگران بروی می

پر اگنند پس آن پلیته در بینی نهند و عصارهٔ سرگین خر در چکانند آزموده و نافع است و شراب
عناب و طفشیل با چه بسیاق پخته و پست عدس و مانند آن سود دارد **باب پنجم در بیماریهای**
دهان و زبان و دندان و خنجره و حلق ترفیدن لب علاج سرخ مرغ با روغن گاو
بگدازند و نشاسته و کثیرا و مازوی کوفته بیخته همه را در دهان بمالند تا هموار شود و طلا کنند
و پوست اندرون بیضهٔ مرغ بر آن نهند و چند روز بگذارند و سیدگی دهان اگر سرخ
باشد نخست به فصد و حجامت و چهار رگ مشغول شوند پس باستفراغ بمار الرمانین و بطبیخ هلیله
زرد پس مضمضه برب توت و بطبیخ سماق و عدس و گلنار و حب الآس و اگر لعاب بسیار آید
اقاقیا در آب عنب الثعلب حل کنند و سرکه در چکانند و بدان مضمضه کنند و با بکامه و سیدگی
سفید و سرخ را سود دارد و اگر سخت سفید باشد نمک سوده با انگبین بسرشند و در دهان گیرند
و نگاه دارند چندانکه توانند پس بسکنگبین مضمضه کنند و یا آبکامه و سعد و فلفل و کبابه و عاقرقرحا بکوبند
نرم و در آبکامه کنند و بدان مضمضه کنند و اگر سیاه باشد زنجبیل سبز و زرد و بوره و شب یمانی و تلقطار
و زاج و کف دریا و مازو و اقاقیا و انار پوست کوفته و بیخته با انگبین سفید بسرشند پس در خرقه بندند
و در گل گیرند و در آتش نهند تا گل بریان شود پس از گل بیرون کنند و بکوبند و بیزند و بدهان
در می پر اگنند پس حب الآس و کزمازو و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه میکنند و اگر بسوزاند در روغن گل
و گلاب در دهان گیرند **خورده بن دندان و گوشت بن دندان و خون آمدن و**
سستی دندانها نخست فصد و حجامت و چهار رگ و سعل و مضمضه و دارو های چنانکه
در علاج و سیدگی دهان که سرخ باشد یاد کرده آمده است پس مازو و انار پوست و شب یمانی و
فلقطار و جوز سرو و برگ سرو و کزمازو و سماق و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و خورده
شدن گوشت را اشخار کوفته باشد بسرشند و بن دندان با بدان بمالند گوشت بوسیده را پاک کند
گوشت بدست بر دمانند تا خوشی بوی دهن اگر ناخوشی از بن دندان باشد بخلال و مسواک
پاک دارند و هرگاه طعام خورند نخست چیزی بخوانند چون سیب و آبی و مغز بادام تا در میان دندانها

که گوشت در ماند و تباه شود و هر دهان را تا خوش کند از این چیزها در ماند و گوشت را جای
نباشد که در ماند پس چون از طعام فارغ شود بخلال پاک کند و سنولی بکار دارد و از این نوع
بگیرند سعد کوفی مقشر کوفته و بیخته و بشراب ریحانی تر کرده و سرشته اقراص کنند و چنانچه با آتش خشک
کنند که سوخته نشود و بکوبند و بیزند و از این نوع بگیرند یک اوقیه نمک اندرانی سه درم کف دریا
سه درم کزمازو پنج درم عود خام پنج درم حب الآس بریان کرده قرنفل کبابه خیربوا سنبل از
هر یک دو درم کوفته بیخته بدان مسواک کنند و مردم محرور بعوض عود و قرنفل صندل و فوفل
کنند و اندکی کافور بدان یار کنند و اگر ناخوشی بوی از معده باشد اطریفل کوچک و شراب
افسنتین و نقیع صبر و ایارج فیقرا بکار برند و زرد آلوی خام و بیخته و بلاذر الفواکه سود دارد
درد دندان و علاج آن نخست بآب سرد و بآب گرم بیازمایند اگر بآب سرد ساکن شود
فصد و حجامت کنند و با قراص بنفشه و حب صبر استفراغ کنند و بسرکه و گلاب غرغره نمایند
و برگ مورد بنجانید پس رگ زیر زبان یا چهار رگ بزنند و عاقرقرحا و اندکی کافور سوده
اندر بن دندان کنند و اگر بآب گرم ساکن شود و ایارج فیقرا خورند پس عاقرقرحا و پودنه و سعتر
و زرنباد و گلنار و تخم خنطل و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و سجزنیا و تریاق اربعه خورند
و در بن دندان نهند و اگر بآب گرم و سرد ساکن نشود تکمید کنند بکاورس و نمک گرم کرده
و فلفل و حلتیت و سعد و در بن دندان بکنند و تخم بادیان بنجانید و اگر دندان کاواک باشد
سجزنیا و تریاق اربعه و تریاق فاروق و شونیز ریان کرده و با سرکه بهم سوده در کاواکی
نهند و اگر در بن دندان کرم باشد تخم کندنا و بذر البنج بکوبند برابر و با موم بسرشته و دود کنند
و دهان بر زبر آن ارکنند تا دود بدندان رسد و بن دندان پاک شوند **کندی دندان**
علاج آن برگ خرفه خائیدن و یا بادام تلخ با موم و نمک مالیدن **سیاه شدن دندان**
بگیرند قنبیل و مر و فلفل چار درم حرمل سه درم مازوی سوخته سافج هندی از هر یک دو درم
بکوبند و بیزند و بدان مسواک کنند **آماس دهان** علاج آن همچون علاج وسیدگی دهان و علاج

و ناودانی باشد ترقیدن پوست زبان سپستان در دهان بگیرند و لعاب اسپغول و لعاب
بهدانه تجرع می کنند و در دهان نگاه میدارد و طعام و شوربای مرغ فربه و پاچه و سکه و بیضه
مرغ نیمبرشت صفدع و دورم لهات علاج آن اگر علامت های گرم ظاهر شود عنب الثعلب
و آب انار ترش و طبیخ سماق و گل سرخ و انار پوست و خرنوب و حب الآس و کزمازو در دهان
میگیرند و بدان غرغره و مضمضه میکنند و آب تخم خرفه و آب کشنیز و آب سیوها خورد و در و گلنار
بکار دارد و فرو در گلنار بگیرند گلنار هشت درم شب یمانی چهار درم زعفران دو درم
کافور نوشادر از هر یک یکدرم بکوبند و بیزند و ملازه بدان بر دارند و اگر حرارتی نباشد
رامک و نوشادر و شب یمانی راست راست کوفته بیخته با فرو در گلنار بکار دارند و قسط با
نوشادر و در ماء العسل حل کنند و بدان مضمضه و غرغره کنند گرانی زبان سبب آن خشکی
یا قراطا بود یا تری با فراط علامتها نشان خشکی آنست که استفراغها با فراط افتاده باشد
یا تبهای محرقه بوده یا چیزی بر تن قطاع خورده باشد و علامت تری علامتهای فالج باشد
علاج اما آنرا که سبب خشکی باشد شیر خر و طبیخ حلبه و طبیخ انجیر غرغره باید کردن و مهرهای گردن
و بناگوش بروغن بنفشه مالیدن و آنرا که سبب تری با فراط باشد علاج فالج باید کردن
و استفراغ با یارهٔ فیقرا و قوقایا و ماء الاصول بکار داشتن و هر روزی بن زبان بنوشادر
و فلفل و عاقرقرحا و خردل سوده مالیدن در آویختن و یوجه اندر حلق علامت آن
سوزش حلق و آب دهان با خون رقیق آمیخته بود علاج بسرکه و خردل و یا سرکه و حلتیت
با سرکه و نمک غرغره کنند و شونیز و خردل بسایند و بحلق اندر دمند و اگر معده فرو رفته باشد
باشد داروها که گرم از روده پاک سازد بکار دارند و چون دیوجه بفتند طبیخ سماق و ملوط
و غیر آن غرغره کنند نافع بود خناق اگر علامتهای خون ظاهر باشد فصد کنند و رگ زیر
زبان بزنند و بر ساق حجامت کنند و در نخستین برب جوز و بلعوق رمان غرغره کنند
نافع بود و بلعوق رمان بگیرند انار ترش و شیرین و اندر آب بپزند و بکوبند و بفشارند و دوات

بکشند و شب یمانی سوده و گلنار کوفته و بیخته برین آب نهند و بیامیزند و بقوام آورند و بدان غرغره کنند
و اگر درد و صعب باشد به شیر تازه و شراب بنفشه غرغره کنند و در زرد و دم باب گشنیز و سفیدج و آخر باب
بادیان که خیار شنبر و سفیدج و ران حلکرده باشند و اگر ماده بلغمی باشد یا سلاتی پدید آید طبیخ حلبه و انجیر
بگیرند و خمیر ترش و سفیدج و روی حل کنند یا خیار سبز و بدان غرغره کنند و اگر بروغن گاو غرغره کنند سود
دارد و هرگاه که گشاده شود و ریم پدید آید آب گرم با روغن بنفشه یا روغن گاو بیامیزند و بدان غرغره کنند
تا پاک شود پس بطبیخ سماق و مانند آن بچیزهای قابض غرغره کنند سود دارد باب ششم در زکام
و نزله و سرفه و شوصه و ذات الریه و ذات الجنب و ضیق النفس زکام گرم علامت
از بینی آب رقیق آید و نفذ بینی را بسوزاند علاج شراب خشخاش و هندوکشکاب که عناب و سپستان
در وی پخته باشند و تخم خشخاش کوفته یا بیخته سرشته یا با جلاب بدهند و با قلا سبز که حلکرده بر آتش افگنند و
منفذ بینی بکشایند بخار آن سود دهد و بخار سبوس سرکه و صندل سفید و سک و گل سرخ و برگ نوره
و شکر طبرزد سوختن سود دارد و از پس سه روز فصد کردن و اگر نزله گردد و ماده بسینه فرود آید و سرفه
آرد و بنفشه پرورده در آب با قلا یا کشکاب و شراب زوفا گرم کرده بدهند و حب السعال نرم در دهان
دارند و آنرا که سرفه نباشد فصد بکنند و آنرا که زکام و نزله بسیار افتد استفراغ کردن بحب فوقایا و هر بار
بگرمابه شدن سود دارد زکام و نزله و سرفه و علامت آن چنان بود که ماده در بینی فرود آید غلیظ
باشد و بدشواری فرود آید علاج کاودس گرم کرده بر سر مالند تا حرارت آن بدماغ رسد و بقوا
و گرم کنند و سنگهای گرم کرده در شراب افگنند و بخار آن در بینی کشند و قسط و شونیز و عود و لادن هر
کدام که باشد دود کنند و تخم کتان بریان کرده و کوفته با اندکی فلفل یا انگبین سرشته اندک اندک میدهند
و شونیز سرکه تر کرده و بریان کرده و کوفته بسایند و هر بامداد شراب زوفا با معجون زوفا خورد و گل
انگبین عسلی و در شراب زوفا سود دارد و سرفه کهن را هر بامداد تخم بادیان در شیر بجوشانند تا بقوام
آید و بخورند و طعام سبوس آب طبیخ گندم با روغن بادام و شکر با عسل خایند و انجیر خشک و سقمونیا
بجوزنیز سود دارد و شراب زوفا با بسته عاقرقرحا و مغز منقی انجیر بستنی از هر یک بیست عدد حلبه تخم

کرفس تخم بادیان بنفشه پرسیاوشان زوفا خشک از هر یک پنجدرم بیخ سوسن و بهدرم زراوند مدحرج
شیکوفته سه درم فراسیون پنجدرم همه را در دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید بپالایند و هر بامداد چهار درم
با سه درم معجون زوفا بدهند **معجون زوفا** زوفا رب السوس پرسیاوشان از هر یک ده درم فرفیون
فلفل از هر یک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مدحرج تخم انجره از هر یک پنجدرم کوفته و بیخته با انگبین سرشته
شربتی سه درم **حب السعال گرم** رب السوس فلفل بادیان تخم کرفس پرسیاوشان از هر یک یکدرم
مغز بادام تلخ پنجدرم فانید هفتدرم بسرشند و حب کنند چنانچه رسم است و پیوسته در دهان میدارند
برآمدن خون بسرفه گل ارمنی و گل مختوم اندر عصاره برگ خرفه میدهند یا عصاره برگ لسان
الحمل و تخم لسان الحمل کوفته بمقدار دو درم با عصاره برگ او میدهند و عصاره برگ خرفه میدهند
و در حال که خون آمدن آغاز کند فصد کنند و اندک اندک بمقدار قوت خون بیرون کنند و بیخ
پاک کرده و شیشه اندر آب بسیار بپزند تا آب غلیظ شود و مقدار یکدرم کندر سوده با آن بدهند
و یکدرم نیم پاره خرگوش اندر آب سرد بدهند بسه شربت و مغوث الطین و اقراص کهربا و سرطان نهری
اندر کشکاب پخته سود دارد و غذا پاچه بره و حریره و نشاسته نیک سود دارد **ضیق النفس**
علاج آن ریاضت و پرهیز از هر چه بطری قزاید و از خواب بسیار خاصه خواب روز و شربت سکنجبین
بزوری یا عنصلی و گاه گاه کشکاب یا اندکی فرفیون و مفتح و حب الرشاد کوفته مقدار نیم درم با انگبین
و روغن بادام یا مقدار چهار دانگ زراوند مدحرج یا فانید سرشته هر بامداد دهند و چهار دانگ سکبینج
اندر آب سداب حلکرده بدهند و شراب زوفا و معجون زوفا گرم موافق بود و حب السعال
گرم پیوسته در دهان باید داشتن و استفراغ بحب غاریقون باید کرد و حب غاریقون غاریقون چار
دانگ و تخم خطمی دو دانگ رب السوس نیم درم کتیرا نیم دانگ آنچه بکشربت باشد بنسخه دیگر غاریقون
تر بدان از هر یک یکدرم ایارج فیقرا رب السوس فراسیون از هر یک دو دانگ تخم خطمی انزروت
صبر از هر یک چهار دانگ شربتی سه درم **حب السعال** رب السوس پنجدرم فلفل قردمانا مغز
بادام تلخ از هر یک دو درم حلتیت یکدرم در ماء العسل بسرشند و حبها کنند **ذات الریه و ذات الجنب**

و شوصه ذات الریه آماس شش باشد **علامت** با تپ گرم و تنگی نفس سرخی رخسار و گرانی
سینه و نفث با کلف و **ذات الجنب** سام بود یعنی آماس عضلها پهلو و سینه و شوصه آماس حجاب
و عضلهای آن بود یا آماس مسایق جگر و سپرز **علامتها** تپ گرم و تشنگی و تنگی نفس و دشواری
و مزمن و دورد خلنده **علاج** نخست فصد باید کردن و ماء الشعیر و اون با شراب بنفشه و روغن
بادام و بران اقتصار کردن تا چهار روز و اگر نفث آغاز کند در ماء الشعیر عناب و سپستان و
دو میوز دانه بیرون کرده و انجیر تستی و بیخ سوسن و بنفشه باید پختن و اگر نفس دشوارتر برآید و کمتر باشد
طبیخ زوفا و هندبا **بتصفیت** عناب بست عدد و سپستان پنجاه عدد و بنفشه هفتدرم و بیخ سوسن
دهدرم کشک جو دهدرم تخم بیخ خطمی از هر یک پنجدرم مویز دانه بیرون کرده دهدرم بپزند چنانچه
رسمست و با شراب بنفشه بدهند یا با کشکاب و سکر و ضماد وی از بابونه و آرد جو و بیخ خطمی و بیخ سوسن
و بنفشه و روغن بادام و موم صافی آنرا وضع می نهند و غذا السبوس آب با شکر و روغن بادام
و استفراغ بطبیخ عناب و آلوی سیاه و بنفشه و لسان الثور و بیخ سوسن و بیخ خطمی و سپستان و ترنجبین و
خلوس خیار شنبر کنند **باب هفتم در بیماریهای دل** **علامت دل گرم** تشنگی و خفقان
و راحت یافتن از هوای خنک و آب سرد **علاج** اگر علامت خون بینند از دست چپ رگ باسلیق
بزنند و شراب ترشی تریخ و شراب سیب ترش و انار ترش و شیرین و آب خیار ترش و قرص کافور
و شراب صندل و هندوصندل و گلاب و کافور و عصاره آبی و سیب بر سینه می نهند و پیراهن
بصندل و گلاب آلوده بپوشند و شربتها از اقراص خنک همه با اندکی زعفران و لسان الثور
سازند و اگر تب نباشد دوغ ترش سود دارد خاصه با اندکی طباشیر و گل ارمنی و کشنیز منشک
علامت دل سرد رنگ روی همچون ارزیز باشد و تازگی و رونق رفته باشد و گرانی
آورد **علاج** شراب ریحانی مقداری معتدل و دواء المسک و شرد و بطبوس و تریاق بزرگ
و مبدل المزاج و انوشدارو بکار دارند و گوارش غیر موافق بود و اگر تری غلبه دارد نخست قی
فرمایند با سهل و هندبا پس ازین شربتها دهند که با دکرده آمد **علامت خشکی مزاج دل** خشکی دهان

و تشنگی و بیخوابی و لاغر شدن و بیطاقتی اندر حرکت و سرفه خشک و رنجور شدن از غباری اندک
و دودی اندک رنج کشد علاج همچون دق باشد و شیر خر و کشکاب و آب انار شیرین همه روغن
بادام میدهند و روغن بنفشه و کدو اندر سینه و پهلو بمالند و در آبزن نشستن چنانچه در علاج دق
یاد کرده آمد **باب هشتم در امراض معده** **درد معده** گرم علامتها تشنگی و راحت یافتن
از شربت خنک علاج اگر در معده گرانی باشد قی کند با گرم و سکنگبین و کشکاب با سکنگبین و از پس قی
سکنگبین سفرجلی دهند و شراب انار ترش و شراب ایرواج و شراب لیمون و شراب حماض و ترنج
و شراب صندل و اگر باد و ورم معده باشد و تنی و شوند باشد استفراغ کنند بطبیخ هلیله زرد
یا حب صبر یا ایارج فیقرا و هلیله زرد در استار است هم سرشته مقدار دو درم سنگ سود دارد
و ماء الرمانین سخت موافق باشد خاصه با سیر خشت **درد معده سرد** علامت آن گرسنگی
زود از دود آروغ ترش و باد و باد در شکم و تشنه نابودن علاج اگر در معده گرانی باشد نخست
قی کنند بطبیخ شبت و سکنگبین عسلی و مانند آن پس چند کرت ایارج فیقرا خورند و اگر باستفراغ
قوتی حاجت حاجت افتد حب اصطمخیقون و هندوهر بادا و ماء الاصول و هندبا روغن بادام
تلخ و گل انگبین که عود و قرنفل و مصطکی سرشته باشند یا معجونهای گرم چون کمونی و فلافلی و زنجبیر
مینا و فندا و یقون و زنجبیل پرورده و دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق بزرگ این معجونها
از پس استفراغ بکار برد و بلیه و جوارش عود و اقراص گل سود دارد **اقراص گل** بگیرند
گلسرخ سه درم عود خام مصطکی و سنبل و از خرد و دارچینی و هیلنج و افسنتین رومی از هر یک دو درم
کوفته و بیخته بشراب کهن بسرشند و اقراص کنند هر یک یکمثقال و هر بامداد یک قرص با
گلنگبین بسرشند و اندر طبیخ انیسون بدهند و ضماد از سعد و سنبل و مصطکی و چرایتهٔ و از خر
و افسنتین بعصارهٔ آبی سرشته بر معده می نهند و اگر نخست دارد در الشراب ریحانی تر کنند
و آبی سادر آتش بریان کنند و دارو با بگوشت آبی بسرشند و گرم بر معده بر نهند سخت صواب باشد
و روغن مصطکی مالیدن نافع است **ضعیفی قوت و نابودن شهوت** علاج آن هر بامداد

و ریاضت معتدل و از پس ریاضت گرمابه و مالیدن و تریخ پرورده بکار داشتن و اندر طعامهای
کبر بسرکه و پیاز بسرکه و سیر بسرکه و شلغم بسرکه شهوت طعام را بجنباند و شراب پودنه که باب انار ترش
و سکنگبین سفرجل و بیت جو با اندک سرکه و آب جوشانند و شهوت محرور را بجنباند و ماهیابه شهوت
پدید آرد و از بوی مرغ بریان و بوی نان خانگی گرم شهوت پدید آید و گاه باشد که ایارج فیقرا سود دارد
شهوت کلبی این علتی است که مردم را هر ساعت بطعام حاجت آید و سبب آن اندر بیشتر
حالها سردی معده باشد و علامت و علاج آن یاد کرده آمده است و باشد که سبب آن بسیاری
سودا باشد که بمعده بر آید علاج آن رگ باسلیق یا ایلیم باید کشود و جوارش خوزی بکار باید داشت
و استفراغ و دیگر علاجها از باب علاج مالیخولیا باید جستن و گاه باشد که سبب سردی معده نزله و اخلاط
بود و علاج آن ایارج فیقرا و حب قثا و علاج نزله باشد چنانچه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است
جوع البقر این علت بیشتر از پس شهوت کلبی افتد و جوع البقر از بهر آن گویند که این علت گاو و آنرا
بسیار افتد و این گرسنگی بهمه اندامها باشد چنانکه همه اندامها بغذا حاجتمند باشند و معده غذا نخواهد
علامتها نخست شهوت کلبی و اسهال بوده باشد و بسبب اسهال رگها تهی شده و گاه غشی افتد
و گاه باشد که سبب غشی بلغم زجاجی باشد که در فم معده گرانی کند و مزاج آن تباه کند و قوت
جاذبه را بطریق استرخا از کار باز دارد و شهوت باطل کند بدین سبب اندامها گرسنه بماند و قوت
ساقط شود و علاج مشکل گردد از بهر آنکه بتنقیه معده حاجت آید و باستفراغ و ضعف قوت از
استفراغ باز دارد و این علت مردم سرد مزاج را افتد و کسانی را که در سرما سفر کنند علاج
آن قوت را بماء اللحم و نان که در شراب ریحانی تر کرده باشند و بوهای خوش چون سیب و آبی
و مشک و مرغ بریان و بره بریان و بوی نان خانگی گرم نگاه دارند که هم شهوت بدین تدبیر پدید آید
و هم قوت بجای ماند و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و رخسار او را بشکنند و موی صوغ او بکشند و
آوازهای قوی ناگاه بسمع او رسانند چون آواز بوق و طبل و چیزی از بام بیفکنند و بشکنند چون
بیدار شود شراب ریحانی در حلق او بریزد و خاصه شرابی که اندر و اندکی زیره و حب الآس خمار کرده باشند

ماء اللحم بدهند وضمادی از مشک ولادن وسعد وسنبل ومصطکی وعود وعنبر وآب برگ مورد وآب سیب
وآبی بر معده نهند **آرزوی گل خوردن و مانند آن** سبب آن خلطهای بد باشد در معده
علاج آن قی باید فرمودن با ایارهٔ فیقرا وشراب افسنتین وهر بامداد مقداری مصطکی با زیره ونانخواه
بخایند وبا گلشکر بخورند وازپس طعام نیز لختی بخایند بی گلشکر واگر این عارضه آبستن را افتد اوراق
نشاید فرمودن مگر که خود افتد وبآسانی برآید ومعده را بگوارش عود ومیبه قوت دهند **فواق** امتلائی
علامت آنچه بسبب ماده غلیظ باشد ورم معده بیرهای گذشته بران گواهی دهد **علاج** قی باید فرمود
بماهی شور وترب وسکنجبین عسلی وطبیخ شبت ولوبیای سرخ وازپس قی آنجدآن وجند بیدستر بوئیدن
وکندر وراسن وزیره ونانخواه وسعتر وپودنه خائیدن واندر طعام بکار داشتن ومعده را بایارج
فیقرا پاک کردن پس ایارج کوفی وسجزنیا وقنداولیقون وتریاق اربعه وتریاق بزرگ سوده وارد
فواق خشک وآن ازپس استفراغ های بسیار افتد چون قی باقراط واسهال بافراط وازپس سهیه
وازپس نزف طمث ومانند آن وازپس جماع بسیار **علاج** شیر تازه وکشکاب با روغن بادام دادن
وضمادی از بنفشه وخطمی وپیه مرغ وروغن بنفشه وموم صافی بر گردن وسرهای گردن وبر معده نهادن
وهمه مفاصل را بروغن بنفشه چرب کردن وماء اللحم دادن وبیضه مرغ نیمبرشت وکشکاب غلیظ با روغن
بادام وشکر **مزمن گشتن وی** بسیار **علامتها** اگر سبب ماده صفرا باشد پیوسته دهان تلخ باشد وتشنگی
دائم بود واگر ماده بلغمی باشد دهان بر آب می شود وطعم دهان خوش باشد **علاج** اگر ماده صفراوی باشد
قی فرماید بسکنجبین شکری وآبگرم وطبیخ شبت واگر قی نتواند کردن ایارهٔ فیقرا وسقمونیا باید دادن
وازپس استفراغ آب انار ترش وشیرین دادن وآب غوره وضمادی از صندل ولادن وشک
وگلسرخ وکافور وآب سیب وآبی وآب برگ مورد تر بر فم معده نهادن واگر ماده بلغمی باشد قی
فرمایند پس شراب پودنه ومیبه بکار داشتن **علاج** هرگاه که حس آن بیاید که طعام اندر معده تباه
می شود قی فرماید ومعده را پاک گرداند واگر قی دشوار افتد معده را گرم داده ودر روغن مصطکی گرم
کرده طلا کند وپوست سمور ومانند آن بر معده نهند وتکلیف خواب کنند وهیچ طعام نخورند وبرگرسنگی

صبر کنند واقراص عود بکار برند ومردم محرور را ضمادی از صندل ومورد وآبی وسیب بر معده نهند
وازپس آنکه قی کرده باشند وضمادی از آرد جو ونان جو با آب مورد یا سرکه سرشته بر نهند وآب انار وآب سیب
شیرین وآب سیب ترش کوهی وآب آبی ترش سوده وارد واسرافیل هیفه را اقراص راسن واقراص الاس
بازدارد ومن فلونیای رومی دادم ورحال باز داشت **اقراص عود** قرنفل وکبابه از هر یک یکدرم
مصطکی وسنبل از هر یک نیم درم مشک وعود خام از هر یک چار درم شکر چند وزن همه شربتی یکمثقال
با شراب سیب یا گلشکر **اقراص راسن** قرنفل وهر درم مشک یکدرم خرفه ودو درم راسن یکدرم
ونیم مصطکی وافیون وپوست بیخ تفاح از هر یک یکدرم ونیم اقراص کنند اخیلیه وده شربت باشد
خواب آرد وهیفه باز دارد **آماس معده** بیشتر از غلبه خون افتد یا از صفرا **علامتها** تب گرم
ودرشتی زبان وخشک گشتن واگر صفرا غالب تر بود دهان تلخ بود وتشنگی صعب **علاج** اگر آماس خونی
بود نخست رگ باسلیق زنند وآب انار دهند وضمادی از صندل وفوفل وآبی وسیب وآب مورد
تر وتراشه کدو وبرگ خرفه وکوک وکسنه بر معده بر نهند وغذا باز گیرند وبر کشکاب اقتصار کنند وآب با
شراب بنفشه وشراب نیلوفر وشراب انار دهند وازپس چهار روز آب کسنه وآب عنب الثعلب وشاهتره
صافکرده بدهند وچهار درم فلوس خیارشنبر وحبه زعفران ودر وی حلکرده بدهند وازپس هفت روز آب
کرفس وآب بادیان با این شربت بیامیزند واگر طبع نرم بود بجای فلوس خیارشنبر اقراص طباشیر دهند
وضماد پس از هفت روز از بنفشه وخطمی وبرگ عنب الثعلب وبابونه وآرد جو وبیخ سوسن واکلیل الملک
سازند وبا موم روغن سرشته لختی زعفران مرکب کرده بمالند وبآفرایند ضماد حلبه ولعاب تخم کتان
وسنبل وسعد زیاده کنند واقراص سنبل دهند واگر آماس کهن گردد اندر آن ضماد مقل واشق وتخم
کرنب ومصطکی وحب البان زیاده کنند واقراص سنبل دهند ومزدوره از ماش مقشر سازند وحسوی
از آرد باقلا وسبوس آب بدهند **اقراص سنبل** تفاح اوخر وسلیخه وگلسرخ وریوند چینی وقصب
الذریره وسنبل از هر یک سه درم مصطکی ودو درم اشق یکدرم شربتی یکمثقال با مفتح یا گلشکر واگر
بدان حاجت آید که پخته شود وسر کند پس از آنکه تب زائل شده باشد ودرد ساکن شده آماس

مانده شیر تازه میدهند هر ساعت وطبیخ انجیر ولعاب کتان ولعاب حلبه از هر یک دو درهم آمیخته وچهار درم
حمیر ترش وده دانگ زعفران ودو دانگ صبر در وی حل کرده ضماد نمایند واگر هنوز تپ می آید حمیر ترش
وفلوس خیار سبز اندر آب گرم بجای آب جلاب دهند وهرگاه که پخته شود وسرد کرده باشد وآماس فرو نشسته دیم
پدید آمده ماء العسل وجلاب میدهند وهرگاه که پاک شود بگیرند کندر ودم الاخوین از هر یک پنج درم
وگلسرخ وکهربا دو درم وگل ارمنی سه درم کوفته بیخته شربتی یکدرم تا یکمثقال با رب سیب ورب سیب
ورب آبی یا سفرجل شربتها که در معده بر آید علامت آن تشنگی صعب ودهان تیره دیده شود علاج
بر بامداد دوغ ترش سرد کنند وبا یکدرم طباشیر ویکدرم بذر حماض میدهند وباقی علاج ومیدگی
دهان بود باب نهم در اسهال اسهال صفراوی علامت آن سوختن اندامها وتشنگی وبراز رقیق
وزرد باشد وباشد که تپ آید علاج اقراص طباشیر با رب آبی ترش دهند هر بامداد وشبانگاه اسفیوس
بریان کرده وگل ارمنی وصمغ عربی با شراب آبی وآب سرد دهند واگر تپ نباشد دوغ ترش پالوده
وطباشیر وبذر حماض از هر یک یکدرم سود دارد ودوغذا عدس مقشر در آب پخته سه بار وآب
ازوی ریخته وچهار بار با آب غوره پخته یا با آب انار ترش ومغز بادام بریان کرده وپاچه بهمان پخته
اسهال صفراوی بلغم علامتها در براز پدید آید علاج سماق وحب الآس وکزبازد وسک از
هر یک یکدرم هلیله زرد پنج درم کوفته وبیخته حب الرشاد ناکوفته دو نیم درم سریشم دو درم با شراب
مورد یا میبه دو درم تخم لسان الحمل یکدرم انیسون هر دو بریان کرده نار پوست کوفته وبیخته نیم درم
دم الاخوین نیم درم یکشربت بود وآب باران یا در آب آهنگران دهند اسهال بلغمی علامتها
در براز پدید آید علاج دو درم حب الرشاد بریان کرده ناکوفته با آب گرم بدهند وتخم خشخاش سفید
وکندر روکنند راز هر یک راستا راست بکوبند وحب کنند سرشتی یکدرم ونیم اسهال بلغمی بازدارد
حب بگیرند مرکی وارجنی افیون جدید چند بید سترا راستا راست حب کنند همچون فلفل شربتی
بهفت حب واز کودکان دو حب تا سه حب اسهال سوداوی علامتها مزاج سوداوی آنچنان باشد
که طعام تیرب سود دارد وعلاج رگ باسلیق بزنند یا اسلیم وبگیرند ناردان بریان کرده دو درم

زرنباد بریانکرده یکدرم کهربا یکدرم شاهسفرم بریانکرده ناکوفته دو درم بهمن سرخ بریانکرده
دو درم با شراب مورد اسهال خونی علاج ان اقراص کهربا دهند ودو درم طباشیر
سوده در شراب مورد بدهند ودو درم تخم لسان الحمل بریانکرده در آب لسان الحمل یا رب آبی
دهند ودو درم حب الآس از تخم پاک کرده ودو درم کندنا هر دو کوفته بیخته سفوف کنند اسهال اخلاط
بازدارد وخداوند بواسیر را سود دارد وطعام در همه انواع اسهال پاچه باشد یا زرده بیضه مرغ
نیمبرشت واز ان پوست کشیده وکرنج بریانکرده بشیره مغز بادام بیخته وپاچه وکاورس پوست کشیده
بسماق بیخته وگوشت تدرو وکبک بناردان بیخته زخیر علاج زرده بیضه مرغ با روغن گل بیامیزند
ومروارید سنگ مغسول وصمغ عربی وسفیداج بدان بشرشند وطلا کنند وحمول سازند وشیافه زخیر بکار
دارند وقلیا تا دهند واگر تپ نباشد نان در شیر تازه ثرید کنند وبدهند واگر سبب زخیر سرما باشد
حب الرشاد دهند با آب گرم وگوگرد با پیه بزر بسرشند ودود کنند چنانچه رسم ست وبگیرند مغز جوز
بریانکرده سه درم نانخواه یکدرم ونیم کندر نیم درم بکوبند وسفوف کنند بر خشت گرم وبر تابه
گرم نشستن سود دارد وبر ازرق ونمک گرم نشستن سود دارد باب دهم در قولنج - قولنج
با آماس علامتهای آن تپ گرم وتشنگی واحتباس بود علاج اگر قوت قوی باشد نخست رگ باسلیق زنند
واگر حاجت آید نیز رگ صافن زنند وآب کاسنی وآب عنب الثعلب وآب انار وآب کاکنج وآب آلو بخارا
خیار مشیر وروغن بادام میدهند وبوقت حاجت اگر قدری سقمونیا درین شربتها حل کنند صواب باشد
واز کشکاب وروغن بابونه حقنه کنند وضماد بنفشه وخطمی وآرد جو وبابونه واکلیل الملک وموم وروغن بنفشه
بر شکم نهند قولنج ریحی که از باد غلیظ وخلط غلیظ باشد علامتها علامت خلط غلیظ درد
وگرانی باشد واسباب تولد خلط غلیظ از پیش آن رفته باشد وعلامت باد غلیظ آورد باشد باشد
وبندارد که روده او شقب سوراخ کند علاج حقنه تیز کنند یا شیافی تیز نهند حقنه که قولنج ثقلی وبلغمی
وبادی را بگشاید بگیرند تخم بادیان وتخم کرفس وانیسون وتخم شبت از هر یک سه درم در آب بپزند
وبپالایند وهفت درم بوره نان ودو درم فانید در وی حل کنند ودو درم روغن کنجد یا روغن تخم

حصرم با وی بیامیزند و حقنه کنند حبی که قولنج بگشاید سکبینج و هر درم تخم حنظل و دو درم سقمونیا
و دو درم و دو دانگ سکبینج را با آب سداب حل کنند و باقی را بدان بسرشند شربتی دو درم و تا نخست
سحقنه و شیاف راه گشاده نکنند و اروی مسهل نشاید دادن و اگر غثیان رنجه فرماید صفرا حلی مسهل و هند
یا معجون راحت معجون الراحت مصطکی قرنفل زنجبیل دارفلفل و فلفل و جوز بویه از هر یک دو درم
کوفته بیخته سقمونیا دوازده درم همه را در جلاب که از آبی و شکر کرده باشند بسرشند شربت دو درم حبی
که زود تر اطلاق کند تخم حنظل دو درم سقمونیا دو درم مصطکی نیم درم انیسون نیم درم کتیرا دانگی
حب کنند با آب کرفس شربتی از یکدرم تا یکمثقال نوعی قولنج است که سبب او انواع کرمها است
که در روده ها تولید کند و تری از ثفلی که بر روده ها فرود آید ایشان بخورند و غذای ایشان گردد و بدان
سبب طبع خشک میشود و علامتها تولد کرم چنان است که گاه گاه و ثقل کرمی فرود آید و احساس وی
خلیدنی باشد و رنگ روی زرد و تیره شود و قوت ضعیف گردد و زود و گرسنه شود از بهر آنکه هر چه پرورد
فرود آید کرمان بخورند و روده ها فریبند گیرند بدان سبب گرسنگی و پیش ناف و دغدغه و غثیان پدید آید
و خواب و بیداری بترتیب نباشد و در خواب دندانها بر هم ساید و از دهان لعاب دو علاج بگیرند
شیخ ترس و برنگ کابلی مقشر و سرخس و قنبیل و دو رسنه ترکی از هر یک پنجدرم مرد سفید محلوک پانزده
درم کوفته بیخته پنجدرم ازین جمله با شیر تازه آمیخته بدهند بر گرسنگی و نیز بگیرند برنگ کابلی مقشر هفت درم
و بوزن آن خرمای مکه و مغز جوز از هر یک هفت درم هر سه را بکوبند و بسرشند و شبانگاه بر گرسنگی بخورند
و بخسپند بامداد کرم کدو دانه پاک کند و از پس استفراغ یکهفته بامداد پنجدرم آبکامه بخورند ناشتا ماده
تولد کرم را پاک کند و اگر زهره گاو و صبر و آب بودنه راسته راست پنبه بدان تر کرده بر دارند کرمان
خورد را پاک کند و کودکان را برگ شفتالو کوفته بر شکم ضماد کنند و زهره گاو و قطران و بیه گوزن و صعتر
و ترس بهم بسرشند و بر ناف طلا کنند و شونیز بسرکه سائیده طلا کنند سود دارد باب یازدهم
در بیماری مقعد بیرون آمدن مقعد علاج گلسرخ و انار و نار و دانار پوست و برگ
مورد و خرنوب بپزند و در آن آب نشانند و گلنار و مازو و دانار پوست و صدف سوخته ما فاقیا ضمیمه

و شب یمانی کوفته و بیخته بر آن موضع پراگنده بهند بنابر رسم است و خداوند مزاج سرد را دارو
در شراب قابض بپزند و مرزنجوش زیاده کنند و اگر مقعد بیرون آید و ریش باشد بشراب قابض موی
پخته باشد بشویند و سرب سوخته و شنگیز و هر درم گلسرخ سماق از هر یک پنجدرم مرد و درم و نیم کوفته
و بیخته بر آن موضع پراگنده بهند شقاق مقعد طرقیدن لبهای شرج را شقاق گویند و گاه باشد
که سبب آن خشکی مزاج باشد و گاه باشد که رگ ممتلی گردد و دهن رگها بشگافد علاج اگر سبب
امتلای رگها باشد رگ باسلیق زنند یا صافن یا بابلیق یا بر میان هر دو سرین حجامت کنند و اگر
آماسی و حرارتی باشد سفیده بیضه مرغ و روغن گل و دهان سرب بسایند تا سیاه شود و طلا کنند
و مرهم کافوری طلا کنند و اگر حرارت قوی نباشد مرهم مقل بکار دارند و مغز ساق گاو با خمیر جو بسایند
و جوشانیده مرهم کنند حد لوند مزاج خشک را سود دارد و اگر بپزند و با آن یار کنند هر سه را استاد است
صواب باشد خارش مقعد اگر سبب خارش گرم خو باشد علاج آن باد کرده آمده است و اگر
سبب آن گرم نباشد و خارشی سوزان بود مقدمه با سور بود علاج رگ باسلیق زنند و در میان
سرین حجامت کنند و بطبوخ افتیمون استفراغ کنند و از طعامهای سوداوی پرهیز کنند و آن موضع را
بروغن مغز زرد آلوی تلخ گرم مقل و روی حلکرده باشد چرب میکنند بواسیر این علت از خون
سوداوی بود علامتها آنچه از خون گرم صفرائی بود با خلیدن و سوزش تخت باشد و آنچه از خون
غلیظ باشد خلیدن و سوزش کمتر باشد لیکن گرانی بیشتر و باد با سور بادی غلیظ باشد قراقر در ناف
پدید آید و گاه گاه بجانب زهار و خایه و قضیب فرود آید و گاه بشراشیف و کتف بر آید و گاهی اسهال
خون آرد و گاهی شکم باد گیرد و درد بیقرار همچون درد قولنج تولد کند و گاهی درد اندامها پدید آید و از
و از مفاصل و از انوبا هنگام برخاستن و نشستن آوازی می آید که بتازی آنرا فرقعه گویند علاج اگر خون صفرائی
باشد نخست رگ باسلیق زنند پس بطبوخ هلیله و سپستان و خیارشنبر و عناب و آلوی سیاه استفراغ
کنند و اطریفل کوچک اطریفل مقل بکار دارند و اگر خون روان باشد و غلیظ و بی درد باشد و تا وقتی
معلوم رود باز نشاید داشتن الا که قوت ضعیف شود و هر گاه که خواهند باز دارند اقراص کهربا دهند

و معجون خبث الحدید و حب مقل حب مقل هلیله کابلی بریان کرده در روغن گاو سی درم کهربا پانزده درم مقل چهل و پنج درم مقل را در آب حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربتی هر بامداد دو درم اندر طبیخ داروهای قابض می نشیند و بگیرند مازو و کرتاز و دواقاقیا و کندر و مر و اسفیداج را استاراست کوفته بیخته آنموضع را بشراب قوی بشویند و این دو در بر دو پر افگنند و به بندند و اگر باسور بدان گرمی نباشد هم نخست رگ زنند پس طبیخ افتیمون دهند و علاج اصحاب سوء و ابکار دارند و هلیله پرورده بکار دارند و اگر دردناک باشد بگیرند مر هم داخلیون در روغن گل و اندک زعفران و اندک افیون در منفیج سرشته بکار دارند درد بنشاند و نافع باشد و بابونه و اکلیل الملک و اندکی زعفران بلعاب تخم کتان بسرشند و بر نهند و اگر باسور ممتلی باشد و درد سخت باشد اندر آب گرم نشانند و روغن دانه زردآلوی تلخ در روغن کوهان شتر طلا کنند پس بگیرند آب پیاز و پشم پاره بدان تر کنند و بخویشتن بر دارند و بگرمان صبر کنند زود گشاده شود و درد ساکن شود و بگیرند تخم خطمی و مغز بادام تلخ را استاراست بکوبند و شیاف کنند و هر ساعت یکی بنهند تا اندر پنج ساعت پنج شیاف بنهند داروی که باسور را خشک کند بگیرند مار را از جایگاهی که از آب دور باشد و سر و دنبال او بیفگنند و شکم او پاک کنند و بشویند و بپزند تا مهرا شود و سر و یک به تهمین پوشیده دارند پس روغن زیت در افگنند و بجوشانند تا آب دو درم تهمین بماند آنرا روغن نگاه دارند و طلا کنند خشک کند و بریزاند اقحوان بگوید باسور را بروغن زیت چرب کردن و اشنان سبز کوفته بروی پاشیدن خشک کند و بریزاند داروی که باسور را بشکند بگیرند هلیله سیاه و آمله و بلیله و شیطرج هندی و حاقرقرحا و لوشادر و فلفل و دار فلفل و تخم کندنا و مقل را استاراست بکوبند و بیزند و مقل را با آب مویز حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربتی سه درم بآب دوازدهم در بیماریهای جگر علامت جگر گرم و تشنگی و حرارت اندر جانب راست و موضع جگر علاج رگ باسلیق زدن و سحرگاه آب تخم خرفه بلسکنجبین دادن و چاشتگاه کشکاب با روغن بادام و از پس چهار روز یا هفت روز آب کسته و آب عنب الثعلب دهند و طبیخ را با آب میوه ها نرم دارند و فلوس خیار شنبر در آب کاسنی گداخته و شراب سیب و

و شراب انار و شراب زرشک و آب انار سود دارد و اگر طبع نرم باشد قرص طباشیر دهند و ضمادها از صندل و گلسرخ و تراشه کدو تر و آب کوک و آب عنب الثعلب و آب برگ مورد سازند و از اندگی مصطگی و دارچینی خالی نگذارند و بجگر می نهند علامت جگر سرد زبان سفید باشد و رنگ روی رصاصی و بول غلیظ و سفید باشد و اشتهای طعام زود پدید آید و لیکن دشوار گوارد و باید دانستن که اسهال غسالی با بسیاری شهوت نشان سردی جگر باشد و با سقوط شهوت نشان گرمی و ضعف جگر باشد علاج اما جگر سرد را اما الاصول با روغن فستق و روغن بادام تلخ دو دو دانگ جگر کرک خشک کرده و کوفته و دو انگ ریوند چینی با پنج درم گلشکر بسرشند سخت سودمند باشد خاصه اگر سه بامداد بدهند از بهر آنکه از جگر جانوران هیچ جگر معتدلتر و با جگر مردم ملائمتر از جگر کرک نیست و اگر سه شب بوقت خواب اناناسیا بزرگ و هندسود دارد و شیر اشتر اعرابی اقلاط سرد را باسهال و او را پاک کند و سده بگشاید خاصه اگر اندک بول شتر اضافه کنند و ضمادی بر نهند بدین نسخه صفت ضماد صبر و مصطگی و افسنتین رومی از هر یک دو درم و گلسرخ پنج درم عود خام سنبل و مشک از هر یک سه درم زعفران یک درم با موم روغن بسرشند و بر جگر بنهند باب سیزدهم در بیماریهای سپرز علامت سپرز گرم حرارت از جانب چپ و تشنگی غالب و دلیل رنگین باشد علاج رگ باسلیق و اسلم از دست چپ زنند و آب کسته و آب بادبان با هم آمیخته دهند و آب عنب الثعلب و آب کرفس از هر یک دو اوقیه هم آمیخته میدهند و اسفراغ کنند بداروی اصحاب سوداء و ایارج فیقرا و غاریقون از هر یک یک مثقال حب کنند و بدهند دو دو درم غاریقون با دو اوقیه سکنجبین تمشکی نافع بود و آب سبزی گزد و آب برگ بید و آب برگ پدر از هر کدام که حاضر باشد یک اوقیه صافی کرده با سکنجبین بدهند و برگ بید و برگ پدر خشک کرده در سایه مقدار دو درم کوفته هر بامداد با دو درم شکر سفوف کنند سپرز را زایل کند علامت سردی سپرز طرف چپ گرانی بیشتر باشد و دلیل سخت رنگین نباشد

علاج ماء الاصول با روغن بادام تلخ و چهار دانگ تریاق ازلعه و روی حلکرده بدهند
و پنجدرم افتیمون سوده با یک اوقیه سکنجبین سپرز را پاک کند و افتیمون و پوست بیخ کبر
از هر یک راست راست کوفته و بیخته با انگبین سرشته از پنجدرم تا پنج مثقال سخت نافع بود
و اشق را با سرکه ملکرده و مغز بادام تلخ کوفته و برگ سداب خشک کوفته از هر یکی برابر این
محلول بسرشند در سپرز طلا کنند و به بندند و انجیر بسرکه بپزند و خردل کوفته و پوست بیخ کبر کوفته
و بیخته بهم بسرشند و ضماد نمایند و غضاره یا فدحی سازند از چوب گز و طعام و شراب
از انجا بخورند و مدت چهل روز سیر گرم و سرد را بگداز و پاک کند باب چهاردهم
در یرقان یرقان زرد و باید دانستن که یرقان علتی است که رنگ چشم زرد و همه تن
بگرداند چنانکه بازرد شود و یا سیاه اما یرقان زرد از فزونی صفرا باشد و بیشتری
از جگر باشد و از سده که در منفذ زهره افتد و یرقان سیاه از سپرز افتد و شرح
آن در کتاب ذخیره گفته آمده است علامتها اندر یرقان زرد تشنگی غالب شود
و دهان تلخ و بول سخت رنگین باشد و کفک بول رنگ بول دارد و علاج اگر یرقان
محکم باشد رگ باید زد از اسلیم یا از باسلیق از دست راست و مسهل طبیخ افسنتین
و هلیله زرد و عناب و اجاص و خرمای هندی و تخم کشوث و تخم کسنه و بیخ سوسن و غاریقون
و غافث و شاهتره باید ساختن اگر مسهل سکبنج باید فلوس خیار شنبر اندر آب کسنه کفایت
باشد و ماء الجبن سخت نافع بود و هر بامداد سکنجبین بزوری دهند با آب کسنه و از سکنجبین
بچهار ساعت کشکاب دهند و اندر کشکاب بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ کاسنی و تخم کاسنی
در افگنند و اگر تب باشد هر بامداد سکنجبین ساده دهند با آب کسنه و یا با آب تخم خرفه
و آب آثار ترش و شیرین دهند موافق باشد و کشکاب با روغن بادام و شکر دهند
و اندر کشکاب تخم کاسنی و بیخ کاسنی و را افگنند و در آبزن نشستن صواب بود و
اگر در آبزن دو اوقیه آب ترب و یک اوقیه شراب ریحانی و نیم درم بوره نان در افگنند

زردی فرود آورد و خاصه اگر هم در آبزن بول کند و یک استار برگ چکندر خشک
کرده و کوفته بیخته اندر جلاب یا اندر ماء العسل بدهند و اگر یکدرم روناس کوفته بیخته
با زرده تخم مرغ تیمرشت بدهند مفید بود و اگر چهار درم پرسیاوشان در طبیخ انسون
بدهند یرقان و زردی فرود آورد و یرقان سیاه خداوند یرقان سیاه را رگ باسلیق
یا اسلیم از دست چپ باید زدن و استفراغ بماء الجبن کردن و تدبیر کشادن سده
و استفراغ سودا باید کردن باب پانزدهم در انواع استسقاء استسقاء سه
نوع است یکی لحمی است و سبب آن ماده بلغمی بود که با خون در همه رگها بگذرد
و دوم طبلی است و سبب آن ماده باد ناک اندر احشا مانده و سوم زقی است و سبب
آن ماده آبناک باشد که در فضاء شکم گرد آمده باشد و اصل همه نقصان هضم است و پارسی
استسقا آب خواستن بود و سبب آن ضعیفی جگر باشد و بسبب ضعیفی آب که بدو رسد
از خویشتن دفع نتواند کردن و باندامها نتواند فرستادن بدان سبب همه تن تشنه ماند
و از جگر آب خواهد بی آنکه جگر را با آب حاجت باشد و همچنانکه جوع البقر گرسنگی همه اندامها
باشد بی آنکه جگر آب خواهد و از بهر آنکه جگر ضعیف باشد و آب را باندامها نتواند فرستاد هر آب
که خورده شود اندر جگر بماند و جگر را سرد کند و آن آب تبریج اندر فضای شکم جمع شود و فضای
همه احشا تباه کند و بدان سبب علت بمشارکت همه احشا متحکم شود و چگونگی ترشح از کتاب ذخیره
باید جستن و اما استسقا که سبب آن گرمی جگر باشد و آنچنان باشد که بسبب گرمی جگر
رطوبتها گداختن گیرد و استفراغها تولد کند چون ادرار بول و عرق بسیار و اسهال خون
و افراط طمث و بدان سبب خشکی تولد کند و بسبب خشکی رطوبت اصلی که مدد حرارت غریزی
است تحلیل پذیرد و بسبب تحلیل آن قدر حرارت که باشد ضعیف گردد و هرگاه که حرارت
غریزی ضعیف باشد جگر ضعیف شود و کیلوس را خون نتواند کردن باستسقاء ادا کند و علامتها
اما علامت زقی آنست که شکم گران باشد و ملبس همچون مشک پر آب باشد و علامت طبلی

آنست که ناف بیرون آید و شکم بدان سبب گرانبار باشد و لمس همچون مشکی باشد
که باد اندر و مند و اگر دست بر وی رسد آواز طبل دهد و علامت لحمی آنست که اندامها امالیده
شود و هرگاه که انگشت بر وی نهند در نشیند و اثر آن بکزمان بماند و رنگ روی و اندامها
برنگ زندگان نماند و بیشتر بر اطبع نرم باشد علاج زقی بهترین تشنگی کشیدن و گرسنگی
بردن بود و از دیدن آب و بکار داشتن منع کردن و هر بامداد ریاضت کردن مندل
و هر سه روز قی کردن و در گرما به خشک عرق آوردن و در ریگ گرم نشاندن سخت صواب بود
چنانکه سر او از آفتاب در سایه باشد و تن در آفتاب در ریگ گرم و تدبیر او را بول کردن
و در آب دریا و آب معدنها چون آب گوگرد و آب زاک نشاندن و آنجا که آب دریا نباشد
نباشد نمک در آب افگنند و چند روز در آفتاب نهند بجای آب دریا باشد و استفراغ
باحب غاریقون کنند صفت حب غاریقون غاریقون و هر درم عصاره غافث ربوب حنظل
از هر یک دو درم شکر طبرزد و هر درم حب کنند و هر بامداد یکدرم دهند و اگر اسهال بسیار
گردد باز گیرند و تیر شتر اعرابی باندک بول او سود دارد و آنجا که شتر اعرابی نباشد اشتر را
بعلف بیرون برند و آرد جو خمیر کنند و هر روز تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه مقدار
صد درم اندر آن خمیر بسرشند و بدهند تا شیر او نیک شود و طعام او نان بریان کرده باشد
و خمیر نیک خاسته باید و خمیر را آب تخم کرفس و تخم بادیان بسرشند و هر روز مقدار ده
استار از آن شیر با نان رانبه او کنند و اگر نیز از این نان در نخود آب سویه تر کنند بشاید
و چرب بروغن سیر بخت یا روغن بادام یا روغن فستق و ترب خام و پخته سود دارد و لیکن خام
نافعتر باشد چندانکه بخورد و اگر از گوشت صبر نکند گوشت تذرو و گوشت کبک و گوشت گنجشک
بریان دهند یا اندر نخود آب پخته و اگر بضرورت آب دهند باندکی شراب بیامیزند یا
باسفاناج قناعت کنند و اگر حرارتی و تبی باشد هر بامداد آب برگ ترب و برگ کرفس
و برگ کشنه فشرده جوشیده و کفک برداشته و پالوده با اندک شکر بدهند علاج طبلی

شکم را بتکمید گرم کنند به سبوس گرم و نمک دار زن و پیوسته سمور و روباه پوشیده دارند و
مار الاصول و بند همچون قند او یقون و کندر و زیره پیوسته میخایند و طعام نخود آب خورند
علاج لحمی قی کردن و ریاضت معتدل و دماغ را بعزغ و معده با پاره فیقرا پاک کردن
و در آب دریا و آب گوگرد و انشاندن و آنجا که آب دریا نباشد نمک در آب افگنند و
چند روز در آفتاب نهند بجای آب دریا باشد **باب شانزدهم** در بیماریهای
گرده و مثانه و اعضای تناسل آماس گرم در گرده علامت آن تب لازم
و تشنگی و گرانی در گرده و دشواری گردیدن از پهلو بدیگر پهلو و مانند آن و باشد که غشیانی
رنجه دارد و باشد که زبان سیاه شود علاج فصد باسلیق و کشکاب با روغن بادام
و شکر و کم خوردن آب و حقنه نرم کردن و خیار شنبر دادن و در آب کشنه یا در آب
مار الجبن آماس سرد در گرده علامت آن تشنگی نباشد و گرانی بیشتر باشد علامت
کسلانی و بلغم ظاهر باشد علاج قی کردن و شراب افسنتین و کلنکبین دادن و حقنه
از بابونه و اکلیل الملک و برگ سداب و اطراف کرنب و اطراف چقندر از هر یک دسته
خشک و دو مشت پرسیاوشان حلبه تخم کتان سبوس گندم برگ خطمی انجیر بسنتی بنفشه
از هر یک یکمشت تخم خربزه و روغن کنجد از هر یک دو درم روغن بید انجیر بنج درم ضماد
از تخم کتان و حلبه و تخم خطمی و تخم شبت و بابونه و اشق و علک البطم سازند و آنموضع را پیه بط
و پیه مرغ و مغز ساق گاو گداخته و اندک مغل در میانند و روی حلکرده میمالند و سبوس
آب با عسل و روغن بادام دهند **بول الدم و حرقت بول** علامتها اگر بول خون
کلیه باشد خون با بول آمیخته نباشد لیکن فسرده باشد و پاره پاره آید و از غشیان خالی نبود
و در نواحی کلیه الم باشد و گاهی الم در میان پشت بود و بر آنها فرود آید و گاهی بسوی
دو کتف بر آید و اگر از مثانه باشد خون با بول آمیخته باشد و رقیق بود و از خلیدن مثانه و
سوختن خالی نباشد علاج فصد باسلیق و از همه چیزهای تلخ و شور و تیز و ترش پرهیز کردن

وکشکاب وشراب بنفشه وشراب تخماش خوردن واگر با بول خون سوزش وحرارت نباشد
بگیرند قطر اسالیون تخم کرفس انیسون دوقو دراسن وتخم خیارین وتخم خرفه وتخم خربزه وتخم کدو
همه بکوبند وبمنفخ بسرشند وبکار دارند شربتی دو درم یا با ماء الشعیر وجلغوزه وتخم خیارین
وتخم خربزه راتاساست بکوبند وبمنفخ بسرشند وبکار آرند نفورش وقروح راسود
دارد وتخم خیار باشیر بز یا باشیر خر قروح مثانه راسود دارد وقرص کهربا خون آمدن را
سود دارد واقراص کافور کنج قروح وسوزش را باز دارد ونسخه اقراص ورقرا بادینها
توان یافتن سلسل البول بیرون آمدن بول باشد بتجزیه بیراد مردم وسبب آن
سردی مزاج وسستی مثانه باشد علاج قی کردن ودر آب گوگرد نشستن وروغن سداب
وروغن سداب وروغن فرفیون الیدن وشیره بلیطوس وسنجرنیا خوردن وماسک
البول بکار داشتن ماسک البول کندر حب الاس تخم محلب مقشر سعد خوشجان قنفوذ
راسن راتاسا است کوفته وبیخته وبمنفخ بسرشند شربتی یامداد وشبانگاه سه درم وکوخت باه
بریانکرده کوفته اندک سود دارد ذیابیطس این علتی است که سبب آن گرم شدن
مزاج کلیه است علامتها تشنگی وبیصبری از آب وبیرون آب درحال که خورده باشند
هنوز رنگ ناگرفته بیرون آید علاج آب انار وتخم خرفه وشراب غوره وکشکاب باشکر وبه شب
وقت خواب اسپغول اندر آب خیار ترش باشکر واقراص طباشیر واقراص کافور وهندسه که
وگلاب ورد وغنگل ورمضع کلیه مالیدن وضماد از طحلب وبست جو دانی کوفته وبرگ بید
وبرگ مورد تر کوفته بر نهادن واگر این برگها نباشد صندل سرخ وسفید وفوفل اندک
کافور بگلاب سوده وقدری سرکه بر چکانید وطلا کنند وطعام دوغ ترش ومزوره وشوربا
وماش مقشر واسفاناخ ومزوره کشک جو ومزوره کوک وغوره ومانند این وهند سبب
ترش وزرد آلوی ترش وخرمای هندی ونفیل مقشر بآب غوره بآب غوره حبس البول
بازگرفتن بول را اسر البول گویند دوشواری آنرا عسر البول خوانند واسباب

آن زخمی بود یا سقطه یا ضعیفی در قوت دافعه یا بادی غلیظ یا چیزی در مجرای بول گرفته
شود چون سنگی یا خونی فسرده علاج اگر سبب زخمی یا سقطه باشد رگ باسلیق بزنند ودر
آبزن فاترنشانند وروغنگل بمالند وبقاثا طیر بول بیرون گیرند واگر حرارتی یا ورمی
باشد آب عنب الثعلب وآب تخم خرفه دهند وبحقنه نرم استفراغ کنند واگر سنگی در مجرای
بول مانده باشد علاج در جایگاه خویش یاد کرده آید واگر خونی فسرده درمانده باشد شب جامه
در سرکه فرغار کنند یک شبانروز وبپالایند وشکر بر افکنند وبقوام آرند وهر بامداد
میدهند ودوارها که سنگ مثانه را بریزاند سود دارد واگر سبب بادی غلیظ باشد
ماء الاصول دهند یا روغن بید الخیر یا روغن بادام تلخ واگر سبب ضعف قوت مثانه
باشد باب گوگرد نشانند وبوردار بنی اندر آب حل کنند وبه اطلیل فرو چکانند و
زهره گاو وزهره بزه ونمکاب تلخ در چکانند سود دارد وپس که در جامه مردم افتد
باطلیل درنهند بول کشاده شود وسنگ وریگ که در گرده ومثانه تولد کند علامت
آن بود که ریگ اندر بول پدید آید ودر بن قاروره رسوب کند ومجرای بول را نجر شده
بسوزاند وگرانی کند وآب تا خفتن زود وازدو گیرد وآنچه از کلیه آید زرد باشد وآنچه
از مثانه آید سفید باشد یا خاکستر گون علاج اندر آبزن فاترنشانند وکمرگاه ومثانه بروغن
عقرب چرب کنند وبروغن سبت واز طعامهای غلیظ پرهیز کنند وتخم خیار وتخم بادیان
وتخم کرفس وحب القلت بادرنگ وتخم خربزه وحب البهو ودو آب بادیان ومعجون عقرب میدهند
وآب ترب مقدار دو درم باشیر تازه سه روز دهند مثانه را از ریگ پاک کند چرب مثانه
علامت با بیرون آمدن بول بادغدغه باشد ورسوب بول همچون سبوس باشد علاج
کشکاب بروغن بادام وادن ولعاب دانه بلهی باشیر زنان وبروغنگل حقنه کردن وبا
حلیل در چکانیدن وطعامهای نرم وچرب خوردن فتق علامتها هرگاه که برپشت
باز خسپند بجای باز شود وقرار کند رده فرود آمده باشد واگر بی قرار باز شود آن

که آنرا اشترب گویند فرود آمده باشد علاج از حرکاتها و کار سخت پرهیز کنند خاصه در پس طعام
و آواز بلند نکنند و چیز گران نیز بر ندارد و آنموضع را بسته دارد و اگر دشوار بجای باز
شود و شب پنجه نیم گرم بر بندد و بر هم فشاند و چون بجای باز شود این ضماد بر بندد جوز السرو
و برگ آن و سعد و مازوی نارسیده و کندر و مر بخوش و نانخواه و سرش همه را ستار است
کوفته بیخته در سرشیم ماهی بپزند و بر بندند و به بندند و بگذارند تا خود بیفتد و دیگر باره بر می
بر می بندند تا سخت شود و از طعام های بادناک و میوه پرهیز کنند و کمونی بکار دارند
آماس قضیب و خایه اگر حرارتی باشد رگ با سلیق بزنند و طحلب آرد جو بات کشنیز تر
و آب کشنیز بر بندند و اکلیل الملک و آرد گندم و زرده بیضه مرغ هم اندر سفیج خبیص کنند
و بر بندند و ضماد ها که در علاج آماس پستان یاد کرده آمده است درین باب نافع است ریش
قضیب و خایه علاج قی کنند و رگ با سلیق زنند و از طعام های تیز پرهیز کنند و صبر و کندر
انزروت و گلنار و مر دارسنگ بسایند و بر وی پر کنند خارش قضیب و خایه علاج
علاج قی و فصد با سلیق فرمایند و از چیزهای تیز پرهیز کنند و بر روی آن حجامت کردن
یا دیوچه بر افگندن و اشنان بسرکه تر کرده هر روز بگرمابه بدان شویند و همچنین گل بسرکه
تر کرده می شویند و اگر بسوز اندر و غنگل با سفیده بیضه مرغ طلا کنند بر بالا شدن
خایه از آب سرد و هوای سرد و خوشتن را نگاه دارد و هر روز یکزمان در آبگرم نشیند
بسیاری ندی و دودی بگیرند فرفیون و بند بید ستر و سعد و عاقرقرحا و قسط و
دار فلفل اجزا را کوفته بیخته و اندکی مشک بتی سوده بروغن سداب تر کنند و بر زهار
و خایه و حوالی آن بمالند و می کنند و از طعامهای تری فزای پرهیز کنند و کمونی و دوا را
بکار دارند ضعیفی قوت مباشرت مردم محرور هر چند داروهای گرم بیشتر خورد و در آن کار
ضعیف باشد لیکن از دوغ تازه و جزرات تازه و امرود و نخود خام مقوت کرده قوت تمام
حاصل آید و بعضی باشند که از تخم خرفه و بوی کافور چندان قوت گیرند که عجب دارند و قلبه گرسی

که ورزی نخود و باقلا بسیار باشد و اندکی زنجبیل سوده در وی باشد خداوند مزاج معتدل
سخت سود دارد و مر طوب و مبرود را قی کردن و نیم رم انگزد و پنج زرده بیضه مرغ
سود دارد باب هفتدهم در بیماری بیماری زنان - بسیار رفتن خون حیض
اسباب آن از بسیاری خون باشد در تن یا گرمی و تیزی خون یا قرحه اندر رحم علامتها
آنچه از بسیاری خون باشد نبض عظیم باشد و رنگ روی سرخ و تازه باشد و همه تن
قوی باشد علاج فصد و طعام از سماق و ناردان و اون و عدس و مزوره و پاچه بره
و گوشت گوساله و اقراص کهربا و حمول از پشم پاره که از آب مازو تر کنند و بسرمه آلوده
کنند و آنچه از گرمی و تیزی خون باشد تن ضعیف شود و خون رقیق باشد علاج تسکین حرارت
بشربتهای خنک و غذاهای غلیظ چنانچه یاد کرده آمد از عدس و پاچه و مزوره و مانند آن
و آنچه از قرحه باشد خون عفن و کنده باشد علاج رگ با سلیق زدن و رگ بالص و بماء العسل
نشستن و طبیخ هلیله و اقراص کاکنج و بنادق البزور و آب گوگرد اندر نشستن سود دارد
باز ایستادن حیض بیوقت اسباب آن یا کمی خون باشد اندر تن یا غلیظی و سردی
خون و نوبهی علامتها اما علامت کمی خون آنست که پس از استفراغها بوده باشد چون غاف
و عرق آمدن بسیار مانند آن و تن لاغر و ضعیف باشد و لون او زرد باشد علاج در آبزن
نشستن هر روزی یکساعت و غذاهای معتدل تری دهنده و هندچون ماء اللحم و زرده
بیضه مرغ نیمبرشت و شادکامی علامت غلیظی و سردی خون آنست که اندامها بلس
سرد باشد و فربهی از پیه باشد نه گوشت علاج غذاهای لطیف و گرم و اندکی ورزش
معتدل کند هر روز یکزمان و بخبز نیا و کمونی و فلافلی و معجون و اون و در طعامها زیره
و نانخواه و انگزه و دوا حبنی و خردل و انگدان بکار داشتن سود دارد و اختناق الرحم
سبب آن نالافتن مرد باشد علامت حالی پدید آید همچو صرع که با کفک و تشنج و اضطراب باشد
علاج مباشرت و دغدغه و عطسه آوردن بکندش و فلفل و غیر آن و بوی نیلوفر و کافور

و بنفشه و صندل سود دارد و رحم را دهانی باشد همچون حال البستنی علامت های آن هیچ
نباشد علاج مار الاصول با روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر و استفراغ با یارج مقطرا
یا غاریقون مرکب و حب منتن و مانند آن نافع است حمل ناپذیر گفتن آنچه از جهت زنان
باشد سبب آن یا فربهی با فراط و غلبه سردی و تری منی و خشکی مزاج یا بادی غلیظ باشد
و علامتهای آن اسباب پوشیده نیست و در بسیاری جایگاه یاد کرده آمده است علاج
اگر سبب سردی و تری و باد غلیظ باشد مار الاصول با روغن بادام تلخ و روغن
بید انجیر و استفراغ بحب سکبینج و حب منتن و سنجر نیاوه و مار المسک کردن و پشم پاره
بروغن بلسان آلوده کردن یا بالغالیه مشکین و بخور نشستن بر داشتن و نخود آب و قلیه
خشک خوردن با توابل چون فلفل و دارچینی و مانند آن و اگر سبب گرمی خشکی باشد
علاج کشکاب با روغن بادام شیرین در آب تخم خرفه و آب انار و لعاب بزرقطونا
و شکر بکار داشتن و طعام قلیه کدو و قلیه خیار و اسفاناج و مانند آن از اسفیدباها
و شواری زادن چون وقت آن نزدیک آید هر روز بگرمابه شوند و در آبزن
نشینند و پشت و شکم را روغن بنفشه و روغن بادام بمالند و شوربای چرب خورند
و در حال و شواری زادن خرما و حلبه بزند و مقدار صد درم آب آن بچند کرت
بدو دهند با روغن بادام و یکمثقال غالیه در شراب ریحانی بدهند و عطسه آرند
بفلفل و کندش و بینی بگیرند تا عطسه باز گردد و قوت فرو سوکند و اگر سمیه باشد
یا بچه بمیرد بگیرند مر و بیرزد و کوکرد و جاوشیر را ستار است و بزهره گاو بسرشند
و زیر او دود کنند چنانکه رحم است شیمه و بچه مرده جدا گردد اما اس رحم و ریش آن
علاج همچون علاج آماس و قرحه مثانه بود خارش رحم سبب آن رطوبتی باشد گرم و سوزان
علاج همچون علاج جرب مثانه باشد رگ باسلیق زنند و بر روی زنان حمامات کنند و حلبه
و تخم کتان در ماء العسل بزند و پشم پاره بدان تر کنند و بخور نشستن بر دارند نمکی سشیر

اگرچه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالفند و تولد هر یک در عضوی دیگر است اما اسباب
بیشی و کمی هر یک یکسانست هرگاه که غذا در کمیت و کیفیت معتدل باشد و مزاج همه تن
با مزاج جگر معتدل باشد خون تمام و نیک تولد کند و هرگاه که بر خلاف این باشد
خون بد تولد کند و اندک و بدان سبب شیر و منی کم تولد کند از بهر آنکه تولد هر دو از
خون نیک باشد پس هرگاه که شیر اندک باشد یا بد باشد غذا را بصلاح باید آوردن و
تدبیر باعتدال مزاج جگر باید کرد و علاج اگر شیر زرد و رقیق باشد سکنجبین ساده و آب انار
ترش و شیرین و آب تخم خرفه باید داد و طعام نانخورش از گوشت بزخاله و گوساله و مرغ مخصوص
و زیره با و مانند آن و اگر شیر غلیظ باشد سکنجبین بزوری دهند و ماهی شوره و قی نرمایند طعام
نخود آب و آبکامه و ترب و مانند آن و اگر اندک باشد کشکاب دهند با روغن بادام
و برنج با شیر و خطمی و شوربای شلغم و کندر و اسفاناج و مانند آن و کنجد آس کرده اندر شراب
ریحانی بمالند و بپالایند و آن شراب بدهند و پستان بزوگوسفند سود دارد اماس
پستان علامتهای گرمی و سردی چندین جای معلوم شده است علاج اگر اماس گرم
باشد سرکه با گبرم بیامیزد و بدان تکمید کنند و نخست رگ باسلیق زنند و سکنجبین و رخ بگل
باهم بیامیزند و آرد باقلا بدان بسرشند و ضماد کنند و اگر اماس سرد باشد بابونه کوفته
بیخته اندر آب بادیان و کرفس بسرشند و ضماد کنند **باب سیزدهم اندر اوجاع**
و دوالی و داء الفیل و نقرس اوجاع مفاصل و نقرس سبب این
علت ضعیفی عضو و درد بند باشد و بسیاری ماده و فراخی منفذها در گرما علامتها اگر ماده
گرم باشد آن عضو سرخ شود و گرم باشد علاج اگر ماده خونی باشد نخست رگ زنند لیکن
در اوجاع مفاصل رگ اکحل زنند از هر دو دست و در نقرس و درد اندامها فرو سوی
رگ باسلیق زنند از آنجانب که درد باشد و شربتهای خنک و هندیس داروهای مسهل دهند
اگر بمسهل دفع توان کرد یا اندر قاروره نضج پدید آید دفع کند و سوقیع و درد اندر آب سرد

فاتر یا گرم می نهند تا درد آرام گیرد و دارو ی مسهل یا سورنجان و سنا و مکی و قنطوریون
و هندبا انچه مشاهده قاره کند و خاصیت سورنجان آنست که خلط سرد با سهال از
مفاصل و در کند و منفذها در گیا را قوت دهد تا خلطی دیگر در ان منفذ گذر نکند و بمفاصل
باز نتواند ریخت و بیشتری داروها اگرچه خلط را دفع کنند منفذ را کشاده بگذارند و اخلاط
دیگر هم اندران بجائی باز شود لیکن سورنجان باین خاصیت معده را زیان دارد و
آنرا با ادویه که معده را قوت دهد بکار باید داشت چون زیره و زنجبیل و فلفل و صبر یا
سقمونیا تا اسهال بقوت باشد و بسیار خوردن سورنجان عصب ها را سخت کند بدین سبب
هرگاه بسیار خورده شود مفاصل را بموم روغن نرم باید داشت و پیه بط و پیه مرغ و مانند
آن دهند و از پس مسهل ها در ادویه مشغول شوند تا ماده اوجاع مفاصل از رگها پاک شود
اما داروی مسهل را ترکیب چنان باید کرد که صفرا و بلغم را دفع کند و اگر استفراغ بلغم
تنها کنند در حال سودمند باشد لیکن دیگر با صفرا بجنبد و رطوبتی دیگر را بموضع باز آرد
مسهل نافع سورنجان بوزیدان از هر یک یکدرم ها بی زهره دو دانگ و تربد یکدرم
و زنجبیل و زیره کرمانی و سقمونیا از هر یک دانگی و نیم مقل دانگی حب کنند و بدهند انجمله
یک شربت است اندر دو اوقیه جلاب دهند مسهل دیگر سورنجان هلیله زرد تربد از هر یک
چار دانگ شحم حنظل سقمونیا از هر یک دانگی و نیم مصطکی و انیسون از هر یک دانگی کتیرا
نیم دانگ حب کنند و از ضماد ها نخست رادع برنهند پس مرکب پس محلل ضماد رادع بگیرند
طحلب بذر قطونا بسرکه تر کنند و برنهند و دیگر سماق و نار پوست و بیت جو بشراب بسرشند
و برنهند و اگر درد سخت باشد بگیرند زعفران و افیون را ستار است بشیر بسایند با
موم روغن بسرشند و طلا نمایند و لوبیا در آب بپزند و بکوبند و ضماد کنند تحلیل کند
و درد بنشاند و آماس ببرد و اگر ماده صفرائی بود استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و خرمای
می کنند و کمادها و ضماد ها لائق آن باید اوجاع مفاصل و نقرس سرد و علامتهای

آن عنصو و درد مند هر رنگ همه تن باشد و گرم نباشد و گرانی کند علاج تی فرمایند و مار الاصول
و هندبا و روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر و کلنگبین و استفراغ بحب سورنجان و حب سطوخ
و حب منتن کنند و طعام شوربای کنجشک و مانند آن نافع است و ضمادی ازین نوع ساخته
بگیرند حضض مکی در شراب و روغن زیت بسایند و طلا کنند و اگر حاجت آید اشق و حضض
یار کنند و آنجا که محلل باید فرفیون بروغن سوسن یا روغن یاسمین بسایند و طلا کنند و سرگین
گاو ضمادی نیک است و مقل و جاوشیر و پیه گداخته ضمادی محلل است عرق النسا درد
آن دردی باشد که از سرین فرود آید تا زانو و گاهی باشد که تا قدم و خنصر فرود آید
علاج آن همچون علاج اوجاع مفاصل و نقرس باشد و قی کردن و طعام کمتر خوردن و از پس طعام
حرکت ناکردن و هر بامداد ریاضت کردن سود دارد و خداوند این علت و خداوند
جاع مفاصل و نقرس را شراب نشاید خوردن و هرگاه شفا یابند تا چهار فصل سال بر وی
نگذرد و بسلامت بشراب معاودت نشاید کرد و دوالی رگهای غلیظ باشد که بر ساق
پدید آید و سبب آن فراخی رگها باشد و طعامهای غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت
کردن و این علت حمالان و پیکان را بیشتر افتد علاج تی فرمایند بداروها که سودا
و بلغم برآرد و رگ باسلیق زنند و استفراغ بماء الجبن کنند و بمطبوخ افتیمون و مانند آن
و هر هفته ایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون و حجر ارمنی ترکیب کنند و بدهند و از پس طعام
هیچ حرکت نکنند دوار الفیل این علتی است که سبب آن همچون سبب دوالی باشد مگر در
ساق پا غلیظ گردد همچون ساق فیل لیکن ماده این علت بر خلاف ماده دوالی بود
از بهر آنکه ماده دوالی عفن نباشد بدان سبب متقرح نشود و ماده این علت از عفونت
خالی نباشد بدین سبب متقرح گردد علاج این همچون علاج دوالی باشد و پس از آنکه استفراغ
کرده باشند خاکستر کزب و چوب کزو آرد حلبه و سرگین بز و تخم جرجیر و روغن زیت سرشته طلا کنند تا قوت

مقاله سوم اندر تب و حصبه و آبله و مانند آن

تب بباید دانستن که تب حرارتی غریبی است که در دل برافروزد و با هوای که در تجویف
دل است که طبیبان آنرا روح گویند با خون در رگها بگذرد و در همه تن پراگنده شود و همه
تن را گرم کند بر حالی که مضرت آن در فعلهای طبعی پدید آید و فعلهای طبعی شهوت
طعام و شراب است و هضم آن و قوت برخاستن و نشستن و رفتن و خفتن و غیر آن اما گرفتن
و گسارییدن تب گرفتن چنان باشد که ماده فزونی در تن گرداید و حرارت غریزی از هضم
آن عاجز باشد و از آن ماده بخاری پدید آید و روح را در شریانها غلیظ کند تا بدان
سبب بدشواری گذر تواند کردن و بدشواری دم تواند زدن و بدین سبب گرم شود و
گرمی آن بدل باز دهد و از دل در شریانها باز دهد و اندر همه تن پراگنده شود و تب پدید آید
از بهر آنکه سوء المزاج گرم اندر عضوی پدید آید و شریانها و روح العضو را و حوالی آنرا گرم
کند و این حال تب العضو باشد از بهر آنکه از دل رسته است هرگاه که روح و شریانهای
عضو گرم شود گرمی آن اندک اندک بدل باز آید و هوای آن که در تجویف دل است آن
حرارت غریب را و آن سوء المزاج را قبول کند و با آنها هم در شریانها بهمه تن باز دهد و
گرم کند بدین سبب همچنانکه دل مبدأ حرارت غریزی است مبدأ حرارت غریب
گردد و از بهر این گفته اند که تب حرارت غریب است که در دل برافروزد و با خون و روح
که در شریانهاست در همه تن پراگنده شود و تب بدین سبب پدید آید و هرگاه که تن از
اخلاط بد پاک شود تب حمی یوم باشد و اگر در تن خلطی بد باشد و اگر در تن خلطی بد باشد حرارت اندر
آن آویزد و تبی که بدان خلط منسوب است تولد کند و گسارییدن تب چنان باشد که بخار آن ماده
که هوای دل را که روح است و خون را که در شریانهاست غلیظ و گرم کرده باشد و تب آورده
میل بظاهر تن کند و از بهر آنکه گرم باشد لطیف گردد و تحلیل پذیرد و تب گسارییده شود و انواع
تبهای خلطی که از عفونت اخلاط باشد چهار است از بهر آنکه اخلاط چهار است صفرا و خون
و بلغم و سودا لیکن از بهر آنکه عفونت اخلاط یا بدرون رگها باشد یا بیرون رگها انواع این

تبها هشت گردد چهار از بیرون و چهار از اندرون و باز این همه تبها را با یکدیگر ترکیب افتد
و انواع آن بسیار گردد و این معنی از کتاب ذخیره باید جستن حمی الیوم علامتها اندرین تب
تکسر و گرانی و کسلانی و درد اندامها چنانکه در دیگر انواع تبها باشد هیچ نباشد و اگر صداعی
و کسلانی و دردی و تکسری باشد لازم و قوی نباشد و قاروره و نبض خوب باشد علاج
هرگاه که فاتر شود و در آخر تب آبزن و گرمابه خوش آب و فاتر صواب باشد و زود تدبیر غذا
باید کرد از فروج یا از بزغاله و کشک جو و اسفاناخ و غوره و نمک و مانند آن تب دق
بسیار باشد که حمی یوم بدق بازگردد و تبهای دیگر نیز بسبب درازی مدت و تخلیط بیمار و
خطای طبیب بسیاری بدق بازگردد و ناگاه باشد که تب دق با ابتدا پدید آید علامتها
نبض صلب باشد و دقیق و متواتر و ضعیف و موضع رگ و حوالی آن گرمتر از جای دیگر
باشد و بیمار از حرارت سخت آگاه نباشد و چشمها در اندر شود و پوست پیشانی بر استخوان
کشیده شود و کتفها برافراز و بینی باریک شود و رونق و تازگی از رنگ او برود و هرگاه
که غذا خورده باشد حرارت تب ظاهر شود و همچون چراغی که روغن یابد برافروزد و نبض
قوی تر شود و این راست ترین نشانهاست علاج تا قوت برجای باشد و استخوانها بگوشت
پوشیده باشد و ذبول ظاهر نباشد امید وار تر باشد اما هوای خانه و بستر بیمار خنک باید و آبزن
و گرمابه خوش و آب فاتر و روغن مالیدن سود دارد و شیر زنان و سیر خشر دادن و بر اندامها
دوشیدن و شراب عنشماش و کشکاب که در وی کدوی تر و سرطان تازه پخته باشند و روغن
بادام و شکر بدهند و بشهد لعاب اسپغول دادن و اندر کشکاب یا از پس آن قرص
کافور و شراب صندل دادن و طعامها همه تری فزاینده چون قلیه کدو و قلیه خیار
اسفاناخ و ماهی تازه کوچک و بیضه مرغ نیمبرشت و خروره کشک جو و ماش مقشر و باجه
و کشک پخته و دوغ تازه و مانند آن و بنفشه و نیلوفر و برگ بید شسته و میوه‌های
خوشبوی و گل تازه و شاهسفرم سرد کرده میبویند و اندوه و خشم و اندیشه از خود دور دارد

و آب کدو و آب خربزه هندی و آب خیار ترش و آب انار شیرین با روغن بادام هر بامداد بدهند
سود دارد و تب مطبقه سبب این تب عفونت خون باشد یا بسیاری و گرمی آن علامتها
رنگ روی و رنگ چشم سرخ باشد و رگها ممتلی و طعم دهان شیرین و حرارت تب حرارتی باشد
بی لذع همچون حرارت کسی که از گرمابه بیرون آید علاج فصد باید کردن و خون مبلغی وافر و خرد
و قوت و عمر و فصل سال بیرون کردن و از پس چند روز بمطبوخ هلیله استفراغ کردن و
سکنگبین دادن تب محرقه سبب این تب عفونت صفرای سوخته باشد از اندرون
رگهای همه تن یا از اندرون رگها که نزدیک دل و جگر و فم معده است یا عفونت بلغم
شور باشد که با صفرا آمیخته باشد و تولد بلغم شور از رطوبتی رقیق باشد که با صفرای سوخته بیامیزد
علامت حرارت این تب لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زبان
درشت و سیاه باشد یا زرد و در روز بحران در آغاز تب فراشا کند و در آخر عرق علاج
در تسکین حرارت مبالغه باید کردن و بهوای خانه خنک داشتن و تن جامه پوشیده
داشتن تا بهوای نسیم خنک تنفس بدل بیمار رسد و حرارت تحلیل پذیرد و با اندرون باز
نگردد و سکنگبین و شراب غوره و شراب ریواج دادن و حرارت بشراب صندل و شراب
حماض ترنج و قرص کافور تسکین دادن و بعوض غذا آب کدو آب خربزه هندی و آب
خیار ترش و کشکاب رقیق دادن و اگر باستفراغ حاجت آید فلوس خیار شنبر در طبیخ خرمای
هندی حل کنند و بدهند تب غب خالص این تبی است که یکروز باشد و یکروز نه و دوازده
این هفت ساعت باشد و بیشترین دوازده ساعت و کمترین چهار ساعت و هر چه از دوازده
ساعت بگذرد و بچهارده ساعت شود یا بیشتر بدان اندازه از خالص دور باشد و اگر بدین صورت
رود عدد نوبتها از هفت بیش نباشد و باشد که بچهار نوبت بگذرد و بسیار باشد که بسبب لطافت
ماده یکنوبت بیش نباید و یا بقی و یا بعرق یا باسهال صفرا بگذرد و اما نبض عظیم و قوی
و مختلف باشد و قاروره سرخ و ناری و رقیق باشد و حرارت این تب سوزانتر از دیگر

تبها باشد و سرما که اندر تب باشد نزدیک بلرزاند و زود ساکن شود و باید دانستن که سبب
سرما که از آغاز تبها پدید آید حرارت تبی است رطوبتی را باید که بگدازد و بر عضلهای همه تن
ریزد تا سرمای آن رطوبت محسوس گردد و سبب آنکه پیش از تب اگرچه آن رطوبت در تن
سردی آن محسوس نبود آنست که آن رطوبت در تن ساکن شود و نه از خالی بجالی
میگردد و نه از جای بجای میشود و هر چه در تن ساکن باشد اجزای تن یا اجزای آن
خوکرده باشد و هر دو چیزی که در یکجای یکدیگر و بر بماند و در میان ایشان مشابهتی و
خوکردگی پدید آید پس هرگاه که آن رطوبت از خالی بجالی شود و از جای بجای حرکت
کند هر جزوی از وی از قرارگاه خویش بجنبد مجاورت و خوکردگی همه اجزای تن
با همه اجزای رطوبت بگردد و هر جزوی از تن سردی آن جزو که با او خوکرده نباشد
سرما یافتن گیرد و سرما محسوس گردد و لرزه پدید آید علاج هر بامداد سکنجبین دهند سرد
کرده با شراب غوره یا شراب ریواج یا شراب آلو و روز نوبت در آنحال که سرما و نوبت
پدید آید سکنگبین با آبگرم دهند تا باشد که قی کند و ماده صفرا بر اندازد و اگر قی کند لرزه
زود ساکن شود و هرگاه که تب گسارنده شود اندکی کشکاب دهند و روز دیگر که نوبت نباشد
آب انارین با شحم آن دهند با شکر تا تمام حرارت را ساکن کند و بقوت شحم و شکر صفرا را دفع کند
یا شراب آلو یا شراب گل مکرر با سکنگبین و یخ دهند یا آب خرمای هندی با اندکی خیار شنبر یا با نبات
درم بنفشه پرورده اندر گلاب شسته و پالوده با مقداری دو درم بذر قطونا در آب آلو
و شکر دهند و مزوره از آب غوره یا از آب آلو یا از خرمای هندی و یا از بلیشوق یا از کشک
جو همه بشیره بادام و اگر با تب صداعی باشد و تاسه بود طبیخ را بجفنه نرم مجیب باید کرد
اولیتر آن باشد که شیافی از بنفشه و شکر و سقمونیا سازند و بکار دارند و تدبیرهای دیگر
همچون تدبیر تب محرقه باشد شطر الغب این تب و تب غب غیر خالصه از جمله تبهاست
که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند و گاه باشد هر یک را از این دو ماده و چگونگی ترکیب آنرا حدی

نتوان نهاد از بهر آنکه گاهی بلغم غلیظ‌تر و بسیار‌تر باشد و گاهی رقیق‌تر و اندکتر و گاهی صفرا
بیشتر باشد و گاهی بلغم بیشتر بدین سبب تبهای مرکب هر یک را نامی خاصه نیست غیر از شطر النب
و غب غیر خالصه علامتها فرق میان شطر النب و غب غیر خالصه آنست که ماده شطر النب صفرا
باشد و رطوبت لیکن بهم آمیخته نیست و چون یکچیز گشته نباشد بدین سبب نوبت هر یک جدا
باشد و آن روز که نوبت حرکت صفرا بود تب گرم‌تر و آشفته‌تر بود و روز دیگر که نوبت حرکت
رطوبت باشد تب آهسته و دراز‌تر باشد و ماده غب غیر خالصه هم صفرا و رطوبت باشد
لیکن بهم آمیخته باشد و یکچیز گشته بدین سبب فعل هر یک جداگانه پدید نتواند آمد و بسیار باشد
که در شطر النب و غب غیر خالصه در یکنوبت دو بار یا سه بار سرما و فراشا پدید آید و باز گرم
و علامت غلبه هر خلطی از عراض تب بتوان دانستن علاج طریق صواب آنست که تدبیر
طبع نرم کردن و تدبیر قی و تدبیر ادرار بول و تدبیر کشادن مسام و عرق آوردن و پاک
کردن تن از ماده تب بچیزهای سهلتر و سبکتر و بدالطریق که اساس باشد کردن از تدبیر تسکین
حرارت کند و استفراغ قوی از پس پدید آمدن نضج کند و در اعراض تب نگاه میکند و بدفع
ماده غالب بیشتر کوشند اگر تلطیف باید کردن در کشکاب نخود و تخم بادیان و سعتر و زوفای
خشک و پودنه کوهی و سنبل آنچه در خور باشد در افگنند و پیش از کشکاب سکنگبین ساده
دهند یا سکنگبین بزوری و بزور بمقدار حاجت کنند و آب بادیان و گلشکر در وی گداخته
و سکنگبین ساده عسلی و شراب غوره و عسلی و گلشکر با سکنجبین شتیه موافق بود و اگر
حاجت به تسکین حرارت بیشتر بود سکنگبین سکری سپید دهند و اگر بزوری کنند تخم کاسنی و بیخ کاسنی
و تخم کشوث بیفزایند و اگر بجای آب آب خیار و خیار بادرنگ دهند بهتر باشد و اگر طبیب
تخم خیارین زیاده کنند صواب باشد و اندازه و ترتیب شربتها بر طبیب باشد که بحکم مشاهده
تصرف کند و حی افزاید و میکاهد و هرگاه که اثر نضج پدید آید و تدبیر استفراغ کند برفق و
گلشکر گداخته با سکنجبین آمیخته صواب باشد و شراب افسنتین موافق باشد و نیم درم تربد بلیدم

غاریقون یا نیم درم سقمونیا با شراب گل مکرر یا بگلشکر سرشته بدهند و از پس استفراغ قرص گل
دهند باین نسخه قرص اگل گلسرخ و بدرم سنبل سه درم اصل السوس پنجدرم مغز تخم خیارین
تخم کاسنی از هر یک چهار درم شربتی یکمثقال و اگر صفرا و بلغم با یکدیگر برابر باشند بگیرند
گل سرخ و بدرم مصطگی یکدرم سنبل دو درم تخم کسنه پنجدرم شربتی یکمثقال تبهای بلغمی
هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبعی اثر کند عفونت اندر وی پدید آید و فاطبعی شود
و تب بلغمی تولد کند علامتها سرما و لرزه قوی باشد و پاینده‌تر از سرمای دیگر تبها باشد
و گاه باشد که پندارد که در میان برفست و دیگر گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد
که آنرا بلغم زجاجی گویند و طعم دهان ناخوش و فم معده ضعیف و شهوت باطل و تاسه و غشی
بسیار افتد و نبض صغیر و ضعیف و متفاوت باشد و قاروره رقیق و سفید باشد و بآخر سرخ
و تیره شود علاج مدت یکهفته سکنجبین عسلی دهند کشکاب که در وی بادیان و نخود پخته باشد
یا ماء العسل که در وی زوفا بود و از پس یکهفته قی فرمایند خاصه در آغاز تب و قی بسکنجبین
عسلی و آنگرم فرمایند و از پس قی گلشکر با مصطگی و انیسون دهند و طبع را بگلشکر
مسهل مجیب کنند یا دو درم گلشکر با سی درم سکنجبین حلکرده بدهند و تربد و مصطگی و گنبیل
راستا راست کوفته بیخته و شکر چند وزن هر سه شربت از یکمثقال تا دو درم طبع را نرم
دارد و سودمند باشد و تبهای بلغمی بعضی باشد که با آن سرما و لرزه نباشد و گسار یدن آن
ظاهر نباشد و مانند تب دق باشد اندر علاج آن بشربتهای پزاننده و لطیف کننده چندان
دلیری نشاید کردن که در تب بلغمی نائب از بهر آنکه بیم باشد که ماده لطیف گردد و بدماغ برآید
و سرسام تولد کند خاصه اگر صداعی باشد یا درد دماغ ضعفی باشد و صواب آن باشد که از گلقند
و سکنگبین ساده در نگذرند یا سکنجبین که در آن اندکی بیخ بادیان پخته باشند و این تصرف
هم بحکم مشاهده توانگرد و بقراط از بهر این معنی گفته است اَلْحُمّٰی فِی الشَّتَاءِ لَیْسَتْ فَلَا تَغْتَرُّ
فَرُبَّمَا بَلَغَتْ وَالْحُمّٰی وَکَ لَیْسَتْهَا وَکَ تَقْدِمُ عَلَی التَّسْخِینِ اِلَّا بَعْدَ اِحْتِیَاطٍ

والتثبت واگر دماغ قوی باشد استفراغ بلغم بشحم حنظل باید کردن و اورا ربول
بمار الاصول دارند پس استفراغ قرص گل دادن تپ ربع دو جنس است نائبه و لازم
و اسباب تپ ربع تولد سودا است و از بیشتر تپها کم خطر باشد اگر اندر تدبیر و علاج خطا
نیفتد و مدت دراز ترین وی از یکسال زیاده نباشد و مردم بدین تپ از بیمار بیمار
سودا وی چون صرع و مالیخولیا و تشنج بر نهند لیکن اگر اندر علاج خطا افتد و ماده سخت خام
بوده باشد که دوازده سال بکشد و انچه دراز کشد بیشتری باستسقاء ادا کند علامت
سخت سرما و قرقعه اندک بود و هر نوبت زیاده میشود و تا وقت انتهاء سرما باورد و تخو
بود نیک بلرزاند و دیر گرم شود از بهر آنکه ماده غلیظ و شور باشد و نشان نضج کمتر شدن
سرما باشد که غب تا بستانی اندر خریف بربع بازگردد و از بهر آنکه ماده رقیق بقوت عرق
و دیگر استفراغها خرج شود و غلیظ باشد و مدت ربع خالصه بیست و چهار ساعت بود
و مدت آسایش چهل و هفت ساعت اما اگر ماده سودا بلغمی باشد نوبت دراز تر از و نبض
بطی و نرم باشد و بول غلیظ و اگر ماده سودا خونی باشد علامت خون ظاهر بود و اگر
ماده سودا سوداوی بود عسر باشد و فصل سال و مزاج بیمار و سحنه و عادت بیمار و تدبیر
گذشته بر هر یک گواهی دهند و علاج آن روز نوبت روزه گیرد و پرهیز از طعام و شراب
باز ایستد خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تپ قی تواند کردن صواب باشد در روز دیگر که
پس از روز نوبت باشد شوربای گوشت بخود و شدت دهند در روز دیگر که فردای آن روز
نوبت خواهد بود نخود آب دهند یا زیره یا بچه مرغ خانگی یا بروغن گاو در روز دیگر که تپ
خواهد بود هیچ نخورد و در آغاز تپ قی کند و هر روز که نوبت نباشد بامداد گلقند با سکنجبین
سرشته بدهند و بعد از آن بچند ساعت کشکاب دهند با نخود پخته و تا اثر نضج پدید
نیاید هیچ استفراغی قوی نکنند و تدبیرات دیگر چون تپ بلغمی باشد و علاج تپهای
خمس و سدس و سبع همین قیاس باشد آبله و حصبه بباید دانستن که آبله حصبه

حصبه

هر دو یک جنس باشند و هر دو از جوشیدن خون باشند لیکن ماده آبله خونی باشد گرم و بسیار
و میل به تیزی دارد و ماده حصبه خونی باشد صفرائی و اندک میل بخشکی و بدین سبب است
که بثرهای حصبه کوچک است و از پوست برداشته نیست و از بهر آنکه حصبه از خون تباه
تر باشد کشنده تر است و جوشیدن خون کودکان بود از بهر آنکه خون کودک همچون شیره
خام است و خون جوان همچون شیره پخته و رسیده و خون پیر همچون شیره که قوت از و رفته
باشد و سرکه خواهد شدن پس همچنانکه شیره خام بطبع در خم بجوشد و کفک و دردی از وی
جدا شود و شیره پخته و صافی جدا گردد چاره نیست از آن که خون کودک در تن او بجوشد
و خامی بگذارد و قوامی دیگر گیرد و از بهر آنکه ممکن نیست که چیزی گرم و تر پخته شود و قوام گیرد
تا بجوشد و همچنانکه طبیعت واجب کرد که دندان شیر بیفتد و دندانی قوی تر برآید واجب است
که خون در تن کودک بجوشد و فضله غذای نخستین که از خون حیض یافته باشد و فضله غذای
مخالف که از بی ترتیبی کودکان در تن ایشان جمع شده باشد از خون ایشان جدا شود
بدین سبب کم کودکی باشد که او را آبله بر نیاید لیکن از بهر آنکه مزاجها و ترتیبها و هوای
هر موضعی و قوت هر ترتیبی یکسان نیست و نیز بعضی را چنان اتفاق افتاده است که
مادر او را حمل از پس پاکی بوده باشد و بدان سبب ماده تولد فرزند پاکیزه تر باشد و فرزند
تندرست تر آید آفت آبله بدو کمتر رسد و بعضی را وقت دیگر حمل افتاده باشد ماده تولد
او با اخلاط بد آمیخته باشد و فرزند ناتندرست باشد و آفت آبله بدو بیشتر رسد بدین
سبب بعضی را آبله زود تر برآید و بعضی را کمتر و بعضی را بیشتر و بعضی با سلامت و بعضی با خطر
باشند پس برین قیاس واجب بود که جوانان را آبله بر نیامد مگر جوانی را که در کودکی بر نیامده
باشد یا اگر برآمده باشد اندک بوده باشد یا مزاج او گرم و تر باشد و غذاهای گرم و تر بسیار
خورد تا خون او رطوبت ناک شود و بدین سبب ممکن است که اگرچه در کودکی آبله کشیده باشد
در جوانی تیر برآرد و هر چه ازین نوع باشد جوشیدن خون او عارضی باشد و مردم

پیر را آبله بر نیاید مگر وقتیکه هوا بد شود و بسیاری را در اشهر بر آید تا هوای بد و بخار و نفس ایشان
و روی از کند علامتها تپ آبله با تاسه عظیم باشد و با درد پشت و درد سر و گرانی همه تن و سستی
و ماندگی و ترسیدن اندر خواب و سرخی چشم و دمعه و خارش بینی و بعضی را سرفه و درد گلو و تنگی
نفس و گرفتگی آواز پدید آید و آبله سفید یا سرخ یا زرد و اندک و پراگنده امید دارتر باشد خاصه
آنچه زود و بتمامی بیرون آید و زود پخته شود و آنچه پهلوها دارد و در هم پیوسته باشد و بنفش یا سبز
یا سیاه بود و بر سینه و شکم بسیار بر آید و دیر بیرون آید و دیر پخته شود خطرناک باشد و اگر
نخست آبله بیرون آید پس باندرون شود بد باشد و اگر آبله بر آید و تب گسارنده نه
شود هم بد باشد علاج هرگاه که در شهری آبله بسیار بر آید کسانی را که آبله بر نیامده باشد
فصد باید کردن یا حجامت و از گوشت و شیرینی و چیزهای گرم پرهیز کردن و چون آبله
پدید آید هوای خانه معتدل باید داشتن و تن بجامه پوشیده و داشتن و جرجه عدسه آبگرم دادن
و صندل و کافور بو یانیدن و سرکه و گلاب بینی برکشیدن و آب کشنیز تر یا نقیع سماق یا
عصاره انارترش یا ماز و بگلاب سوده بچشم اندر چکانند سود دارد و سرمه بگلاب حل کرده
با اندکی کافور در چشم نیز چکانند و اگر حلق گرفته شود بشراب خرنوب غرغره کنند و آبخ
و غذا پست جو با پست عدس آمیخته در آب انارترش یا در آب غوره و طفشیل با آب غوره
یا بسرکه و بشیره مغز بادام دهند و اگر اندر سینه درشتی باشد پست در جلاب دهند و کشکاب از
کشک جو و عدس مقشر دهند و در حصبه لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و کشکاب رقیق و آب
کدو و آب خربزه هندی با آب غوره و آب ریواج و آب انارترش آمیخته و همچنین آب تخم خرفه
این آبهای ترش آمیخته موافق تر باشد ✦

مقاله چهارم در آماسها و جراحتها

آماس گرم علامت آن سرخی رنگ و گرمی با فربان و سوزش باشد علاج فصد و حجامت
و استفراغ بمطبوخ هلیله یا بهار فواکه یا با قراص بنفشه و طلاء او اول صندل سرخ و سفید

و فوفل با آب عنب الثعلب و در میانه شیاف مامیثا و حضض و زعفران و مر اندر آب کشنیز تر
و با خر آرد جو و آب کشنیز تر و اگر سند که صلب شود و کشنیز تر بکوبند و با روغن گل بسایند و چون
مرهمی کنند و بر بندند و در نشانند و اگر سبب آماس ضربی یا سقطی باشد صندل سرخ زعفران
راستار است با آب کشنیز سوده طلا کنند و پشم پاره بروغن گرم کنند و بنهند و در نشانند ✦
اما آماس سرد علامت آن گرانی بود اما گرم نبود و همرنگ دیگر جاها بود علاج شب یمانی در سرکه
حل کنند و آن سرکه با آب بیامیزند پنبه بارها بدان تر کنند و بر بندند و به بندند و بروغن و نمک
بمالند و پنبه با آب خاکستر چوب بلوط تر کنند و به بندند و اگر حادث باستفراغ
رطوبت باشد تدبیر آن کنند سرطان علاج سرطان مالیخولیا است و آنچه طلا باید کردن
بهتر آنست که صبر و اسفیداج در نهر و صلایه سرب بسایند و با آب کشنیز تر طلا کنند چنانکه زیر علاج
خنازیر استفراغ بلغم و پرهیز از طعامهای غلیظ و بسیار و مرهم و اخلیون نهادن طاعون آماسی
گرم باشد سرخ یا سبز یا سیاه با سوزش صعب و خفقان رعشی علاج دل را بشراب
صندل و قرص کافور و شراب حماض قوت دهند چنانکه در علاج دل گرم یاد کرده شد
و آن موضع را بپارند و خون اندک اندک بمجمه بکشند و هیچ طلا سرد بکار ندارند و احشا آماسی باشد
که ورم ناخن پدید آید علاج تخت کنند و بذر البنج و افیون بسرکه سوده طلا کنند و بذر
قطونا بسرکه تر کرده بر سر آن نهند و خرقه تر کرده با آب سرد بر سر آن پوشند و هر ساعت بر
میگیرند و سرد میکنند و باز میپوشند و اگر همه روز انگشت در آب سرد نهند صواب باشد
و اگر ساکن نشود و انگشت در روغن گرم کرده نهند و مل علاج فصد و حجامت و استفراغ
بطبیخ هلیله کنند و نخست چیزی که بر نهند بذر قطونا بسرکه تر کرده بنهند و از پس سه روز آرد
گندم و نان فشکار در آب و روغن بپزند و بنهند شری سبب شری یا بسیاری خون یا صفرا
باشد یا بلغم شور علامتها آنچه خونی بود حرکت آن بروز باشد و سرخ باسد و آنچه بلغمی
باشد حرکت آن بیشتر شب باشد و همرنگ تن باشد علاج آنچه خونی باشد باب غوره طلا کنند

و آب غوره خورند و چون ساکن شود رگ الحل بزنند و طبع را بآب میوه‌ها و خرمای هندی
نرم کنند و روغن ترش و آب انار و قرص کافور سود دارد و اگر مدت آن دراز گردد
و دو درم هلیله زرد و هلیله زرد و دو درم ایارج فیقرا به سکنجبین بسرشند و بدهند و بلغمی را نخست
رگ زنند پس گلشکر مسهل هندی و ایارج فیقرا یا تربد و غاریقون و نمک هندی و افتیمون تخم
حنظل ترکیب کنند و بدهند و گرمابه سود دارد **نملة و حمره و نار فارسی و کاوسیه**
اینهمه از جمله شیرات و آماسهای گرم باشد اما نمله شبرهای خورد باشد درهم پیوسته میگردد
و همین بازمی شود و با خارش و سوزش باشد همچون سوزش گزیدن مور و بعضی باشد که شیرات
او بدون تولول بود و بعضی بکثره باشد حمره بحمره شبرانی باشد گرم و سوزان و رو سیاه شود
و تری کمتر دارد و نار فارسی شبرانی باشد پر آب و رقیق با خارش و سوزش صعب کاوسیه
شبرانی خورد باشد و میل بصلابت دارد و از بهر آنکه ماده بلغم غلیظ باشد علاج همه یکدیگر
نزدیک است نخست تسکین صفرا کنند بآب غوره و آب انار و مانند آن پس فصد کنند
پس بمطبوخ هلیله یا مازو فواکه یا آب انار استفراغ کنند و صندل و فوفل و شیاف مامیثا
و اسفیداج از زیر و گل ارمنی بآب کشنیز و آب کاسنی و آب عنب الثعلب بسرکه و گلاب
طلا میکنند و حمره را از پس فصد و مسهل انار ترش بسرکه بپزند و بسایند و بر خرقه طلا کنند
و بر وی نهند و اندر شبانه روز سه بار تازه کنند و کاوسیه را بهمین تدبیر علاج کنند و لیکن
استفراغ بمطبوخ هلیله کنند و از تربد و افتیمون خالی نگذارند گرو خارش هم خشک باشد
و هم تر علاج خشک بگرمابه خوش آب و سستن بآب چقندر و آرد نخود و استفراغ
بماء الجبن کنند و بگیرند تخم ریواج و مغز زردآلو تلخ از هر یک ده مثقال نمک و سیماب کشته
از هر یک یکدرم باهم بیامیزند و بسرکه و گلاب تر کنند و بجفرات بسرشند و در گرمابه طلا کنند
علاج تر فصد کنند و بمطبوخ شاهتره استفراغ کنند و بگیرند کندش دو درم زراوند طویل
سه درم خست الفضه شانزده درم زرد چوبه سه درم سیماب کشته سه درم بکوبند و باهم بیامیزند

و بسرکه تر کنند و بروغنگل حل کنند و در حمام یا آفتاب طلا کنند **سعفه و شیر پنجه** علاج اگر خشک
باشد رگ پس گوش زنند و آن در مالند پس مرهم مرخ طلا کنند و رگ قیفال زنند و بر گردن حجامت
کنند و بگیرند کشنیز خشک سوخته و شنگرف تنور کنه و حنا همه بکوبند و با سرکه و روغنگل طلا کنند
و اگر تر باشد بگیرند روی سوخته و مرداسنگ قلیل از هر یک یکدرم زراوند طویل قلقطار صبر از
از هر یک یکدرم بسرکه و روغنگل طلا کنند قوبا ضمع عربی و کتیرا و هلیله زرد بسرکه تر کرده
طلا کنند و اگر سخت قوی باشد بگیرند مازو ناسفته و سرکه و بول گاو بیامیزند تا مازو نرم شود و بستانند
و طلا کنند نافع بود سوختن آتش در حال مفیده تخم مرغ با روغنگل طلا کنند پس مرهم
اسفیداج برنهند و بگیرند سفیداب از زیر و مرداسنگ زرد از هر یک سه درم صبر
یکدرم زراوند طویل یکدرم با موم روغن بسرشند و طلا کنند **ریش بلخی** علاج فصد و استفراغ
صفرا کنند و شراب غوره و شراب زرشک و شراب ریواج و شراب لیمون و قرص کافور
دهند و طلا مرهم اسفیداج **ریشهای پلید** علاج در وی روغن زیت و شب یمانی و انگبین
راستا راست مرهم سازند **ریش پلید** را پاک کند و خشک گرداند **مرهم دیگر** مس سوخته ریتانه
نمک اندرانی راستا راست روغن مورد و موم چندانکه کفایت باشد مرهم سازند و هر جراحتی
که تازه باشد و راست افتاده باشد اولیتر آنست که هر دو لب آن فراهم گیرند و نگذارند
که چیزی در میان آن افتد چون موی و روغن و مانند آن و خشک بند کنند و اگر جراحت
ناهموار باشد و زاویه‌ها داشته باشد بشگافند و مشرح کنند و از واره‌های تر دور دارند
و فور و خشک بکار دارند **صفت آن** اسفیداج از زیر مرداسنگ از هر یک جزوی ممزوج
از هر یک نیم جزو بسایند و بکار دارند و اگر جراحت بر سر افتاده باشد زراوند مدحرج اندر
شراب پخته و خشک کرده و کوفته بیخته سود دارد و خمیر خشک کوفته و بیخته اندر شراب هم
سود دارد **ذروری** که خون باز دارد و صبر بگیرد و قشور کندر یکجزو و دم الاخوین از زردت
از هر یک نیم جزو کوفته بیخته بکار دارند و سرگین اسب و سرگین خر سوخته و ناسوخته خون باز دارد

خار و پیکان که در عضو بماند زر آوند مدحرج کوفته با انگبین سرشته و پنبه نی کوفته و پخته با انگبین
سرشته بر بندند تا خار و پیکان بیرون آید باذن الله عز و جل مقاله پنجم در علاج شکستگی استخوانها و کوفتگی و
فشاردگی و بیرون آمدن بند ها علاج هرگاه که این نوع آفت رسد در حال فصد کنند
اگر مانعی نباشد و اگر مانعی باشد بجهت ابر آن موضع نهند و خون را بدیگر جانب کشند و طبع را بحقنه نرم کنند یا با آب
میوه ها فرو دارند و شیر و دیطوس و هندبا و ریوند چینی اندر جلاب حل کرده و غذا آلکشکاب و اسفاناخ و ماش مقشر و روغن
بادام اما آلی که بعد رسد سکنجبین ساده دهند یا کهربا بسد از هر یک نیم مثقال بگیرند سیب پاک کرده و بگلاب پخته
پنجاه درم گلسرخ و ده درم مصطگی و اقاقیا و برگ مورد و سنبل از هر یک پنج درم و جوز سرو و زعفران و صندل از هر یک یک درم
با آب نسان الحمل بسرشند و بنبند و اگر الم بجگر رسیده باشد بگیرند ریوند چینی و ده درم رناس و دو درم کثیرا و طباشیر
از هر یک پنج درم کوفته و بیخته شیر دو درم با سکنجبین بگیرند صندل سفید گل سرخ تفته خشک از هر یک پنج درم آرد جو سه درم
زعفران یک درم کافور نیم درم گلاب و روغن گل بسرشند و بر جگر نهند و اگر حرارت کمتر باشد بگیرند گل سرخ نیم درم مصطگی
و سنبل و دارچینی از هر یک دو درم برگ مورد سه درم لادن دو درم لادن را بروغن خیری یا بروغن بابونه
سیمین حل کنند و دوار و ها بدان بسرشند و بکار دارند شکستگی و از جای آمدن اندامها علاج کشیدن است
چندانکه بجای آید و دست کردن بستین لیکن کشیدن برفق باید چنانکه دردی عظیم تولد نکند و آزرده شدن عضو را بروغن
چرب کنند و برگ مورد کوفته و بیخته بر وی بپاشند و ببندند و تا سه روز نگشایند و اگر سبب عصب آمده باشد ضماد بر روغن گل یا
بروغن سوسن بسازند و نخست بشراب تر کنند پس روغن بسرشند و روغن شبت گرم کرده و روغن بابونه و روغن سداب
بر چکانند و آروهای شکستگی از این نوع سازند بگیرند مغاث ماش مقشر از هر یک ده درم صبر مر خطی سفید اقاقیا از
هر یک پنج درم گل ارمنی بست درم در سفیده تخم مرغ بسرشند و بکار دارند و اگر بخیری گرم حاجت آید مر زنگوش
و اکلیل الملک و راسن و برگ مورد و برگ سرو زیادت کنند و اگر دستین و بیفزاید بکشایند و آسایش دهند باز برفق
ببندند مقاله ششم در زینت و آرایش و التعلیب علاج آن اماریج فیقرا با تخم خطمی و غاریقون و اون و اگر کسی را
احوال ضعیف باشد تخم خطمی نتواند و بطبیخ افتیمون و خداوند مزاج گرم با اطریفل کوچک و بطبیخ هلیله زرد استفراغ کنند و اماریج
فیقرا و معجون سنجاج بکار دارند و ماق و بیخ کبر بنهند و اماریج فیقرا و روی حل کنند و بدان غرغره کنند و ماق و قرحاء و قرفیون

بر هر دو گاو بسایند و طلا کنند و پیاز نرگس مالیدن سود دارد و سبوسه علاج آن خطی سوده و آرد نخود بسرکه بسرشند
و بر سر و بر طلا کنند و یکساعت صبر کنند پس بشویند و اگر زهره گاو و تخم خطمی با این یار کنند موافق تر باشد
و دراز کردن موی با آب پیاز و آرد نخود بشویند و صبر و آب برگ مورد و تر بسایند و طلا کنند و کرنان
صبر کنند پس بشویند و پیوسته موی را با آبله سیاه بشویند و روغن مورد و روغن آمله بکار دارند تکلف رگ
قیفال زنند و بطبیخ هلیله و افتیمون استفراغ کنند و اماریج فیقرا بکار دارند و زرنیخ آب کشتیز بسایند
و پیوسته طلا کنند و تخم ترب و مغز بادام تلخ و آرد باقلا و مغز تخم خربزه کوفته و بیخته بزر و آب معصفر و تخم
سرشته طلا کنند پس از آنکه از گرما به بیرون آمده باشد بهق علاج آن بطبیخ هلیله و افتیمون کنند
و اطریفل و معجون سنجاج بکار دارند و بگیرند تخم ترب و رناس کندش سیطرج تخم خطمی و ماذریون
خربق سفید خردل سفید راسنا راست کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا کنند و گرما به یا آفتاب یا نزدیک
آتش برص علاج آن قی کردن و بطبیخ افتیمون و اماریج لوغاذیا استفراغ کردن و اطریفل
با آن بکار داشتن و دواروهای قوی طلا کردن و داروی قوی برگ ماذریون خربق سیاه فلفل
و بوره بسرکه بپزند و قطران و ذراریح و سوتش آهنگران و کف دریا کوفته بیخته در وی افکنند و بسایند
تا چون غالیه شود و در آفتاب طلا کنند و چندانکه توانند صبر کنند پس بشویند و اگر آبله کند آنرا بکفانند
و آب بیرون کنند و بگذارند تا خشک شود و باز معاودت کنند بطلا طلا را دیگر بگیرند سیطرج نیل
فوه شب یمانی مغره و در وی خم خشک کرده کوفته بیخته بسرکه بسرشند و بکار برند و فوه را در آب بپزند
و بپالایند و دواروبدان آب حل کنند و طلا کنند سه روز بست روز رنگ این دارو بماند رنگ
وی روشن کردن آرد باقلا آرد نخود آرد جو نشاسته کتیرا تخم ترب کوفته و شیر تازه بسرشند
و در بر نهند و فوه را در آب بپزند و بپالایند و در وی بدان آب حل کنند و طلا کنند سه روز بست روز
رنگ این دارو بماند رنگ وی روشن کردن آرد باقلا آرد نخود آرد جو نشاسته کتیرا
تخم ترب کوفته و شیر تازه بسرشند و طلا کنند و همه شب باشد و بامداد آب گرم بشویند و اندرین
آب سبس و بنفشه خشک بخته باشند و پالوده و شیر تازه و پیه مرغ و پیه بط و مغز استخوانها و انار شیرین و روغن

و شیر تازه و پیه مرغ و پیه بط و مغز استخوانها و انار شیرین و زرد تخم مرغ نیمبرشت و انجیر خشک و ترب و کندنا و اندکی انگزه و اندکی زعفران و اندکی سیر خوردن رنگ روی را صافی کند و تازه و بر افروخته دارد و بوی عرق و اندامها خوش کردن بلیمون و سرشف و زرد آلو و نضج آن خوردن و شراب ریحانی بوی عرق و بوی همه اندامها خوش کند معجون نوشدارو و این معجون مفرح است بوی دهان و بوی همه اندامها خوش کند و رنگ روی را صافی کند و معده را قوت دهد و طعام بگوارد و آنرا پیش از طعام و پس از طعام بکار توان داشت طرق قیدن پاشته علاج پای را از خاک مانند آن نگاه باید داشت بگیرند مازو و صمغ عربی کوفته و بیخته نرم بروغن سندروس ها با پیه بکوبند و بسرشند و در کفتگی کنند و کاغذی بر روی آن نهند تا وارد و روی خشک شود و این دارو پس از آن بکار دارند که که پای را در کرباس بشسته و مالیده و پاک کرده باشند ❊

مقاله هفتم اندر علاج زهرها

اول آنکسانی را که دشمن ها باشند و گمان آن باشد که ایشان را چیزی زیانکار دهند طریق احتیاط سه است یکی آنکه جایگاه و تهمت طعامی و شرابی که طعم آن سخت قوی بود نخورند مثلا چیزی که سخت شیرین یا سخت شور بود نخورند از بهر آنکه طعم چیزهای زیانکار و بوی آن اندر چنین طعامها و شرابها پوشیده تواند کرد طریق دوم آنجا که ایمن نباشند طعام و شراب ناخورده نروند از بهر دو کار یکی اگر چیزی زیانکار دهند طعم و بوی آن بسبب دریابیت طعام و رغبت دهان پوشیده گردد دوم آنکه چیزهای زیانکار اندر حال گرسنگی و تشنگی زود اثر کند و اندر رگها و راهگذرها زود راه یابد و بگذرد و قوت آن بدل رسد و اگر طعام خورده باشد قوت آن سخت بطعام آید و ضعیف شود و از بهر آنکه رگها مسلی باشد گذر نیابد و زود بدل نرسد و باشد که اندر طعام که خورده باشد چیزی بوده باشد که قوت آن با قوت زهرها باز کوشد طریق سوم آنکه بر سبیل احتیاط فصد کنند و سخت چیزی خورند که مضرت زهرها دفع کند و قوت آنرا از دل باز دارد و نافع بود صفت داروی که از جنس غذا باشد و مضرت بیشتر زهرها دفع کند و دوری مضرتی نباشد بگیرند مغز خوز پاک کرده شش درم

برگ سداب خشک و نمک درشت از هر یک یکدرم انجیر خشک چندانکه دیگر چیزها بدان توان سرشت بکوبند و بسرشند شربتی چند یک جوز بدهند و گوشت قدید را سوده آنرا تبازی ابن عرس گویند بنامست بیشتر زهرها دفع کند و تریاق بزرگ و شرد و بطوس و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه و تریاق ثمانیه و تریاق الطین همه پیش از آن و پس از آن مضرت زهرها دفع کننده است لیکن باشد که مزاج هر شخصی بهر وقت این معجونها را احتمال نکند مضرتی بر خویشتن نقد نشاید کردن هنوز بمضرت دیگر نارسیده اگر کسی ازین معجونها چیزها بخورد و حرارتی اندر وی پدید آید آب یخ و روغن گل میباید داد و قی بسیار فرمودن اما قانون علاج زهرها آنست هرگاه که حس آن بیابند که زهری خورده در حال سعی بقی کنند و پیش از آنکه قوت آن در تن پراگنده شود آب نیمگرم و روغن شیر بخت بخورند بسیار قی میکنند و طبیخ شبت و اندکی بوره و روغن بسیار قی بیشتر آرد و هرگاه که قی تمام کرده باشند شیر تازه خورند بسیار و اگر شیر از شیر تازه قی افتد سخت نیک باشد و اگر شیر حاضر نباشد مسکه گداخته و روغن گاو گداخته بجای آن باشد و لعاب تخم کتان و پیه بط گداخته و شراب شیرین سود دارد و اگر از معجونهای بزرگ چون تریاق و شرد و بطوس و غیر آن و غیر آن حرارتی تولد کند آب یخ و روغن گل می باید خوردن و بدان قی میباید فرمودن و اگر در خواب شوند نباید گذاشتن و بهر تدبیری که ممکن باشد بیدار باید بودن اگر طعام خورند بسیار باید خورد تا اگر قی افتد بسیاری طعام بدان غلبه کند و باشد که معده مسلی گردد و قی کردن آسان شود و اما داروها که از بهر گزیدن جانوران زهردار دهند شیر لاغیه که آنرا تریاق پوشنجه گویند گزیدن افعی را سخت نافع است و شراب انگوری که افعی در وی افتاده مرده باشد مضرت گزیدن همه جانوران را نافع است و اگر مقدار دو درم تخم ترنج بدهند ضد همه زهرهای جانوران است و بیخ انگدان با وزن هر همه است و داروها که طلا کنند لفظ سفید است و سرخام و بیخته با روغن گاو سرشته و جند بیدستر با روغن زیت سرشته و عصاره سداب و عصاره کندنا و عصاره پودنه جوی و زهره گاو و سیر نمک

۱۵۱
۲۴/۷

سرگین بر بیم بسر شتند و حضاو کردن این پاد زهر همه جانوران گزنده هست

تمت

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ والمنۃ کہ رسالہ حکمت مقالہ الموسوم بہ تحف علائی در مطبع مسیحائی عالم عیسی دم ارسطو فطنت عالیجناب معلے القاب منشی نولکشور صاحب سی آئی ای واقع کانپور باہتمام منصرم کامل منشی بھگوان دیال صاحب عاقل الیخیت مطبع بماہ جولائی سنہ ۱۸۹۱ع بارا ول بحلیۂ طبع محلّے گردید فقط

کتب خانہ مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی